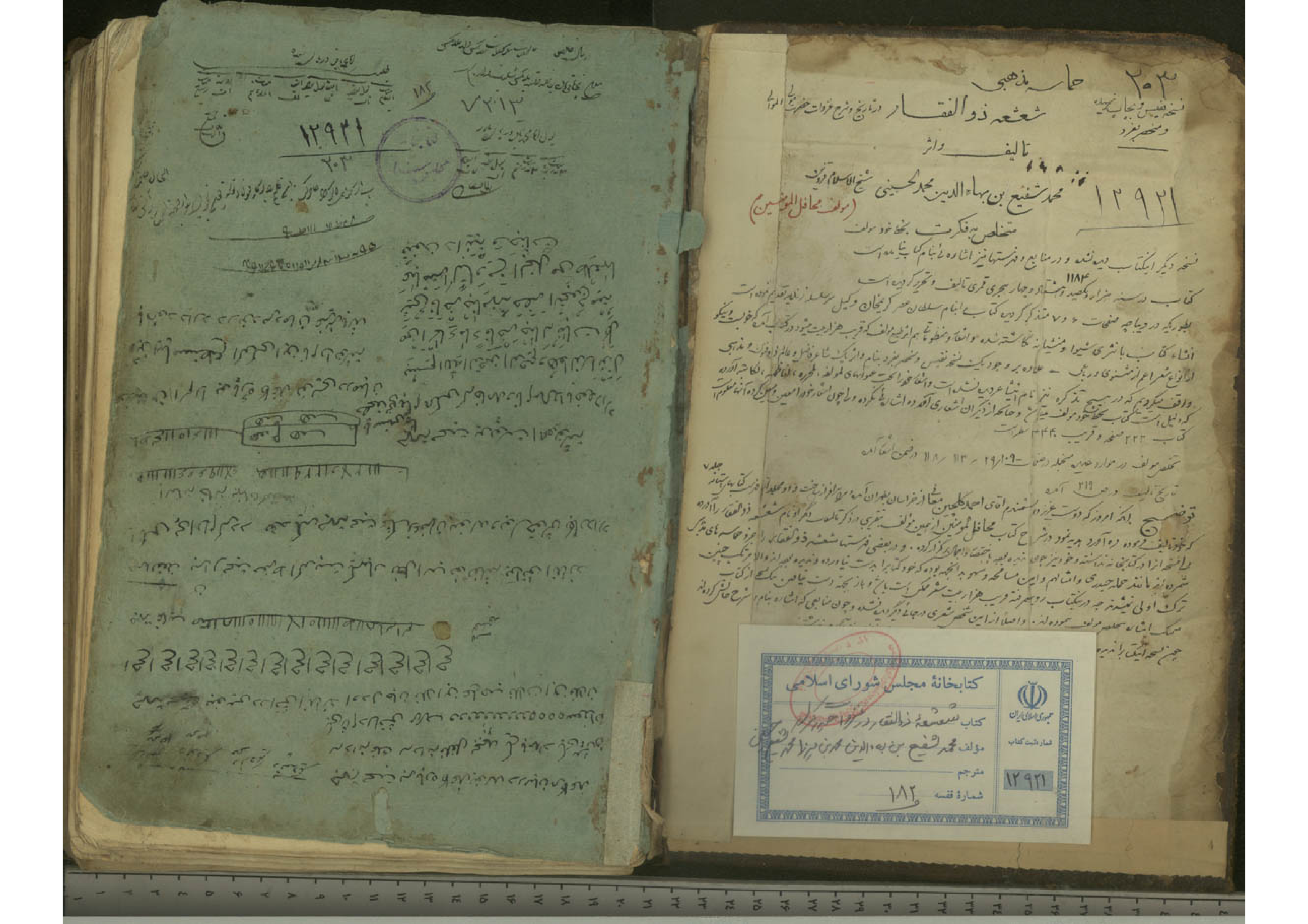


۲۰۳ حماسه مذهبی

نسخه نفیس و نجابت جلد و منحصر بفرد

شعشعه ذوالفقار در تاریخ و شرح غزوات حضرت علی (ع)

تالیف و اثر

محمد شفیع بن بهاء الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام قزوین

(مولف محافل المؤمنین)

متخلص به فکرت بخط خود مولف

۱۲۹۲۱

نسخه دیگر اینکتاب دیده نشده و در منابع و فهرستها نیز اشاره ای بنام کتاب نشده است

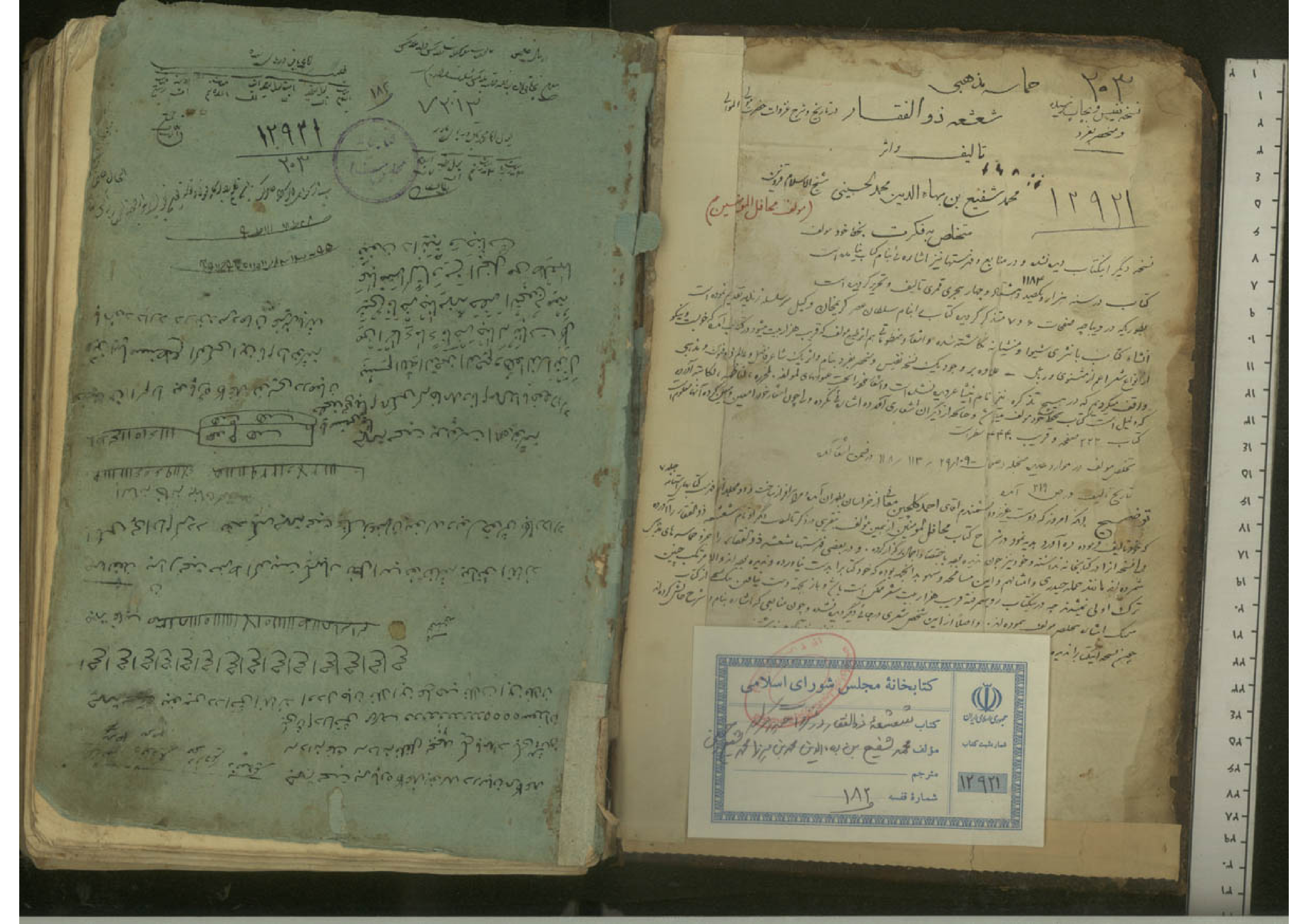
کتاب در سنه هزار و یکصد و هشتاد و چهار هجری قمری تالیف و تحریر گردیده است ۱۱۸۴

بطوریکه در دیباچه صفحات ۵ و ۷ متذکر گردیده کتاب بنام سلطان عصر کریمخان وکیل سر سلسله زندیه تقدیم نموده است

[illegible]

کتاب ۲۲۳ صفحه و قریب ۴۴۰۰ سطر است

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب شعشعهٔ ذوالفقار در [illegible]
مؤلف محمد شفیع بن بهاء الدین محمد بن میرزا محمد [illegible]
مترجم
شمارهٔ ثبت کتاب ۱۲۹۲۱
شمارهٔ قفسه ۱۸۲



۲۰۳ حماسه مذهبی

نسخه نفیس و جالب توجه و منحصر بفرد

شعشعه ذوالفقار در تاریخ و شرح غزوات حضرت علی

تالیف و اثر

محمد شفیع بن بهاء الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام قزوین

(مؤلف محافل المؤمنین)

۱۲۹۲۱

متخلص به فکرت بخط خود مؤلف

نسخه دیگر اینکتاب دیده نشده و در منابع و فهرستها نیز اشاره به نام کتاب نشده است

کتاب در سنه هزار و یکصد و هشتاد و چهار هجری قمری ۱۱۸۴ تالیف و تحریر گردیده است

بطوریکه در دیباچه صفحات ۶ و ۷ متذکر گردیده کتاب بنام سلطان عصر کریمخان وکیل سلسله زندیه تقدیم نموده است

کتاب ۲۲۲ صفحه و قریب ۴۴۴۰ سطر است

تاریخ تالیف در ص ۲۱۹ آمده

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب ۱۲۹۲۱
کتاب شعشعهٔ ذوالفقار
مؤلف محمد شفیع بن بهاء الدین محمد بن میرزا محمد
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۲

بسم الله الرحمن الرحیم

شعشعهٔ انوار میدان ... [illegible] ... پرتو افروز ... [illegible] ... برج الحمد ...

باد مرکب ... [illegible] ... شکر کدام ... گرشمهٔ معروف ... [illegible] ... کشود ... [illegible]

گرفته ... [illegible] ... رب العالمین ... [illegible]

پرورده ... [illegible] ... سپاس ... [illegible] ... شاه الطاف ... [illegible]

عقدهٔ مشکل ... [illegible] ... نطق ... [illegible]

کنه ... [illegible] ... جنید ... [illegible] ... خدا ... [illegible]

این مقصد اعلی مطلب ... [illegible] ... قطره ... [illegible]

بلندی ... [illegible] ... وصف ... [illegible]

زیرا که ... [illegible] ... صفات ... [illegible] ... قطره ... [illegible]

نیایدچو ... [illegible] ... ذات پاک ... [illegible] ... العالم ... [illegible]

ضعیف ... [illegible] ... القدم ... [illegible] ... الکرم ... [illegible]

حضرت ... [illegible] ... قطب ... [illegible] ... تسبیح ... [illegible]

آن ... [illegible] ... عالم

که ... [illegible] ... موجودات ... [illegible] ... آسمان ... [illegible]

عنصری با نهاد و قدم سعادت توأم ... [illegible] ... شمشیر جهانگیر ... صدق ... بالسیف ... اعمار کفار ...

در زمانی ... [illegible] ... برق ... لطیف ... [illegible] ... دیده جان ... [illegible] ... آتش حیرت

در ... [illegible] ... افروز ... صدیق ... [illegible] ... آسمان ... [illegible] ... بود ... جحیم

در ... [illegible] ... انوار ... [illegible] ... بستان ... [illegible]

نزیف ... [illegible] ... روح ... لطیف ... [illegible] ... صبح ... [illegible]

دل ... [illegible] ... قدر ... [illegible] ... علیه من الصلوات ازکاها و من التحیات اتمها

برو ... [illegible] ... آفتاب ... [illegible] ... وجود ... [illegible] ... ماه

و ... [illegible] ... عالم افروز احمدی ... [illegible] ... هستی ... [illegible] ... آسمان ... [illegible]

مهر ... [illegible] ... جهان ... [illegible] ... آسمان ... [illegible]

برج فلک امامت ... [illegible] ... ولایت ... [illegible] ... هدایت ... [illegible]

سخی ... [illegible] ... قلع ... [illegible] ... زمین ... [illegible]

اگر در معجزه ... [illegible] ... علم ... [illegible]

کره آب ... [illegible] ... افروخته ... [illegible] ... آفرید ... سلطان اقلیم

جود ... [illegible] ... امام ... [illegible] ... عالمین ... امیر جهان ... [illegible] ... احترام

... [illegible] ... امام جلیل ... [illegible] ... خلیل ... [illegible] ... تعریف آن

پیشوا که ... [illegible] ... قلم ... [illegible] ... قدرت ... [illegible] ... جهان ... [illegible]

... [illegible] ... وصف ... [illegible] ... صبح ... [illegible] ... زاهره احمدی ... [illegible]

تهنیه ... [illegible] ... برج ... آل اطهار ... [illegible] ... ظلمت ... [illegible]

به پرتو وجود آن شمع شبستان امامت روشن گردانیده و ... [illegible] ... روزگار را از شمایم انفاس قدسی

اساس ایشان گلشن ورز طراق آن باغبان بوستان یقین عموم زمین را بگلهای دین و آیین بمرتبه خوبی

چون خلد برین رسانید اعنی ائمه بزرگوار علیهم صلوات الله الملک الجبار ما دار الفلک الدوار شعر

بود سرور انبیا عقل کل عقول دگرها دریان سبل حضرت شاه دین بامام هدی گرد شد حق و باطل از هم جدا

همه عقل بهشتند در این جهان که می کرد از فیض شان آسمان اگر سحاب الطاف آن بزرگواران در ریزش

نیسان احسان نارسائی می کرد مزارع وجود موجودات تخم فرحی نمی بینیدند و هرگاه مائده تربیت

بر فایده مکرمت آن خوان سالاران نمی رسید اطفال ممکنات از پستان حیات شیر هستی نمی مکیدند

رهط النبی و هم هادی کرامته و ناصر الدین و المنصور من نصر و الارض یعلم انا خیر سکانها کما به تشهد

البطحاء و المدر و بعد قلم شکسته زبانی محتاج عنایت رب غنی ابن بهاء الدین محمد محمد شفیع الحسینی عقود دین

معانی را که چون در درخشان روشن و لطافت آویزه گوش صیرفیان جواهر منثور و منظوم می سازد و

مشاطه کلک جادو کار آرایش عرایس ابکار افکار که چون غنچه گلهای ضمیر ندمی پرداز نمی کرد و در شبی از شبها

که جمشید خورشید مانند اسکندر رو به ظلمات باختر دیده و شاهد مشکین شب بری زلف اللیل عارض

خود کشیده دلبران زنگاری لباس در غرفه زبرجدی بحجاب نشستند و عروسان خلوتخانه گردون بند نقاب از چهره گشودند

بیابانی کواکب جزیره سیاه شب را بپالودند و بر پیشانی ثوابت و سیاره تحفه جانه عالم کون و فساد کشتند بر ستاره تحیتی

دهر بر فشانه ساغرهای سیمین و زرین اختران را در بزم فلک انگلیونه رنگ نهاده و جامهای بلورین انجم را

از خم شفق پرکرده بسیاه مست شام داده چشم هر ستاره برای نظاره درین مرغزار دیده نرگس نرگس دیده

بود ماه باز و خرام هر اختری درین چمن نیلوفری مانند کبک دری و دو بری طناز گاهی چون مروارید دندان

خوبان خندان خنده دندان نمای تمسخر بر طفلان [illegible] از [illegible] عنبری [illegible] می افزودند

مولف

نه چو در سراچه خلوت نشسته خسرو مهر کشید پرده ظلمت بروی ایوان سپهر من از [illegible] اجرام

آسمان حیران و گردش فلک نیز گشته کران از شگفتگی گل هر کوکبی [illegible] و از شادابی قمر

هر ورق منقلب و هم که وهم فکری بی تشغب اما تری الخضراء و اللیل داج فانقدا نجمها کالشرر منها

فضای زلف ظلام را غیرت فزای [illegible] زنگ تتار کرد با خود گفتم که این عقد زرنگار [illegible] کبیر این

نقره [illegible] قبة ادریس چرا الکحل [illegible] ساده و جبار در بزم آرائی [illegible] عمود [illegible] ستاره

چه جور است که [illegible] افشان کرده و چه جمهور است که [illegible] جلیلان [illegible] شده

و قصه [illegible] که این چرخ شکسته و چو زرابای [illegible] برگزیده هریک از [illegible] کدام صبغه داع [illegible]

و [illegible] بار [illegible] کدام محفل [illegible] گفت [illegible] از گشودن [illegible] طلب [illegible] و عیوق

[illegible] چه امر [illegible] ساخته و [illegible] خود را [illegible] کیوان که

بر [illegible] ایوان [illegible] از [illegible] و مشتری که صدر انجمن سعادت [illegible] فلک [illegible] بهرام

[illegible] کرده و آفتاب [illegible] رخسار از چهره [illegible] کشیده و زهره [illegible] خود کرده [illegible]

منظر [illegible] و سعد [illegible] خرد [illegible] دوازده [illegible] جام

[illegible] غریبه [illegible] عجیبه می شد چنان [illegible]

قیاس کرده [illegible] و [illegible] زمین [illegible] کرده [illegible]

[illegible] و [illegible] استقامت [illegible] و [illegible] عقرب [illegible]

کمال [illegible] چون [illegible] فرقدان [illegible]

[illegible] کاهی [illegible] بنده [illegible]

گهی [illegible] چون [illegible] گهی [illegible] چون [illegible] فرقدان [illegible]

[illegible] گشتند [illegible] جون [illegible] گشتند [illegible] از [illegible] شان [illegible]

[illegible] مسعود [illegible] درین [illegible] ستاره [illegible] از [illegible]

الحکام السابعه ستارگان

شیخ عطار

سرور ... داده ... درین ... [illegible] ... صورت ... پوشیده ماند و از مجالس

مدام ... هر طالب ... جوی او ... تا که ... صحبت ... [illegible]

... رسانیده ... سلطان ... [illegible]

... خسرو ... ظاهری ... [illegible]

... صورت این مطلب ... [illegible]

... حضرت ... [illegible]

... سلطان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

نسیم عنایتش گلبن قلوب رعایا را اکمل فشان صهبا کرده و دهقان کرمش در مزارع خواطر بذر کرم ... شده
شمیم نفحات کرمش در حریم جهان عطر پرور است و در رواج نوافج لطایفش در مجالس و محافل عبیر آمیز گنجینه
انواع عرب و عجم از جواهر زواهر عطای او است با برکاتش بر کرم است و اسحار الفت زنگ اهل جهان بغار
اوصاف صفات حمیده اش زر و سیم ... روزگار از زر و دانش عام الطاف ... خرم و گلشن زمانه از
فیضان سحاب احسانش غیرت گلستان ارم شده و در مصار کی از گلستان جهان بستان ... زبان عنایتش
کشیده و فیض نگهبان گذار رو ماه تو خواهش ... وزش نسیم ... جهان فرو ... عدل ... او
چرخ ... جهان فلک ... کارگذار ... درعدالت ... استاده ... دو استاد ... آن
جنگاه ... قدر ... زبان ... عنایت ... اندیشه ... دانش
لجه ... محمد ... جهان ... نهایت ... ادب ... دانش ...
سپهر ... لطف ... خور ... صنوبر ... گلشن ...
... در دبستان حوادث چون قلم ... سینه ... جان ... بیداران ...

اشاره بنام سلطان عصر

پاینده ام

نا بوده ... کریم ... طوطی ... اوصاف ... کرم ... شده

آن ... علیهما التحیة والثنا ...

هر گاه ... ستاره ... شعاع ... وسط الهوا
... شود ... الطاف ... عنایت ... احوال ... شود ... آن حضرت
انجم سیاره جلوه بخش جهانیان گردد ... از صفایح ... صدای ... گلشن
ابواب ... چهره ... انفعال ... انگشت ... معاینت ... ودادی
گوهر تیغ ... مصاحبت ... فلک ... ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء ... والله یؤید بنصره من یشاء ... قاطع فلک
... و دی ... پی باشد علی الخصوص ... وجود ... ازل ...

کلیه

۸

کلیه ... و دولت ... شمایم نفحات ... معطر و در ریاض ... صفات حمیده ... عارض
سمن ... الطاف ... جسم ... فلک ... طراوت ... رسوم ... و با وجود ...
در تقویم ... دین ... رفع ... صاحب ... و در ... اعلام ... علام و اعلان
طبیعه ... داعی ... باشد ... نسیم نصر من الله وفتح قریب ... بشر
و زمان ... ساعت ... انا فتحنا لک فتحا مبینا ... مراد ...
خسرو ... بصیر ... جهان ... صیقل ... ز دود
... عالم ... احوال ... سیاست ...
... صبح ... مشرق ... ظلمت ... زبان ...
در ... و انزلنا الحدید فیه بأس شدید
مغفرت ... الجنة تحت ظلال السیوف ... ریاحین
که حضرت ... مجاهدین ... مغفرت ... درجات
منه مغفرة ورحمة ... رضوان ... الدین
اشرف الملک ... امور دین ... تیغ نظام ... قهار ...
شده ... حضرت ... ولایت ... مرتضوی ... جنات
آب ... الغالب علی ابن ابی طالب که ... آسمان اصطفا آن ... مصداق
صدق ... یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ... اعلام
عداوت کفار ... زمان ...
وقاتلوا المشرکین کافة ... عرش ...
دین ... لا یستوی القاعدین ... صبح ...
... اسلام

فضل الله المجاهدین ...

بر راسته ... والدین

شعر از مولف

بعد خوابیدن آنجناب بر در رسید خار بجای بستر برآورد و بعد از آن بار عزت برفرق انگار ... لمؤلفه
قلم ابر گهربار فصاحت ؛ قلم سرو گلستان ملاحت ؛ قلم آن خضر حیوان معانی است ؛ قلم سیراب آب زندگانی
نمودی گر رقم در لوح تقدیر ؛ کز این خوب صورت مخلوق تصویر ؛ قلم آینه حق جهانست ؛ گره در صورتی بر روح عیانست
بسیدان بیان گرا زنبر اندری ؛ کجا قول خدا در حرف مندی ؛ رکابت ای قلم زرد گشته پیدا ؛ ره روایت سبق
از روی برد ؛ از روشندین و آئین پیمبر ؛ بوصف حضرت آن کیا ؛ چنین الطوطی البستان بگزار ؛ حکایت
می کند از اهل تفسیر **مشوره کفار قریش در دار الندوه در کشتن حضرت رسالت پناه صلعم** ... قول شیخ نجدی
چهره پردازان ارواح معانی ؛ و طراحان حدایق معارف یزدانی ؛ از گنجوران خزاین علوم ربانی نگاشته بنان
بیان نموده اند که چون والد ماجد حضرت اسد الله الغالب مظهر العجایب و مظهر الغرایب جناب عمران مکنی بکنیت
ابی طالب رضی الله عنه از این سرای فانی بعالم جاودانی انتقال فرمود و نظر بحکم آن جناب در عالم ظاهر حامی حضرت
بغاوتی بجای بنیاد الهی بود و در باطن از جمله مخلصان و معتقدان و در مقام معرفت و اخلاص سلطان ...
نبوت کمال سعی می نمود کفار قریش از ارتکاب آن قدوه خیر الامم نبی هاشم کمال تعصب و سرور رحال
فرصت غنیمت دانسته در دار الندوه مجمع گردیدند که چراغ عالم افروز دین را ... مصطفی زنده ... حکمت
بتجربت بیان رسالت مصروف نمایند یریدون ان یطفؤا نور الله بافواههم و یابی الله
الا ان یتم نوره ؛ هر یک مصری ایستقبال آن حبیب حضرت ذو الجلال منبر ... مصلحتی
و عن سیاه ؛ و یکی زیر و یکی ازان ... نقش ... شیطان لعین و گرد ... فرمان حضرت رب العالمین ... بخطاب
ابی و استکبر و کان من الکافرین شده و طوق گردن ان علیک اللعنة الی یوم الدین ... حنظل
مغروق ... ننگ جمیع خلایق ؛ مغرور نفس ... ؛ سرور ... فطرت ...
صحرای ... ؛ ... طغیان ؛ ... عصیان ؛ ... ؛ ... رئیس می ...
آدم خاکی ؛ ... ؛ ... ؛ ... ؛ ... بصورت شیخ
نجدی در آن مجلس آن قوم زشت ؛ و کرده ... خوردار ... او ساخته

بجا

هیچیک را پسندیده چنین مصلحت دانست که هر یکی از قبایل قریش گرمیتر از بنی هاشم بزرگ در میان
ایشان بوده باشد بمجمع آوری نموده و بهیئت اجتماعی هر یک ضربی بآن حبیب پاک بزنند که خون او در میان
بطون و قبایل قریش متفرق گردد و نهایت کار است که بنی هاشم مطالبه دیه نمایند دیه را در میان خود قسمت
نمایند تمامی رای شیخ نجدی را پسندیدند و باتفاق در دار الندوه ابو لهب علیه اللعنة گردیدند و درین حین جبرئیل امین از عالم
علیین نزول گردیده در مقصد ... وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَ
يَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ بگوش آن جناب رسانید **در آمدن حضرت بغار در راه**
حضرت علی علیه السلام بخانه و خوابیدن حیدر کرار بجای مسند خواب ... چون ...
یعنی نور جهان افروز ... مغرب ... و خورشید ... شب ... بروج ... جهان
جهلها ظاهر گردانید ؛ و ... لیل ... صبح ... خود مخفی گردانیده ... رنگ ...
بر عارض ... ؛ و چنین قریش ... ؛ و براه ... شیخ نجدی
فوج ... قصد ... ؛ ... در میان ... فلک
خوابیده ... قبایل ظلام گردید ولیل کان الشمس ضلت مرهما ولیست لها
نحو المشارق مرجع ؛ ... آن قوم ... قصد ...
سید انبیا علیه السلام ... ابو لهب ... کفن ...
... اصلها ثابت و فرعها فی السماء
... چون ...
... ؛ ... شب ...
او ... ؛ ... کفار ... ؛ چون ...
جبرئیل امین نازل شد که آن حضرت ... ؛ ... خطاب ... ستطاب ... رسالتمآب ... اهل ...
... خطاب ... از دست اعدای ... بغار ...
و جان ... [illegible]

بار گران است نشستن بدوش ‡ ترجمه [illegible] کرد بر پای همت نکنم ‡ وجان چه گوهر است که در ره نثار نکنم شعر [illegible]

بی کم ای حضرت انصاف از تو میخواهم ‡ جناب حق [illegible] جان فدا کردن ‡ [illegible] و محبت متاع [illegible]

[illegible] رسید ‡ [illegible] شهادت [illegible]

[illegible] که مرغ جان [illegible] در خدمت [illegible]

شعر نقد عمر صرف [illegible] کرده ایم ‡ حاصل عمر خویش [illegible] شعر توان

[illegible] وداع جان کردن ‡ ولی وداع [illegible] نتوان کردن ‡ [illegible] از فیض حضور و مهاجرت از خدمت

[illegible] عظیم [illegible] آن جناب جان [illegible]

[illegible] من خود [illegible] در بای [illegible] وجان [illegible]

شعر ای کاش [illegible] فان الله هو

مولیه وجبریل وصالح المؤمنین [illegible] ویمدد کم ربکم بخمسة

الاف من الملئکة مسومین ان [illegible] والشمس [illegible] علیه [illegible]

[illegible] بر حضرت [illegible] وجبریل [illegible] آن خورشید

آسمان کمال [illegible] حضرت [illegible] وجعلنا من بین ایدیهم

سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون [illegible]

جعلنا علی ابصارهم غشاوة [illegible] والله یعصمک من الناس

از شر کفار [illegible] نجات بخشید [illegible] و عنکبوت [illegible] در غار [illegible]

هر کرا عون حق حصار شود [illegible] ظنوا الحمام وظنوا العنکبوت علی خیر البریة

لم تنسج ولم تحم [illegible]

[illegible] برد [illegible] قدم مبارک [illegible] در غار [illegible] حضرت [illegible]

در خطاب [illegible] اولیا [illegible]

چون [illegible] دوالای صبح

از میان لشکر [illegible] کرده ‡ [illegible] ‡ [illegible] عالم [illegible]

و خورشید [illegible] سحاب [illegible] غبار [illegible] ‡ آن [illegible]

[illegible] حرم محترم [illegible] آن مهتر عالم [illegible] گردید ‡ [illegible]

چون [illegible] حضرت رسید ‡ [illegible] ‡ [illegible] گردیده دید که حضرت

[illegible] در مقام آن [illegible] ‡ [illegible] آفتاب [illegible] ‡ آنحضرت [illegible]

مبارک [illegible] ‡ [illegible] ‡ [illegible] ابوجهل بر آمده ‡ گفت

[illegible] ‡ [illegible]

آن [illegible] در مقام [illegible] ‡ [illegible]

[illegible] یعقوب [illegible] فراق [illegible] که آن یوسف کنعان [illegible] ‡ عزیز

[illegible] ‡ [illegible] مقام [illegible] ‡ [illegible]

[illegible] ‡ آن [illegible] ‡ در عقب آن جناب [illegible] ‡ [illegible]

[illegible] ابوبکر [illegible] قدم آن پیغمبر [illegible] هذه قدم محمد والله لا تها اخت

القدم التی فی المقام [illegible] قدم آن [illegible]

برداشته تا بدر غار رسیدند ‡ [illegible] عنکبوت بدر غار تنیده ‡ و کبوتر [illegible] ‡ [illegible]

غار [illegible] ‡ [illegible] ابوبکر [illegible] لا تحزن ان الله معنا [illegible] غار

آن حزن [illegible] ‡ [illegible] ‡ [illegible]

روایت [illegible] که حضرت [illegible] در مقام آن پیغمبر [illegible] نهاد [illegible]

رب جلیل خطاب بجبرئیل و میکائیل رسید که ای دو فرشته مهذب و ای دو ملک مقرب ای
ساکنان قصر انس و ای مقربان حظایر قدس از روزی که دست تقدیر رشته انتظام و ائتلاف شما را به
شمار [illegible] بر عالم علوی و سفلی گردانید و عاقد قضای عقد اخوت میان شما جاری ساخت و هر یکی را در به
مواخات آن دیگر [illegible] کدام یک از شما عمر و بقای خویش را که موجب صعود بمدارج جلال و ارتقا بمعارج
کمال است ایثار آن دیگر گرداند و خود را از بند وجود و هستی [illegible] هر دو در نهایت عجز و نیاز [illegible]
که ای قادر ذو المنن و ای واقف سر و علن تو عالم الخفیاتی و از بواطن اطلاع داری این بذل جان از ما [illegible]
و صورت این مطلب در آینه احوال ما جلوه‌گر [illegible] دیگر خطاب از حضرت رب الارباب رسید که ای
که ای جبرئیل و میکائیل بنگرید بر این دو بنده خاص من که [illegible] نبی امی را ولکن رسول الله و
خاتم النبیین و بنده دیگر [illegible] امامت و [illegible] ایشان انما ولیکم الله و رسوله رسیده الحال یکی از ایشان
عقد اخوت را منظور داشته چشم از حیات خود پوشیده جان خود ایثار آن دیگر کرده بنده اکنون از اوج عالم
علوی رو بکعبه [illegible] کنند [illegible] و در حفظ حمایت و [illegible] حراست خود نگاه دارید آن دو مقرب از برج
ارتفعه افلاک بزیر آمده [illegible] آن سر و قیام نموده جبرئیل [illegible] سر و میکائیل [illegible]
بخٍ بخٍ من مثلک یا علی بن ابی طالب یباهی الله بک الملائکة و بعد از آن آیه کریمه
و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله نازل گردید و مغبرین [illegible]
این حکایت لطیفه را بیان فرموده‌اند نظم [illegible] در [illegible] فضل و در شب هجرت که خوابیده است
بر جای رسول الله جناب نبوی صلعم سه روز در غار ثور توقف فرموده بعد از آن [illegible] مدینه گرد
نبوی که در کتاب امالی [illegible] جناب مرتضوی خود سه روز توقف غار را بر [illegible] بنظم کشیده اند [illegible]
وقیت بنفسی خیر من وطأ الحصی و من طاف بالبیت العتیق و بالحجر و
اراعیهم متی ینشرونی وقد وطنت نفسی علی القتل و الاسر و بات رسول الله فی الغار
امنا و فی حفظ الاله و فی ستر اقام ثلاثا ثم زمت قلائص قلائص یفرین الحصا اینما تفری

دهمور است که آن حضرت را چنین بیان نموده‌اند که جبرئیل امین از حضرت رب العالمین پیغام آن سرور دنیا و دین
رسانید که نقل ابی محمد صلعم بجای ابو طالب در مکه معظمه حامی و ناصر تو بود چون او از دنیا رحلت نمود مضمون
ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها نیز ادعای شما را قرین بوقف اجابت
و نشانه استجابت ختم بر [illegible] و طیبه را از یمن قدوم طیب و میمنت بقدوم شریف خود مشرف فرمود آن
حضرت از غار حرکت فرموده مدینه طیبه را مطرح انوار فرمودند روز دوشنبه یازدهم شهر ربیع الاول سال
سیزدهم از بعثت بود که و اطراف و اکناف آن بنور [illegible] گردیده و ده سال دیگر عمر شریف آن جناب نبی از برد و غزوات
و نصرت آیات در حین [illegible] آن حضرت در مدینه طیبه بود واقع گردید چنانچه غواصان بحار معانی قرآنی و محققان حقایق
حقایق فرقانی طراحان گلهای تواریخ و سیر و نقشبندان کارگاه خبر چنین که در این صحایف را از نگین و در
اوراق صحایف را زینت داده‌اند که آنحضرت بعد از آنکه به مدینه نزول اجلال فرمود بیست و شش جنگ نموده بی
شش جنگ را سردار ان تعیین کرده و در بیست و شش غزوه دیگر خود همراه بودند و در نه غزوه شمشیر کشیده مصداق
وجاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم آشکار ساختند اول غزوه بدر بود و دوم احد سیوم
خندق چهارم بنو قریظه پنجم بنو المصطلق ششم خیبر هفتم فتح مکه هشتم حنین نهم طایف و اعظم غزوه که ارکان اسلام قوی و بنا
تشیید ملت نبوی و تمهید قواعد دین مصطفوی گردید بدر بود و در عنوان مباشیر فتوحات و دیباچه صحایف
غزوات شده صنادید [illegible] و مقالیک لشکر دین خیام موفقه و بزرگان قریشیان در اعیان اهل نفاق
از قتل و اسر کافرین سرور و مجبور گردیدند و در این شعشعه ذو الفقار آنچه از غزوات شمشیر بکار و کار است
مرقوم می‌گردد و مجمل قصه بدر که راویان احادیث ائمه هدی ابو حمزه و علی ابن ابراهیم [illegible] از
اعاظم مفسرین است و افاخم محدثین اثنا عشریه [illegible] نموده اند آنست که قافله عظیمه از قریش [illegible]
ابی سفیان با تجارات فراوان از شام روانه مکه معظمه [illegible] کرام بود به خبر ورود قافله بگوش سخن نیوش حضرت رسید که بار
و خلاصه موجودات رسید که اموال بسیار و غنایم بیشمار همراه ایشان است و جمعی کثیر از کفار و صنادید قریش
از مشهورین بسیار با چهل نفر سوار و [illegible] از باتفاق آن بزرگان جناب حضرت نبوی صلی الله علیه و آله

مهاجر و انصار و اصحاب اطیاب را جمع کرده مقدمه عیر را که قریش از راه دور بر مینمود و ابوسفیان تاجر آن
قافله بود خبر داده باخذ غنایم مستبشر ساخت و بتجهیز و تهیه تدارک سفر پرداخت و اصحاب را گمان آن بود که
جنگی بسمت وقوع نخواهد یافت چه اکثر ایشان بی تهیه و برگ بی اسباب روانه آن مقصد خیر انجام گردیدند
چون خبر عزیمت سید انس و جان بتیکاروان قریش بابوسفیان رسید ضمضام بن عمرو غفاری را
که در چابکسواری در میان عرب ممتثل و ضرب المثل بود بجهت اعلام روانه مکه [illegible] گردانید و شب
قبل از آن که ضمضام وارد شود عاتکه بنت عبد المطلب در عالم رؤیا مشاهده نموده بود که شترسواری آمده ندا کرد
یا آل غالب اغدوا الی مصارعکم یعنی ای قریش بکشتنگاه خود بشتابید پس روانه حجر گردید و ابوقبیس
که در ارتفاع مشهور عالمست گردیده سنگی عظیم از آن جبل شامخ غلطانید بعد تمام آن سنگ
ریزه ریزه گردیده بهر خانه که در مکه معظمه بود پاره از آن رسید از دهشت و وحشت از خواب جسته حضرت عباس
عالی اساس برادر خود را که عم جناب نبوی صلعم بود [illegible] مطلع ساخت عباس نقل آن خواب را
که در مذاق ابوحنظله یعنی ابوجهل اشنع و تلخ تر از حنظل و زیاده در مرارت [illegible]
افعی [illegible] بود [illegible] بعباس [illegible] که [illegible] عظیم [illegible] داد تا آنکه [illegible]
بیکس [illegible] کافر [illegible] ابوجهل [illegible] گفت هذه نبیة ثانیة و بعد از آن
[illegible] و [illegible] که [illegible] بودم [illegible] گردید [illegible]
کشتار در میان خود [illegible] که در میان [illegible] دروغ گو [illegible] هاشم [illegible] کسی [illegible]
تا آنکه اسم [illegible] مشهور [illegible] مشهور [illegible] عام و معروف [illegible] گردد
آمدن ضمضام و خبر دادن از محاربه سید الانام علیه التحیة و السلام
چون [illegible] روز دیگر [illegible]
مهر عالم افروز [illegible] صبح نورانی ضمضام عالم [illegible] ضمضام [illegible] چون ضمضام [illegible]
[illegible] ضمضام غفاری [illegible] ندای یا آل غالب اللطیمة
اللطیمة العیر العیر [illegible] و [illegible] از خروج آن [illegible]

هر یک از کفار سراسیمه و دیوانه وار از ضمضام صورت کار را می پرسیدند و ضمضام زبان بحکایت را
بگوش [illegible] که [illegible] لغمان و قبایل عرب [illegible] عظیم [illegible] ابوجهل [illegible]
حضرت این خبر [illegible] آرام ابولهب را [illegible] بباد فنا داد [illegible] عظمای آن قوم از بهر آن
سانحه عظیم هراسان گردیده [illegible] تهمت [illegible] ابن [illegible] مصداق
مصدوقه نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة [illegible] سیماب [illegible] رسیدند [illegible]
بهیئت اجتماعی حرکت نموده قافله را [illegible] اهل [illegible] خود کفایت کنند
کسی [illegible] مغلظه که اسباب جنگ [illegible] مهیا ساخت [illegible]
از جانب بنی هاشم عباس بن عبد المطلب و نوفل بن حارث بن عبد المطلب و عقیل بن ابی طالب را با خود
متفق کرده [illegible] جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] منازل [illegible] تا حوالی بدر که [illegible] غفاری [illegible]
و [illegible] هزار سوار [illegible] جناب نبوی صلی الله علیه و آله [illegible] انصار [illegible]
تن [illegible] اصحاب [illegible] در حوالی بدر نزول [illegible] آن [illegible] در خلال این
احوال [illegible] جناب نبوی [illegible]
فرمود [illegible] ابوحمزه ثمالی روایت کرده
که چون [illegible] خدمت حضرت خیر الانام علیه التحیة و السلام کرده [illegible] احوال [illegible]
شام [illegible] جبرئیل [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] آن جناب [illegible] اصحاب اطیاب را [illegible] در خصوص [illegible]
[illegible] گفتگوی [illegible] در مقام امتحان [illegible]

ابقان ه

بجنگ

کرم ساخت ابوبکر صلاح را در رزم فاتح دیده عرض نمود و عمر نیز همین طریق را ستود مقداد از اسیح اعتقاد در با
خواسته عرضه داشت نمود که از دمی که تسلیم ایمان محمد کرده ایم حاشیه اطاعت بر دوش و حلقه
متابعت در گوش کشیده ایم و باکی از جان و مال و فرزند نداریم اگر بفرمائی که بنشینیم بر سر خار ناخن بر پا
و لازم است که متابعت کنیم و نمی گوئیم آنچه را که بنی اسرائیل بحضرت موسی گفتند اذهب انت و ربک
فقاتلا انا ههنا قاعدون بعد از آن سعد بن معاذ از طرف انصار همان جا دیده مانند مقداد و از روی
صفای اعتقاد همان سخن را عرض نمود حضرت مقدس نبوی از این سخن مستبشر گردیده آن اصحاب
کبار را در عقیدت اندیشان را تحسین بلیغ نمود عزم قتال و جدال قریش جهت ازالت آن [illegible]
فرموده روانه شدند بیت
بیا ساقی ای بد نهادان مکن ٭ برافروز از نور خود جان من ٭ [illegible]
از آن جام خورشید وش ٭ از آن می که هستی تو خود جرعه کش ٭ که زنده [illegible]
از روی [illegible] جان من ٭ از آن باده نایاب [illegible] علاج ٭ بر چند بحث آید [illegible] ٭ در آیم [illegible]
سخن ٭ بسی ام چو بلبل حدیث کهن ٭ بیا شکر خا از طوطیم ٭ همین بس که [illegible]
راحت [illegible] ٭ ولی [illegible] ٭ بسی رنج برده پیشینیان ٭ ز تاریخ تیمور و چنگیزیان ٭ مبلغ
ملک و ضیعت [illegible] ٭ گشادند ابواب [illegible] ٭ ز تاریخ آثار تفرقه سخن ٭ نهادند [illegible] ٭ [illegible]
گفته اند ٭ که رشته نامه در گفته اند ٭ جز از رنج اوصاف [illegible] ٭ با اوصاف [illegible] ٭ که [illegible]
بیان که خامه اش حال اسد ز عیان ٭ ز [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]
این نامه [illegible] ٭ [illegible] امام هدی ٭ چون [illegible] مبارک [illegible]
از هجرت [illegible] و خورشید عالم فروز تیغ شعاع [illegible]
پرده نور و ظلمت [illegible] و روشنی [illegible]
بعد از قیام نماز صبح بمقابل کفار [illegible] عثمان [illegible]
زن [illegible] دوم صبح [illegible] عباس [illegible] دیران بمیدان بودر آمد شد

نام چند تاریخ معروف

اثان بر دره نادری

[illegible]

بهم زدند جنگ آغاز شد اصحاب کبار از مهاجر و انصار ملاحظه کثرت لشکر کفار نموده آتش فزع و اضطراب
در کانون دل اسلامیان شان التهاب آمده روی بشکست و فراری بدرگاه جباری برده دست
و اذ تستغیثون ربکم فاستجاب لکم طلب یاری از درگاه حضرت باری کردند و بدین [illegible]
برتو از حضرت نبوی شمشیر [illegible] صفوف بسته ایستادند و میمنه و میسره و قلب و جناح
دو لشکر را آرایش [illegible] نمودند غازیان جنگ و مصاف ٭ حضرت رسول امین منتظر و ان جنحوا للسلم
فاجنح لها ٭ با مر جناب [illegible] آن قوم لعین فرستاده نمودند که بر [illegible]
بجنگ [illegible] و دوا الطرفین نزاع و جدال [illegible] و در [illegible]
برادر [illegible] عتبه [illegible] آن [illegible]
جهالت [illegible] کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله
[illegible] عتبة بن ربیعه [illegible] جوانان [illegible]
ای از جنگ و جدال [illegible] الافق
الفتنة سقطوا و ان جهنم لمحیطة بالکافرین ابو جهل [illegible]
و در [illegible] عتبه بن ربیعه [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] ساخته اند [illegible]
[illegible] میدان [illegible]
[illegible]
[illegible] شعر [illegible] علی ولی [illegible]
[illegible] انصار [illegible] مصاف ٭ [illegible]
[illegible] بهمراه عباس عالی [illegible] با مر بجنگ ابی جهل

عقیل و دیگر نوفل از هاشمی • سر اشقیا آن ولید شقی • ز ترتیب داد آن سپاه را نبرد • بر آن فیل اصغر آمد پیاده ز رنگی

سواران دران رزمگاه • زمانی عنان خواست اوج داد • نمودی سپاه اندران کارزار • چو مردی که غنچه ببارد

ببار ز زبان رسید از تیر و دیگر هوا • بسم فلک تنگ گردید جا • صعود شد آن طبل آن زیر زمین • ز نزول ملایک عرش برین

بامداد و کفار شد شیفته شوم • برآمد ز جبله نمودار آن رزم رام • بنا شد و یاری سلطان دین ملایک فرود آمده بر زمین •

چه جن و چه انس و چه موج فلک • چه شیطان چه دین و دور از فلک • همه منتظر تا که فیروز گشت • بنت عم کرا

رفته نور دو گیتی • عتبه سپاهی ز گفتگو خواست جناب سبز میدان شجاعت • دو از جوانان حضرت رسول صلعم یعنی عبیده بن الحارث

بن عبد المطلب که بنی عم گرامی آنسرور بود و عبیده در آنروز ... آن حضرت در گردن جان

آراسته و تاج تبارک نمود از جواهر فاکسابی آن جناب پیراسته بود و با وجود آنکه سن شریفش از شصت متجاوز

گردیده و قدر راستش چون هلال خمیده بود همچو نیزه راست گردیده و در طریق شجاعت سری چون ...

سریع و در طریق رفتن بر دو پای سریع و کمال بی باکی نمود پشت گاهی بر روش همچو نیزه بود ...

جهان پهلو شکر گر جناب عبیده ... فرمود که ما عقیده ... پرسان ... بر در ...

الت فلین و نوش ... و یاران ... سرامیری ... آفتاب آسمان شجاعت

و سرور ملک شاه ... امیر عرب حمزه ... آن سید الشهدا را امر فرمود که ...

که هر دو در سن کهولت بودند مبارز ... که آن جناب ... قریب ... زد ...

شمشیر ... از فیض ... آسمان ... خورشید فلک ...

شهسوار جهاد و عبد المجاهد الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا پیش تاز معرکه ... کرامت

کرامت برق خرمن اعادی و ابن بنی عم رسول کریم امیر المومنین و امام المتقین غالب کل غالب

الغالب ... اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب علیه السلام افتاد که منتظر ایستاده و آن شیر بیشه شجاعت

چشم انتظار بر راه نهاده روزگاری گفت • دردو در دعاگاه ... ظفر از تیغ ... قبضه

نبت بر ... کفر در ... زخم ... اجل ... علی ...

دلیسار

که ایستاده و دیده براه انتظار چون نو دلیری نهاده و قدم رزمگردان و با ملک جهش ... عبیده ایستاده

بجانب عتبه تاخت و حضرت حمزه علم نزاع بسمت شیبه افراخت و حضرت امیر کل امیر عنان بصوب ولید ...

چون آن سه شیر مردم میدان مبارز رسیدند دوست و گریبان یکدیگر گردیدند و زخم بر تیغ و سنان ... شیر

مردان کارزار رزمهای و داوری از کار آن دلیران عرصه جنگ ... شهید ... بهم آمیختند و سیل آب

آتش و ... گشتند ... و ... از زمین و زمان ... تیغ ...

میاخت و دیگری ... بر ... مشغول بود ... چون

مارضی ... شمشیر در ... خنجر ... عبیده ...

... تیغ ... دو نصف ...

... ...

... عتبه ... عبیده ... خون ... نجات ...

بر دن ... از آن طرف حضرت ... حضرت

حمزه و آن ... چون ... دو ... حیرت ...

... ... پیاده ...

... ...

بر دو ...

رزمجوان ... • فردوس ...

المرتضی چون ... امیر ... این رجز ... فرمود بر زبان فصاحت ترجمان

دردو بوان ... عجب ... قلعه عرفا العوان الحث ... باز الله علی

حلیث سوق ... منم آن علی ... شیر ... دل ...

تیغ ... • ... بر ... شهادت ... المحجه • دیگر ...

ترا با دیده همان دم رسانم زبرت بر خاک • شود مادرت از غمت سینه چاک • اگر رستم زال گردیده و اگر گیو جوشن
فال گردیده و نگردی بزودست من کشته تا آخر اندم رها • مگر آنکه گردن بسته نامزد اکنی دین ابن عم رسول • محمد که بشیر و نذیر است
رسول • چو دید پیشش لعینت ندارد اثر که شوره زمین را نباشد ثمر • بغرید چون شیر آن شهسوار • نهنگی برآورد مانی در
کنار • ز قبضه چو شمشیر آن شیر مست • برآورد آن شه ایزد پرست • یکی رعد برقی ازان تیغ جست • که شد عاقبت دشمن
ازان هول کاست • چنان بر سرش زد تیغ تیز • که بیداشنا و فاتش شد ریخته یکدست خود افتاد
آن لعین • رسانید بر فرق سلطان دین • و در اخبار آمده • چنان سمت تحریر یافته که چون آن مرد دو جناب
مرتضی را در مقابل خود دید رنگ از رخسارش پرید و دست بعد از آن تیغش لرزان و دل را سکینه اش
در حصار سینه تخفقان رفت و نهانت از آنکه مضمون لا تتمنوا لقاء العدو فاذا لقیتم فاثبتوا
بی ثبات بر دامن خود بحید و منتظر مرگ گردید حضرت در کمال غضب آن بیدین خطاب فرمود تبا و تعسا
لک یا ابن عتبة اسقیک من کاس المنایا شربة ولا ابالی بعد ذالک عتبة
کرتا کاه رعد قهقه شمشیر آن میر شیرگیر و برق صیره حسام آن امام … حیات آن بی ایمان …
و تار رفت که خود را جمع نمود بال خود را بنصف پهلو جدا یافت آن مطرود و امجال آن نماند که دست بشمشیر رساند …
دست بریده خود را برداشت چنانکه … فرمود فطلت
ان السماء وقعت علی الارض آن ملعون از زخم کشته گردیده از شربت ذق انک انت العزیز الکریم
نوشید و در سقر بئس المصیر کشته گردید چون امام لازم التمجید از مقصد … فارغ یافت … از …
یا علی اما تری الکلب قد نهر علی … گوشش جانش رسید و عنان کمیت حمزه عم بزرگوار خود …
سرعت بسوی آن عالی منزلت شتافت دید که شیبه را به دست در کرده حضرت حمزه نموده نزدیک است که آن …
… یا عم طاطئ راسک چون حضرت …
احوال … که جناب … ذوالفقار …
آن در سطح محدب فلک … جنان …

از عار کردیان و مجمع انس و جان جنگ کرده بر آمد خود زیش از آنها که … که احست یا پسر ابی …
حمزه شهید با مولای حمزه عتبه نزد عتبه آمده دید که خون بسیاری از پای مبارکش جاری گردیده و در میدان
… آن روز که … از آن لعل خشان … جشان … حضرت رسالت …
عتبه در النظر کمال … سرور کاینات … موجودات … رسول … جان را … عرض نمود
یا رسول الله الست شهیدا حضرت فرمود بلی انا قل شهید من اهل بیتی
… جان … از …
… آن شمع … بس آن … صحرای قدرت …
… دست آن …
… حرب … آن … گفت … جنگ …
واهل … علیکم یا اهل یثرب فاجزوهم جزدا
وعلیکم بقریش فخذوهم اخذا حتی نذیقهم مکة آن قوم … عقاب …
… خود … حضرت …
… خود … آمده …
که … حضرت … آن …
قلم … از جهل … بیان …
… که … جنگ … شهید …
… عالی … حضرت …
… از جناب ذوالجلال
… یا رب ان تهلک هذه العصابة لا تعبد …
حال … صبح …

و نزول فرمود جبرئیل با ملائکه مقربین منقادا انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین

با مدد مجاهدین رسید و قلب مطمئنه آن سرور را به نوید جاوید اطمینان وما جعله الله الا

بشری لکم ولتطمئن به قلوبکم وما النصر الا من عند الله ان الله عزیز حکیم

بخشید [illegible] اقدم یا حیزوم [illegible] بر زبان جبرئیل امین

[illegible] ابشروا یا قوم فقد جاء الفرج افرحوا یا قوم

فقد ذهب الحرج بهر حال آن شیر ذوالجلال با جنود ظفر مآل [illegible] لشکر [illegible]

و شمشیر [illegible]

همی جهان [illegible]

القارعة ما القارعة [illegible] سأل سائل بعذاب واقع [illegible]

[illegible] سیهزم الجمع ویولون الدبر [illegible] یوم لا تجزی نفس عن نفس شیئا

[illegible]

[illegible] ارسلنا

علیهم ریحا وجنودا لم تروها [illegible]

[illegible]

فلما تراءت الفئتان نکص علی عقبیه [illegible]

[illegible] انی اری ما لا ترون

[illegible]

[illegible]

[illegible] اینک ریح اللیث حتی بذ وقد

عرف ریح اللیوث البهائم [illegible] ان کانت الا صیحة

واحدة فاذا هم خامدون [illegible] قل جاء الحق وزهق الباطل

وفار التنور

[illegible]

[illegible]

[illegible] لا اله الا الله

[illegible]

[illegible]

الا ان الله ابلی رسوله بلاء عزیز ذی اقتدار وذی فضل فامسی رسول الله قد عز نصره

وکان امین الله ارسل بالعدل [illegible] وقوما غضابا فعلهم احسن الفعل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سر توم رسد خنده اند چون این رساله که گنجایش تمامی نزول آن نیست بلکه مرغوده از غزوات محمدی ... بندین کتابی علیحده بود
بهمان اختصار رفته که حدید البصر فسم بمفاد فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید بحدت نظر دریافتی ... را اعواهد بسیاری خداوند
اعدادی بر در رده و حسبه الکلان و الحمد لله علی ذلک

جهان چون نگهبان خانه بی در است که هر لحظه در قبضه دیگر است کرت ... و از خون
بیت بابن خانه زنان زنده پیر بیت حضرت واحد احد و یگانه فرد و صمد که ... احد احد نقش از ...
بابی اند و صفوف بنای این محنت آب و دار البوار را که ... استوار نقش آراسته هرگز نه ... و اساس ...
که مهیای ... قسم محبت چنین گذشته که با جام مراد طلب مرقومی از ... رسانه از خلل ... بنای ...
چنانچه در نهال تمنای احدی ... شده نه زنبیلی ... مشفق کرده ... که هر روز آفتاب عالمتاب از طرف
عرف عزو شرف ممکن ... و هنگام شام ... تخت الثری ... که ... صنوف
گلهای شکفته نزیج الوان و صنوف یاسمین ... از صحن گلستان ... گل ... آمده ... کرده
... جهان ... آوازه ... دیگر ... جهان نقش ... نوی ...
است ... که راحت حقیقی در عالم مجازی ... جهان ... مع الاسمی ... رنج ...
قرین است و بمفاد ان مع العسر یسرا ... یوسف ... آفتاب ... بود
... دیگر ... رخسار ... مرغزار ... سبزه ...
وریحان و سنبل ... مستفیض ... دل ... انواب ...
ومنبع ... است چه درین عالم بمضمون شعر ... واعلم ان
النصر مع الصبر وان الفرج مع الکرب امید آن است که عاقبت بخیر مقرون شود و آن جهان ... گرده
مشحون گروه انبیاء عظام و اولیاء کرام ... الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر ...
... هر یک ... قسم ... بوده اند ... که ...
... بوده اند ... وهو بالافق الاعلی و صاحب قرب قاب

قوسین او ادنی محبوب حضرت اله مخاطب بخطاب قل ان کنتم تحبون الله
حضرت ... رسول الله ... همواره هدف ... بمفاد فاصبر
کما صبر اولوا العزم من الرسل ... صابر بوده ... در مقام رضا ... چنانکه در مقدمه
غزای ... دندان مبارک ... شده و از شهادت عم بزرگوار و بعضی اصحاب ... خاطر مقدس
او رنجیده شد محرره قلم آن عندلیب نغمه پرداز که ... سخن ... صد اعجاز ... از رخ گلهای ... شکفته ...
... مستجاب ... چون ... سلسبیل است ... جبرئیل است ... جو ...
علیکم بالسواد الاعظم است چنین آن ... بستان ... صد ... گنجور ...
... نقود ... معماران ... اخبار و ... گلشن آثار ... ترسیم ... اند که
... رسول ... حضرت رب العالمین ... جمال ... مصطفی ...
... در مقام ... آن خواجه ... تا آنکه آنحضرت ... رب الارباب ...
... ذکر ... آن ... مقدمه ...
... بمضمون کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة ...
... آنچه ...
جان ... بمضمون واذ بلغت القلوب الحناجر ...
عظیم الصفیان ... کردن ... نمودن ... خود ...
... مومنان ...
... التفات ... قلوب ...
و چنانکه ... آنحضرت ...
... اصحاب ... آنحضرت
بمتابعت ... کفار ... نموده ... ام

منودند القصه ابوسفیان شقاوت نشان با صنادید قریش چون [illegible] و صفوان بن امیه و عکرمه بن ابی جهل
و غیرهم کس نزد قبایل [illegible] که از جمله حلفاء ایشان بودند فرستاده امداد و خواستند و ایشان نیز جمعی انبوه از [illegible]
میدان کین [illegible] از معاندین [illegible] و آل ملاعین فرستادند و بقول ارباب سیر [illegible] لشکر را از [illegible]
کرده [illegible] بعنوان [illegible] بودند و موافق [illegible] سه هزار سواره و دو هزار [illegible] و مطابق قول [illegible]
[illegible] که قصد [illegible] قریش [illegible] ریاست [illegible] هزار نفر [illegible] در [illegible] آمده روانه مدینه
طیبه گردیدند و در [illegible] مسطور [illegible] است که هند [illegible] عتبه و امیه بن [illegible] و زنان صفوان بن امیه و عمرو بن [illegible]
و عکرمه بن ابی جهل [illegible] و چهار [illegible] روانه [illegible] کرده [illegible] اسباب جنگ
[illegible] آن کفار [illegible] بعنی [illegible] قریش [illegible] زنان [illegible]
و [illegible] آهنگ [illegible] کار [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] شقاوت [illegible] عداوت [illegible] افزای
آتش جدال [illegible] قتال [illegible] ابوسفیان شقاوت [illegible] روانه کردید
و در این حال [illegible] حضرت جبرئیل [illegible] نزول [illegible] معنی
[illegible] آن جناب [illegible] در حضور [illegible] عبد الله
[illegible] سعد بن [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آنجناب
[illegible] شهادت رسیده [illegible] داخل [illegible]
کرده [illegible] حضرت [illegible] شیخ جلیل القدر طبرسی [illegible] روایت کرده
در روز [illegible] مدینه [illegible] پنجشنبه [illegible] و در چهار شنبه [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible] کلام [illegible] جمعی از اصحاب [illegible]
[illegible] خلاص [illegible] حرکت فرموده [illegible] عبد الله بن

دبی که در طرف [illegible] اعرج بود با جمعی [illegible] خود که از اهل خزرج بودند تخلف کرده در میان [illegible] آن حضرت
روی سیاه کردند چنانچه جناب اقدس الهی در قرآن مجید بیان آن فرموده پس آنجناب در مقام
عد اصحاب و شمار عساکر نصرت مآب برآمده هفتصد مرد بشمار آمدند که در رکاب ظفر انتساب حاضر بودند عبد الله جبیر را
با پنجاه نفر تیرانداز که سهم [illegible] را [illegible] همراه نموده بجانب شعب یعنی راه کوه تعیین فرمود که کمین لشکر کفار
از پشت سر جیوش ظفر آثار کاری نتوانند کرد و عبد الله بن جبیر و سپاه او را امر کرد که چنانچه مشاهده نمایند که نسیم فتح
و ظفر [illegible] اسلام گردید و قریش [illegible] زیر پا [illegible] ایشان را [illegible] نمودند
بمدینه رسانند شما از مقام خود حرکت منمائید تا از جانب ما اعلام شود آن جماعت حسب الفرمان آن سید عالم
روانه شعب گردیدند و در آنجا ایستادند و از آن طرف ابوسفیان خالد بن ولید را با دویست نفر سوار
در آن طرف شعب بکمین [illegible] گفته بود که در حین اشتعال نایره قتال از کمین برآید و از پشت سپاه اسلام حمله کند
از دو جانب کار بر مسلمانان تنگ [illegible] جنگ [illegible] بهر سو [illegible] که از [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] روح [illegible]
[illegible] شهیدان [illegible]
[illegible] شیبان [illegible]
[illegible]
[illegible] جهان [illegible] محکم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گردان [illegible]

واذ غدوت من اهلك تبوئ المؤمنين مقاعد للقتال والله سميع عليم اذ همت طائفتان منكم ان تفشلا والله وليهما وعلى الله فليتوكل المؤمنون

مثنوی [illegible]

ز آل آن عزت پاک و بی‌زوال • ز بنی امیه و عباسیان • بجز نام قبیح نماند نشان • شده جمله و دوران
ز صفا ربان • که از رفت [illegible] نشان • گیتی لشکر ... اگر • نه مدی ... نیکبان • سلاطین دهر [illegible]
چو [illegible] از عدم [illegible] • [illegible] • چنان آب پس رفته [illegible] • [illegible] جهان صبح [illegible]
نشان • [illegible] گشته خالی جهان • [illegible] • [illegible] • [illegible] گردون
[illegible] نشان [illegible] • ز افغان [illegible] • چنان [illegible] رسم جهان [illegible]
صبح [illegible] نادری [illegible] • [illegible] • از آن [illegible]
[illegible] • بجنگ آمده [illegible] • سنان [illegible] • [illegible] • [illegible]
در این داستان • بمیدان [illegible] جهان [illegible] • چون [illegible] صبح [illegible]
[illegible] سپهر [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] خورشید [illegible]
نجوم [illegible] روشنی [illegible]
[illegible] صبح [illegible] میمنه و میسره [illegible]
صبح آراسته [illegible] شمس [illegible] آفتاب [illegible] صبح [illegible]
آتشین [illegible] آفتاب [illegible]
رسول [illegible] صفوف جدال [illegible]
[illegible] ابو سفیان [illegible] میمنه [illegible] خالد بن ولید [illegible] طلحه بن ابی طلحه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

چون صفوف آراسته شد انصار جان نثار [illegible] • جمعیت [illegible]
[illegible] • زباران [illegible]
[illegible] خالد بن ولید [illegible] قتال [illegible]
عبد الله بن جبیر [illegible] خالد [illegible] اصحاب عبد الله بن
جبیر [illegible] خالد [illegible] لشکر اسلام [illegible]
بغاة ویحبّون المال حبّاً جمّا [illegible] عبد الله بن
جبیر [illegible] حضرت نبوی [illegible]
[illegible] شهادت [illegible]
[illegible] طلحه بن ابی طلحه [illegible]
عبد الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امیر [illegible]
[illegible] میدان آمده [illegible] گفت یا محمد
تزعمون انکم تجهزونا باسیافکم الی النار ونجهزکم باسیافنا الی الجنة فمن شاء ان
یلحق بجنته فلیبرز الیّ [illegible] میدان [illegible]
[illegible] در جواب [illegible]
طلح ان کنتم کما تقول • لکم خیول ولنا نصول • فاثبت لننظر اینا المقتول • واینا اولی
بما تقول • فقد اتاک الاسد الصئول • بصارم لیس له فلول • ینصره الناصر والرسول
طلحه گفت ای جوان [illegible] میدان [illegible]

کر رحم بجوانی خود بی نمائی که در نزد من دست و بازوی کشتن جناب امیر المؤمنین خطاب آن بی دین کرده فرمود

هم شمشیر زدن علی ولی • زمین گشت دین پی منجلی • که باشی تو ای طلحه عجب • که آئی بمیدان شیر خدا • گفتم چو طلحه

شمشیر تیز زبان • فتنه و بلا بر زبان [illegible] • سپاه بهم تیغ [illegible] بکشم بمیدان که بی باشد زنی نشیم • بکوشم بهر دو تیغ و

سنان • نه پیچم از کارزار میدان عنان • چون طلحه بر ... بی بصیرت این شعر را شنود که غیرت را انداخت گفت ای

قضم و انسم که بعد از تو کسی ... در مضمار تیغ اند ... دیگر تو دلبری دیگر در میدان نبرد من ... حربی شوند

افراخت این گفته آتش قهر و غضبش بجوش و زبانه خشم و غیظش بخروش آمد آن مرد و شمشیر زهر آلود کشیده

هوا در فرق فرق فدای آنحضرت نمود جناب امام تماب ... زخم کاری چون آفتاب ... در مرحوم ساخت و شمشیر

خون آشام از بنیاد شقاوت [illegible] بیرون آورده چنان زد در آن شقاوت نشان که آن مرد در آن جنگ تو قسم کرده بیفتد ... مرکب را بمواد

و علم نگون بجای راه انجانک انداخت ... که آن شه و جنگ را آنحضرت آفرین از جهانبان برخواست ... پرشنده ... از ... ان

ستان زبان گفت ... جبرئیل امین آمد از بارگاه عزت و جلال بارک الله ای سپهر کمال چون طلحه جان

بقعر جهنم شتافت ابو سعید بن ابی طلحه که او نیز ... و دلیر و پهلوانی بی نظیر بود بمیدان آمد علم نگون شده او را

افراخته با شقام طلحه عثمان بگران لبوبان ... در ... جان ... حضرت امیر تیغ بی دریغ خون آلود چنان بر او

فرود آورد که ... تن ... سرو ... بزمین افتاده و اسب مرکب استقبالی او را ... کرده مرد

پس عثمان بن ابی طلحه ... گشت ... بدست گرفت ... بمیدان تاخت ... در مقابل آن جناب رجز خوانده این رجز

بر خواند

انا ابن عبد الدار ذو الفضول • وانت عندي يا علي مقتول • او هارب

خوف الردى او مغلول • چون حضرت امیر جوان ... فرمود ... دلیر ... جوان

باین عنوان رجز خوان گردید • هذا مقامي معرض منذول • من يلق سيفي فله العويل • ولا اخاف

الصول بل اصول • اخشى عن الاعداء لا ازول • يوما لدى الهيجاء ولا احول

والقرن عندي في الوغا مقتول • او هالك بالسيف او مغلول

خواست که جوان ... بنیاد وی ... که ناگاه ضربت ... ابر ... کشیده برتم آن ... کرده ... جسم ... بر زمین افتاد

کرد

ساتغ بن ابی طلحه او را گرفته بمیدان آمده و او نیز ... را شتافت و علم را سرنگون گردیده حضرت شیر خون

افشان ... معرکه آن داشت ... حارث بن ابی طلحه که ... بود ... کشیده

علم را بدست گرفته معرکه آرا گردیده او نیز ... دیگران کشته شده علم نگون ... قسین ... گردیده حارثی

شعار خود ساخت ... آن حضرت ... بمیدان آمده رایت ... گرفته ... شیغ ... بی اوی

... تیغ و پس عبد الله بن جمیله بن ... فریق ... و معرکی ... شیر ... او نیز در ... کار ... خت

و خود را نیز ... انداخت ... تن ... کار ... را ... علم را بدست گرفته بمیدان آمده تیغ

کشیده ... حضرت امیر ... صمصام ... اسد الله ... و او نیز ... اجابش ...

پس ... که غلام بنی عبد الدار بود ... قدم ... بمیدان ... رفت

... حضرت ... بر ... افراشت ... تیغ ... دم ... شیر ... شیر ... شهید ...

... مقام ... کار ... کشیده ... آن ... بر ... و ... آن ... عبید ... شیر ... تیغ ...

... دست ... انداخت ... مرده ... دست ... دو ... بدست ... علم ... جنگ

... ساخت ... بر ... بدست ... کرد ... آن ...

با آنکه ... جبان ... بود ... علم ... کرده ... گفت ... رفت و

خطاب بنی عبد الدار کرده گفت یا بني عبد الدار هل اعذبت فيما بيني وبينكم ...

برق تیغ ... آتش ... کرده ... کرد ... و ... خون ... گردن ...

... کشیده ... حباب ... قوم یرون الموت فلما ذاق

خلفا مجانبو الموت ... بنی عبد الدار ... کلام حمید مجید من ورائه

حتم وتنقي من ساع صديد ... جناب ... شتافت ... رود ... تیغ

برق گردان ... دست ... گرده ... کار ... شبهته والسيف في كفه

بالليل اذا ما لعب بالبرق ... بنی ...

نهاده و ولوله عظیم در آن لشکر ایم افتاده گویا بی انفعال گردیدند شعر برگ سروران بسیار برده زمین جیب
آسمان دامن دریده چو برگ سرخ بیرون نهادند زده بنشانی آتش درافتاده پس آن ملاعین عسکر گفت آیین
نبوده دختر عکرمه جاریه داوند و حور در انتظار شمشیر زخون کمنند اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة
ولا یستقدمون مضمون بوده ایستاده و هیچکس جرأت نمیکرد که درمیان مهلکه بی تحاشی خود را زد و خود را چون
صعوه بچنگال ایشان گرسنه تیغ بیدریغ انداختند و آهوی جان با نگفتن آن شیر یزدان زد و در خلال این احوال
خالد بن ولید دیده که در شعب کسی نیست عثمان غزنی بیمت شعب کرد و عبدالله بن جبیر را با مستحفظین درجه
شهادت رسانیده خود با عکرمه ابن ابی جهل بقول مورخان دویست سوار از پشت سپاه نصرت شعار
حمله در گرفتند آن ملاعین بهر گرد در حلقه دار اهل اسلام را در میان گرفتند از هر طرف تزلزل سنان منابع
و مضارب سیوف و رماح چون شراره منتظر بودند افتاد اجل از لب روان آمده جدار آسمان بر زمین آمده
زمین بهر طرفان زلزله فرس هوا شد که فارض النفس تنزین گردون از گرشت خونی که از تیر عقاب بر هم
رسیده بود چون مرغ ابی غلطان گردیدند و ماهی سپهر از سنان آنکه در آن داوری از دم شمشیر نا پدید گردیده بود چو
در دریا روان شد چو بر یکدیگر چشم انداختند همه تیغ دیدند بر رفته پیشینه و دیران میدان خون شان شدند
زغیرت چو دریا بی جوش شدند هوا قیر گون شد ز تیر عقاب نهان شد در این پیشه آفتاب هوا از گرد غضب ریزه در
گردیده و آفتاب از وحشت آن از رنگ زردی خورده گردیده برآمد بی بر بون سینه فرس زمین گشت زر گردون
آبنوس بعد از گیر و دار بسیار مؤمنین اخلاص شعار بسبب هجوم کفار نابکار بنا و روه نظر ناف شتافتند الی رحمة الله رو
رفقا در فرار و فرار اختیار نمودند و بیفادار اذ تصعدون ولا تلوون علی احد والرسول یدعوکم فی اخراکم
گروه و دشت را جیران و سرگردان می نمودند و سوای آن جمعی قلیل از مشهور صحابه مثل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب کسی
در خدمت آن سرور باقی نماند و در بعضی روایات ابو دجانه سماک و در بعضی سهل بن حنیف نیز وارد گردیده که در رکاب حضرت
آنجناب ثبات کردند و در اخبار وارد شده که چون اصحاب روی بفرار نهادند شیطان لعین از کمین برآمده بجبالی که مسعود کرده
صیحه برآورده قتل رسول الله ... ولوله در آن اصحاب افتاد ... ... جیب ... می ... آن حضرت را

جراحت

می طلبیدند بدین گونه گرد می چیست چرا که چون کمان گوهی زیر چنان است زیر سنان بیخ
کشته و می آزرد گرهی در دو رنج ریشه و درد می پیچیدند آمده و غم زنانه پدید آمده و دو دو سه تن کوهی سود که
در روی که زخم است مدام از این ریشه درمان غمست القصه چون رسول خدا فرار اصحاب را مشاهده فرمود سر
مبارک را منکشف ساخته ندای یحییت فرمای ایها الرسل تعالی الی این تفرقون عن الله وعن رسوله
بلند نموده کفار قصد آن حبیب کردگار کردند حضرت امیر المؤمنین سینه خود را سپر بلا نمود و بهر طرف شتافته از
هر طرف که اعدا حمله مینمودند و از هر سو که دست بهم برزده مینمود آن بزرگوار شمشیر آبدار را بر کفار ریزی ... و جان خود را
فدای آن سید دو سرای کرده و بزبان حال میگفت که خواهم از تو که جان من نثار شما باشم تا هر که فدای تو شود سر
هر قدر که خدنگ آن آفتاب خستی می شد دو نیزه او جگر جان با شتری کرد می شد و در آن وقت صحابه جبرئیل تعالی و تحسین آن آتش افعال
می گفت هر کرا آتش سودای او در سر گردد بیچه از سوم کمندان ... گیرد و در بعضی کتب وارد شده که آن
چون زیر بون را دیدند روی بحضرت برو آوردند جانب گردون گفتند که شماشیر و در حضرت امیر رسول خدا جان
گرانی ... ای بادبان که ناشنه گای خود هم رفت جانان گر بست وصل تو حاصل کی بریم ودل از آن که شه گذرد تو غافل کجا بریم
گر در کشم دل از تو بر دارم از تو مهر آن مهر را کجا افکنم و دل کجا بریم پیوسته شعله دوق جان در ضمیرم فزون از آتش
شوق درد دل وار در بسینه پوزان است شوق جنت چو شود جگر سوز خورشید بر بامی آتش بر آن شود چرخ که بر
دریغ جگر بخوم از سوز دل فرسیده دریغ دگر نبود از فضای تیغ صلابت انفضا شکسته دو دست آنحضرت بسته گردید
و در کشف الغمه مسطور است که حضرت رسول بعد از فرار اصحاب و غیرت لشکر فزاری صعود بجبال و عبرت را بجلال
خود یکدیگر و جدال و نزاع اشتغال فرمود و از دو کمان تیر زنی کمان باران نمود زیر پای اصحاب و میکائیل بر عقاب سر گرفته
در پیش نیز آفتاب بدین باطراف الرماح علیهم کئوس المنایا حیث لا تنتبه الحرب تا آنکه
سهام و دره مقام با نحام رسید آن شهاب ثاقب دست آن حضرت عصبیت و از آن سنگی بروی مبارک آنحضرت زده
و دندان دیدن آنجناب شکسته ابن قمیه لعین سنگی دیگر زده ان بسطا آن جبین سیاه نیز خون آن درد
و در دیدن آن بزرگوار جاری شد آن زمان مقدس ... ایشان فرمود کیف یفلح قوم ...

بعد از آن که به شرف لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ مشرف گردید و دندان [illegible] چون [illegible] ادا شد
حسن جمالش مظهر آئینه حسن. چه بود دستش ز رفتارم هر دو عالم زدندش سنگ بر دندان چو خاتم. مجملا بعد از شکستن
شمشیر آن امیر دلاور معطل مانده عرض کرد یا رسول الله إِنَّ الرَّجُلَ يُقَاتِلُ بِالسِّلَاحِ وَقَدِ انْقَطَعَ سَيْفِي
چون برگزیده کردگار ملاحظه فرمود که حیدر کرار و شیر پروردگار بی دست سلاح کارزار در هنگام پیکار مانده شمشیر [illegible]
مرادات [illegible] عجیبه فتوحات صاعقه فرس اعدای کفار بارقه مزارع آجال اعدا را مانند آفتاب عالم گرد و غبار روز
و شعله فروزنده آتش هنگامه وغا ابر مداری که از نزولش قطرات عبرات لعلهای نگارینک در مرغزار [illegible]
و بهار [illegible] که سحاب خونبارش گلزار ابدان کفار را از رویدن گلگون زخم شکفته گردانیدی یعنی ذوالفقار قهر آثار را
بحیدر کرار شفقت فرمود حضرت امیر تقبل کرده بوسه داد و در سپاه اعدا بجنگ اقدام نموده و دشمنان را از هوای آن [illegible]
بدو درست و آن قدر سعی و کوشش فرمود که سر مبارک و سینه و شکم مطهر و تمامی اعضا [illegible] شمشیر اعدا [illegible]
و نود زخم بعدن [illegible] رسید و در این [illegible] عالم غیب ندای هاتف از رب جلیل می کرد که [illegible] گفت لا سیف
الا ذوالفقار و لا فتی الا علی جبرئیل از جانب کردگار جلیل نازل گردیده گفت محمد هذه والله المواساة حضرت
رسول از غزوه این درود فرموده لِأَنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ بعد از آن جبرئیل عرض کرد وَأَنَا مِنْكُمَا
صدا از آسمان و زمین که بادا بجان علی آفرین چون صدای فرح افزای حضرت سید انبیا بگوش اصحاب
والا جناب رسید بحجت [illegible] شتافتند و فیض لقای آن بزرگوار را دریافتند و در احادیث و اخبار وارد گردیده و نقل این خبر
محنت اثر از [illegible] حال [illegible] چنین [illegible] آثار [illegible]
و هر کس که [illegible]
حضرت سید الشهدا و سند السعدا حمزه [illegible]
[illegible]
[illegible]
و آن [illegible]

بالاخره آن روز سیاه [illegible] وحشی [illegible] که دیده و در کمین زهری کمان کرده دیده که حضرت حمزه چون [illegible]
کف [illegible] برآورده تعاقب کفار [illegible] چندین از کمین برآمده حربه به زیر ناف آن شیر بیشه مصاف زده [illegible]
بقرار [illegible] آن [illegible] بر زمین افتاده خون بسیاری از وی جاری [illegible] غرفات اعلی مدارج جنات فائز گردید
کرد [illegible] هر قطره خونی ز شهیدان غم عشق یک لاله خونین دلی از دوشت [illegible] پس [illegible] بجا آمده و [illegible]
آغاز نموده جگر آن شیر دل را برآورده [illegible] جگرخوار [illegible] بزرگوار [illegible]
حضرت [illegible] که کبد مبارک [illegible] بدن شریف آنحضرت [illegible] با وحشی [illegible]
جدا [illegible] میدان [illegible] نقل است که چون [illegible]
آوازه شهادت [illegible] حضرت رسول [illegible] در مدینه [illegible]
[illegible] حضرت فاطمه زهرا [illegible]
مؤمنان [illegible] حضرت سیده [illegible] علیها السلام چون [illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] الطاهرین المعصومین

تتمه جنگ احد و بیان کیفیت حال

بامدادان که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مرغوله مهربان همه بی چون زلف مجعد مهوشان تجلی در محفل حب ال صفوف بسته بد و جگلی ترادادان مضامین کم غیرت
تصویر رنگ رخسارهٔ جانان بوده در نسبت باطن نشسته شاهد فکرت چند قبای ارباب گشته [illegible] صنمان یگانه [illegible]
بیشمار در رنگ و نگار بسیار در لباس نطق آمده بودند انجمن آرایان حقایق که در جلباب تحول [illegible] کرده و بزم آرایان دقایق
که در گوشه از دو ادراک سیده بودند آهنگ خودنمائی ساز نموده صراحی قلقل [illegible] عبارات شیشه و ساغر دل [illegible]
از شراب ناب استعارات گردیده جامهای سرشار انگاشت و در بزم بیان مرور افتاده و قدحهای [illegible] افادات نگارستان
نگارش را [illegible] مدهوشان تحریر [illegible] ایاغ تقریر را از دوات جامهای [illegible] شنیده [illegible] باده
[illegible] که تقریر را [illegible] خودی گفت که چه [illegible] که چنین [illegible] سرور است
که راقم [illegible] طوطیان شکرستان [illegible] اگر ساغر [illegible] دشمن و گر دوست
ابروی مردانه اوست این بزم رزم [illegible] عالمگیر است اگر چه رزم است لیکن در مسرت افزائی بهتر از بزم است
و اگر چه نزاع میدان است [illegible] که چون [illegible]
دوات [illegible] در این بزم [illegible] آب [illegible]
بر سرور [illegible] شده [illegible] که همواره [illegible] در مقام [illegible] جام [illegible]
این روایت [illegible] کرده بیت قلم آن [illegible] که [illegible] آب حیات
رزم [illegible] سخن چو شمع است [illegible] انجمن [illegible] میدان [illegible]
[illegible] ذوالفقار [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] صحیحه که مضمون [illegible] صدق [illegible]
که چون [illegible] کفار [illegible]
و یهود بنی النضیر [illegible] مدینه طیبه [illegible]
و اعتبار ایشان [illegible] اصحاب [illegible]
کفار [illegible] آن [illegible]

از روی اضطرار هر یک [illegible] و فوجی از آن [illegible] سپاه [illegible] به کمال [illegible] خود حیی بن
اخطب که از یهود بنی نضیر بود [illegible] آسوده [illegible] درون پر از خون شده بعناد
[illegible] و دفع آن غائله از خود [illegible] اهل اسلام
مبادرت داشتند مظهر نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة آتش عداوت در کانون
قلب آن کفار [illegible] و مصداق جهنم یصلونها [illegible] در باطن خباثت مواطن آن مشرکان چون خار و خس مصداق
انما المشرکون نجس [illegible] بودند و [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] بوسفیان [illegible]
[illegible] سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب [illegible]
[illegible]
[illegible] حیی بن اخطب [illegible]
[illegible]
[illegible] الجبال او انشقت السماء [illegible] من اتخذ الهه هواه [illegible] حیی بن اخطب [illegible]
یهود بنی قریظه [illegible] مدینه [illegible] بنی قریظه [illegible] ابوسفیان [illegible]
[illegible]
[illegible] قبایل عرب
[illegible]
[illegible] بنی قریظه [illegible]
[illegible]

الکفر ملة واحدة باکفار قریش و یهود بنی النضیر مرکب شدند المنافقون والمنافقات

بعضهم اولیاء بعض با یکدیگر دوست بودند متفق و متعهد و چون این نسق گردید مضمون آیه شریفه فمن نکث

فانما ینکث علی نفسه چون خواهد قضا سرنگون کند بگرداند بد [illegible] کند [illegible]

نیند شنیدند [illegible] عذر خوبی مردان نیست حال [illegible] نیست [illegible]

آمیزد حیی بن اخطب با رؤسای مشرکین عرب [illegible] عقلا [illegible] صفرای [illegible]

[illegible] این شهر آشوب [illegible] که کفار [illegible] هزار نفر بوده

و [illegible] سه هزار نفر چون این خبر [illegible] حضرت خیر البشر علیه و آله الصلوة کل المساء والسحر [illegible]

اصبر وما صبرک الا بالله [illegible] گردیده [illegible] محنت [illegible]

یقین است که در حین نزول [illegible] نصر الله نصیر فلا ملاذ کما شغله الا هو

[illegible] حضرت سبحان [illegible] ففروا الی الله [illegible]

[illegible] مضمون واحد [illegible]

ما استطعت فانه ان نمت عنه فلیس عنک براقد [illegible] ستاره کهی

دوست و که دشمن است [illegible] اصحاب [illegible] در این باب

با آن اولو الالباب مشورت فرمود حضرت سلمان [illegible] عرض کرد که در ولایت عجم چنین معمول است که هرگاه

لشکری انبوه [illegible] متوجه گردد [illegible] گردند [illegible] خندقی

[illegible] ولایت خود حفر [illegible] از اطراف [illegible] جهات [illegible] توانند نمود

در این [illegible] جبرئیل امین [illegible] آسمان [illegible] رسیده [illegible] حضرت

سلمان [illegible] خندق [illegible] نمود [illegible] خندق [illegible]

آن حضرت باین مقصد [illegible] بستند [illegible] در این کار [illegible]

[illegible] معروف [illegible]

بقوی ازمرا [illegible] انجام [illegible] فرمود [illegible] جواد قلم خوش خرام را در میدان

بیان [illegible] جولان [illegible] رسید [illegible] چهل [illegible]

با [illegible] جنگ [illegible] آهنگ [illegible] سنگ [illegible] اصحاب [illegible]

و [illegible] خندق [illegible] حضرت نبوی [illegible] مهاجرین [illegible]

خندقی [illegible] آتش [illegible]

[illegible] لا عیش الا عیش الآخرة

اللهم اغفر للانصار والمهاجرة [illegible] جابر بن عبد الله انصاری [illegible]

[illegible] مروی است که [illegible] حفر خندق سنگی عظیم [illegible] رسیدی

[illegible] خندق [illegible] مهاجر و انصار

[illegible]

[illegible] سید عالم و فخر بنی آدم [illegible] آنحضرت [illegible] سنگ [illegible]

[illegible] سلمان [illegible] سنگ [illegible] عظیم [illegible]

آن [illegible] خندق [illegible]

[illegible] روشن [illegible] حضرت [illegible] اما انه

سیفتح الله علیکم من هذه المواطن التی برقت فیها البرق

که [illegible] از دهان [illegible] خندان [illegible]

[illegible] آبرق بدا من جانب الغور

لامع ام ارتفعت عن وجه لیلی البراقع

[illegible]

[illegible]

صراحی ازان لعل گون آب کن • پیاله پر از خاک و خوناب کن • ازان می که باشد تماشش نشاط • غم و غصه را در نوردد
بساط • ازان می که آری بوقت صبوح • ازان می که راحت فزاید چو روح • چو خواهم که وصفش زبان
سر کنم • دهان پر از آب گوهر کنم • بنوشم ز هر چه جز او دهان • بگویم که عشق علی باشد آن • غلط گفتم اینها بادوکی سزاست
کی این جشن بزم بر وی رواست • چه او بود جام باده ز نور • صراحی عنایات رب غفور • چه خمی نباشد که آن می محال
برو میکده بارگاه جلال • ز خندق چو جام گشت قسم • نهادم چو بر خندق قدم • مدد جستم از صاحب جلالتش
رها کردم از کف عنان سخن • مبارزان مضمار اخبار و شیعیان گلزار آثار که در میدان جولان کمیت قلم
سرعت [illegible] ان و در عرصه [illegible] ان کلک فصاحت توامان و در [illegible] ذکر احادیث [illegible] اظهار قلع و قمع مبان
حق با جل [illegible] الفقد [illegible] نگاشتن خبر خامه سریع [illegible] ایشان سریع [illegible] زار [illegible] چنین [illegible] و در [illegible]
روایت اهل عصمت [illegible] صحت و در [illegible] نگارش [illegible] گرد [illegible] حقایق و در [illegible]
[illegible] و در [illegible] خبر خامه ایشان سریع [illegible] چنین [illegible]
[illegible] شناس [illegible] و عبارات [illegible] حکایات [illegible] اهل اسلام [illegible]
[illegible] کرده که عمرو بن عبدود [illegible] که در میان عرب [illegible] و در [illegible] و در مقابل
[illegible] هزار [illegible] شهاب [illegible] سام [illegible] و در [illegible]
[illegible] و در [illegible] اسلام [illegible] معمول [illegible]
و حکایت [illegible] اگر [illegible] روز [illegible] ایام [illegible]
کو در [illegible] در [illegible] و [illegible] اگر [illegible] غضبش اگر [illegible]
کردی [illegible] اگر [illegible] سنگ [illegible] آسمان [illegible]
باسماک [illegible] آب [illegible] روز جنگ [illegible] و شعبان [illegible]
[illegible] زهره [illegible] عمرو بن عبدود [illegible] که [illegible]
عمرو بن عبدود [illegible] بالليث والليث [illegible] فكيف اذا كان الليوث [illegible] فكيف [illegible] يغشى

در حوالی خندق نزول کرد و بار سفر انداختند و تهیه آلات حرب و اسباب نبرد بر [illegible] عمرو بن
عبدود [illegible] آمده عزم رزم [illegible] و شیخ جلیل القدر طبرسی قدس سره القدوسی
در کتاب اعلام الوری آورده و ابن شهرآشوب در مناقب نقل کرده که در شهر شوال سنه خمس
هجریه [illegible] غزوه خندق [illegible] لشکر [illegible] که بعد از ورود
[illegible] مبارزان [illegible] قضا خنجر [illegible] و [illegible] سهام [illegible] شده [illegible]
قربان [illegible] شبی چون [illegible] بینی صورت [illegible] شب [illegible]
و آفتاب [illegible] شبی چون [illegible] هر [illegible]
سپاهی [illegible] گوییا کواکب [illegible] و [illegible]
شبی [illegible] چون [illegible] خورشید [illegible] آسمان [illegible] ظلام بسته
وامطرنا عليهم مطرا فساء مطر المنذرين [illegible] در [illegible]
از [illegible] عمرو بن عبدود [illegible] اسباب [illegible]
[illegible] چو [illegible] زور [illegible]
[illegible] آب [illegible]
که منادی [illegible] جبرئیل [illegible] لا اله الا الله [illegible] عالم
[illegible] محمد رسول الله و علی ولی الله [illegible] زمین [illegible]
آن [illegible] چو [illegible] مسجد [illegible]
از [illegible] چون [illegible] عمرو بن عبدود
[illegible] صدای [illegible]
خورشید [illegible] صدای [illegible]

سرای سنج ورود انداخت چو بر جوانب فسیح دار گرزی بجنبید لشکر سراسر زجای از حرکت آن
گروه پرشکوه در صفوف غزا مضمون اذا زلزلت الارض زلزالها ظاهر گشت و زنعره امواج جنود اعدا
طوفان وار رسید اند غبار انگیزی سپاه روی آفتاب را سیاه ساخت و گرم استناب نقاب بچهره آسمان
افراخت ز ضرب گله کوب تیغ سمند کمی شده و ران خشت تیغ بند زروی زمین گرد خاست رسید که تا آب
پای ستوران رسید هر طرف آن نامور پیش تیز پیش سپاه از آن سر ثبات آنکه میکشد گوزنی که باشد
اجل بر سرش بروز ناگاه بشتر پرش ولش پرام از کفیه ربی دهد چنین بازبرگ خندق رسید چون سپاه
مخالف آهنگ میدان نموده شجاعان مومنین بنیابه حضرت رب العالمین صیحه محشر انگیز قیامت خیز بلند و مضمون
انا انذرناکم عذابا قریبا غلغله اند در ان کارزار افگندند آن تیغ زنان تک
عنصر ببر تیغ نوشته رب انصر عقاب تیز پر را بال گشاده و دست سنگ بر روی اعدای کفار
نهاده از برق ثوارق خدنگ و تلالو الماس منقار شگاف سنگ بر و چندین هزار تیر هر جنگ بایست
و از زنم آهن سهام هوا خفقان اهل بیت رسید و از زخم احجار روی در کار چون دل کافران تیره و تار
گردید و ان القوس من هجم النبال فطار السهم من طرب القتال عمرو بن عبد ود میمون
رخش را سر نوردی بود ... شده از خندق جسته خبر شد از ان سوی اصحاب بی بن ابی درنگ کرده بر سنگ
و بر تیز جنگ و بی سنج بود اگر آن ... که آهن که سنگ تیز را از وف خسته نمی جای جیب گران آب
جان نو ... بجلدی جیب ... در جا میشد گه گردونشه ... ری ز سنگی بلند بر انوی خندق جبهه خود ... فرف
نکه مانده از جلدیش در شگفت زدند آن کران لشکر شکن که شستند از زرد آن جان زن برین پای خندق ایستاده
سپاه گشتند بصف ... کینه خواه آن میمون مخالف کا برق اتا طف بر جهار نفر از دلاوران ذریش منقل را
بن خطاب و نوفل و عکرمه ابن جهل و جبیر بن ابی وهب در مقابل مجاهدین موحدین صف بسته ایستادند و
مبارز خواستند ... شدند از هر سو از ان دلیران نبرد و نامداران ترس رنج و گمان و کشش در ... شده
تیر فلک حیران و رزان ترکان سپه در کمانکش جهان پرنده جان گریز کش فضای دشت

بپهنا درشده تنگ ز انواع سلاح و آلت جنگ بدین سان لشکر بیاراستن زکین ابروی
مردی گره بر جبین اهل اسلام چون غالب تهور دیدنگی آن کفار تفاوت فرجام را ثبت بوده گردید کما تمنا
علی و سهم الطیر خشکید حضرت ثابت بن شیرا من بنده لبیک رفع آن علی بالبعاد و من
انصار بحی الی الله حوالت نمود بیجنگ را اندیشه زانواع وجدال آن کفار رده بیجا فرو مشکل گشت کامل
صاحب فضل عظیم علی ابن ابراهیم در تفسیر عظیم کلام کریم میفرماید که چون عمرو بن عبد ود از خندق جسته جرئت
بمیدان سینه آمده است جان ستان را بر بسط میدان نزده بانعره آن نبرد خون گردید و در مجلس بیدان شنبد
دیگرانی نفس نخش خاطر کرده بر جز انبت ولقد بححت من النداء بجمعکم هل من مبارز و وقفت
اذ جبن الشجاع مواقف القرن المناجز انی کذالک لم ازل متسرعا نحو الهزاهز ان الشجاعة
فی الفتی والجود من خیر الغرائز حضرت نجم بی از شهاب نبوت ان در مضمون آن در ان نجم سجاد
در بای وفا بصدف آورش رستان مع اخلاک شدید که جواب بیک را جواب سگویید چون گوهر اهمیتی زبور
سخن آن است قدرت الهی یعنی حضرت اسد الله امیر المومنین و امام المتقین قبله اهل دین قوت بازوی
حضرت سید المرسلین گردید از جای جسته استادی تا قتل میدان و مبارزت عمرو بن عبد ود شقاوت زن آن
نمود و در باب تواریخ نقل کرده اند که حضرت امیر دو مرتبه از جای جسته رخصت میدان خواست جناب نبوی
دور ام رخصت نفرمود چه گفت اگر عاشق سر راه گیرد غم عشق کی کند ار دو که کسی فرا ارگرد چه گفت
سر رو میکرد زه بحرت گر تم رکنا رگیرد این دل تو که درست جای بی زنجیر گنج رگزی پاینده آن خاطر مروت کرده
مرو ز دیده که با ز دم زیر کف است که روی دوست نمی بین بچشم نقصانست تا مرتبه سیم برخواسته را رخصت
طلبید جناب رسالت مآب نبوی رخصتش داد پس حضرت نبوی بجناب مرتضوی فرمودند که یا علی هذا
عمرو بن عبد ود فارس یلیل آن شاه مردان و شیر یزدان فرمودند انا علی ابن ابیطالب حضرت
رسالت آن در یکجا جلالت را بنزد خود طلبیده بدست مبارک عمامه بسر آن سرور پیچیده و ذوالفقار را باو داده
روانه کرده اند پس آنحضرت را وصیت فرمود که با ذوالفقار در آن کارزار مردانگی نما و زبان حال خیریت آل

آن مکی خصال در حین وداع گو بای بنقاب کعبه اگر روشن نشود چشم بروی عالم آرا بت بجای مردم چشم
کنم در دیده جایت و سفر سود آیا نصیب است که چشم کل انشاط از بوستان صحبت شادی فزای تو و حضرت رسول علیه السلام
وقت وداع او را بایزد یگانه کرده چنین فرمود اللهم احفظه من بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه
وشماله ومن فوقه ومن تحته یا رب آن گل خندان که سپردی بتوش بی سپارم بتو از چشم حسود چمنش
حضرت پیاده در هر دو کس ان ذوالفقار اعجاز نشان را بدست گرفته کرای سفر سود بجای رسید که چشم بجای
مرد او در پیشه با سیل [illegible] چون آن سر در دلیر پیاده بود روی شتافت و انوار جمالش مهر که بنزد رفت فلک بر
با هزاران دیده منحیر گردیده می گفت پیاده بمیدان شد آن شه سوار پیاده رود شیر گه کارزار برون رفت بمیان
بمیدان کجا که این جان بیان آن جان کفر چو دریا دو ان که کوه کوه بر اوج فلک رفت موج شکوه شد از جنبش
بکو بر زد دشت زمین خاک چندان که انبار گشت که از ثقل آن شاخ گاو زمین چو شاخ غزال ختن خم گرده
بیان چو نزدیک که دیده بهم هر دو شد از هول خورشید را چهره زرد آن زبر گوار دو آداب که مضمون
جهان را به آتش جان را آسمه تیغ از جهان را دوین خواسته در شان آن آن از آن را ستد رد جواب رجز
ادوین بوز را منظوم لا تعجل فقد اتاک مجیب صوتک غیر عاجز ذو نیة وبصیرة والصدق منجی
کل فائز انی لارجوا ان اقیم علیک نائحة الجنائز من ضربة نجلاء یبقی صوتها بعد الهزاهز
فاضل بلارم السعظم فرید و المحدثین علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده که بعد از خواندن رجز فرا داد غیر
مانند شیر در بیشه [illegible] آن بل غرور کین جسوره پذیر گردید و در برابر آن بهبوان ضلیل ظل ظلیل گسترده بر تو بیان
انوار جمالش تیغ کشید چون عمرو نگاه کرد جوانی ان جان حبیب زن میر بین زنده دید و یکان جبریل کیف اعلی
بدل او رخیل در مواجهات ذلیل بسته ده عمرو عبید از نام و نسب آن در صدف درصدف نسب و
با مضمون صدق مشحون فضائل الانسان یتبع اصله وقطع الصوارم تابع لحدیدها رسید حضرت
امیر فرمود منم علی ابن ابیطالب ابن عم رسول خدا و خواجه هر دو سرا انا علی وابن عبد المطلب
مهذب نور سطوة ودو حسینی آنم که چون برکشم تیغ تیز برآرم ز روی زمین رستخیز شتاب از نکرای قرین

صبوحی زخون دلیران کنم عمرو بن عبد ود لعین خطاب بان سر دین و دنیا و دین کرده گفت یا علی من با پدر
بزرگوار تو شیخ غالب حضرت ابوطالب بزرگوار از ثالث دوست قدیمی محب صمیمی بوده ام و سواره
طریقه خلق و راه مروت پیموده ام خوش نمی آید که بقتل تو مبادرت نمایم و دوست زاده را بدست خود
کشتن بر چه باعث شد که بی غمت غرابی را که کسی فرستاده که هر کاه او را با سر بریده بر داشته در میان آسمان
و زمین چنان معلق سازم که نه میری و نه زنده باشی حضرت امیر فرمود که بی غم کرام مسند نکاه اگر تو مرا
بقتل رسانی من در بهشت خواهم شد و تو در صبح فردا شب در دوزخ میکردی و اگر من ترا بقتل رسانم در نقطه
افروز و دوزخ مشتری و من بچار راه جنات عدن آن ملعون گفت هر دو از تو باشد اذا قسمة ضیزی
خیال حوصله گرچه جهان جهانست و سر بن قطره محال است آن کور دل غافل از تعیین ذوالجلال بود اذا الهی تعلک
الله فیما تریده فلیس للخالق الیه سبیل وان هو لم ینصرک لم تلق ناصرا فان جل
نصره وعز قبیل جناب مرتضوی آن گرز یل فرمود چنین اشراف سمع کرده ام که در وقتی که از وقات
بستار کعبه معظمه دست سیاه عهد کرده که هر کاه کسی در حین جنگ سه خواسته مطلب بتو عرض نماید یکی از آنها را اجابت نمایی
آن کافر بد دل گفت بلی حضرت فرمودند از تو سه مطلب میخواهم بنا بقول خود و عهد و نذری که کرده یکی از آنها را
باید قبول نمایی قبول شما هم گو گدامست حضرت امیر فرمود مطلب اول که اول شرف خیر الاسلام گرایید و از روی
خلوص نیت وصفای طویت بنیان زبان بذکر کلمه طیبه لا اله الا الله وان محمدا رسول الله گویا سازی و خود را از بحر خطر اکبر
کفر بساحل امن خیر ایمان اندازی کس از خط فرمان او سر نتافت که همچون قلم تیغ بر سر نیافت بر کون مطیع
و دولت این آستان شو در روزگار سر طهر این ار ان شو عمرو بن عبد ود قبول نکرد گفت نوع دیگر مطلب بگو آنرا
بگو حضرت فرمود خواهش دوم اینکه دست از ضرب و قتل اهل اسلام بر داشته مراجعت نما اگر حضرت نبوی و جناب
مصطفوی بر دشمنان خود غالب آید بدو نوشته ظاهر است که آورده باشی و گرنه لشکر سپاه قریش اهل آن همه دهی دیگی
رو در وی مطلوب تو به دل نفس بیع دست گفت بحصول مرحول کرد و دو گفت آتش کین خون دل او بر کنار
آن چشم بصیرت کور سر خود در خواب آلوده غفلت و غرور در مست جام غرور و بیهوشی و دو شعور مصداق مصدوقه

ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور از بن دو امر تغور نموده در جواب شان گفت که زنان عرب و شعرای قریش
مثل آتش جمع کرده همت بر اندیشیدن مکر کرده النار ولا العار را پسندیده چشم از هر دو پوشیده گفت مطلب
سیم توجه جنات است حضرت فرمود که از بزرگان با من جنگ و نزاع و جدال نمایی آن ملعون قهر آلوده آتش
فرود آمده گفت که هیچ یک از شجاعان عرب تکلیف پیاده وی من کرده باشد از روی خشم اسب پی کرده
رزم آراسته شد اندیشه از غبار رزم کارزار گرد لاجوردی فلک پدیدار گردید از گرد و غش مریخ و مهر تابش ترس
ازخسته صبح و شام دمادم ش ترس گردون رخ تو در تحت دمی صبح زرد گردید شام روز فاش جز ترس در بغداد
کلام حکیم که هیچ چیز بهوای نحوش رفت است که نه ترقی و نه تنزل است بیچاره گران [illegible]
جز انست که زود نمیل همه صرف کند آن بل شد خود باعث انهدام است حیات و جب درا
شر است مات کرده و ارباب سیر انگاشته قلم بیکو از نموده که عمرو بن عبد ود نیز قرار از هزار کرده بود
که تا انتقام از رسول انتقام کشد روغن بر بدن خود نهاده بود تا آنکه حضرت امیر به میدان نبرد چون شیر دلیرانه
قدم نهاد و این سه مطلب را بیان فرمود آن ملعون گفت که تو در طفولیت نشینی هنوز ترا وقت آن نیست که
با مردان نبرد در میدان نبرد آئی روا بیست است که گفت من که این دو شخص را محبوب اسم جبینی ابوبکر و عمر را دوست
دیگر آنکه گفت که اعمام از تو بزرگتر هستند بدل است [illegible] ایشان با جنگ آینه ز نفاق اهل سیر را گفت که
من دوست نمی دارم که خون تو بر دست من ریخته شود بجهت آنکه میان من و پدر تو ابوطالب محبت بود [illegible]
دوستی برقرار بود که اگر تو دوست نمی داری که خون من بریزی من دوست میدارم که خون تو بریزم که شمشیر شهادت
که مادر دهقان زود نیز شمشیر بشت عمرو بن عبد ود از شیخ شفقه از مرکب بر آمده در میدان جواهر نور از بیخ سپید
آمد آن حضرت را بمیدان قتال چنین بر شته تمام دلیر [illegible] بفرار کشیده [illegible] بیچاره [illegible] آن روز فرو غام
دین کین نگاه [illegible] الغصه حیدر کرار و صفدر روزگار آن شیر دلیر روزگار دست به سیف و سنان
برده حمله در کرده [illegible] برق شمشیر [illegible] سنان [illegible] فلک [illegible] جلوه [illegible] گردید و شعاع شمع لمعان
سیف جان ستان چون خورشید درخشان در عرصه میدان میر شد ذوالفقار شعله اش مصداق یکاد

سنا برقه

سنا برقه یذهب بالابصار روشن و آشکار ساخت و بر فرق دشمن مانند شهب
دینار کن مبارک در آن جنگ آسمان رنگ بر فراز خت در آن کارزار نشانه یوم تسیر الجبال و تری
الارض بارزه [illegible] یوم یکون الناس کالفراش المبثوث پیدا شد و همهمه
[illegible] از آنجا چون نموده غبار اندیشه گردید [illegible] چون
سهیل یمانی در کف [illegible] آن مغرب [illegible] درخشان مانند شعرای شامی [illegible]
اسد اللهی درخشان شده می گفت منم آن که دشمن بند عالم که سوزم خرمن دشمن [illegible] بود عزم چو برق [illegible]
شمشیر کر سیل خون جاری [illegible] روز نبرد نیارامم چو خورشید جهانگیر زدست من [illegible] تیغ و شمشیر عالم غیب منادی
لا ریب میخواند آمده خصم بوده در میدان [illegible] بر خوان [illegible] نجف [illegible]
[illegible] گرد آن [illegible] چون [illegible] غبار [illegible]
موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض چون ظلمات [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] در [illegible] چون [illegible] صبا چون
[illegible] حضرت [illegible] فارس بهمة عند اللقاء معاود الاقدام من آل
هاشم من [illegible] باهر [illegible] بین [illegible] کرام [illegible] الاله و [illegible] والی الهدی و
شرایع الاسلام [illegible] الفقار حسام و محمد [illegible]
جبینه شمس تحت من خلال الغمام والله ناصر دینه و نبیه و معین کل موحد
مقدام شهدت قریش و القبایل کلها ان لیس فیها من یقوم مقام عمرو بن عبد ود
[illegible] حضرت امیر [illegible]
[illegible] مبارک [illegible] الحرب خدعة
حضرت امیر [illegible]
[illegible] عمرو بن عبد ود [illegible] ذوالفقار [illegible] الله اکبر [illegible]

گرده مردود را تا ناف دو نیم کرده بدان حال که رنگ از رخسار برود در کمال ذلت و خفت و در فرس زمین فرو ریخت
در خشنده تیغش سپر دور شد و مضمون اضاف الی الله بیر وقتل شجاعة ولا فتی الا للشجاع المدبر
از اضطراب آن کفار در مضمار کارزار زار زبون گردید غبار رسید که چشم ظاهر بین اهل نبی و منافقان را القصه آنگاه
آن سپه کارزار حضرت امیر المؤمنین را ملاحظه نموده چون سورت گرد و غبار از کمر رفت و دیدند که آن شیر
حضرت رب الارباب سینه پر از کینه آن لعین نشسته سرش را از تن جدا ساخت و از آنگاه که سر آن
کینش را بریده و در القای شدت ذق انک انت العزیز الکریم منزه گردانیده و از شراب باب
الذین ابسلوا بما کسبوا لهم شراب من حمیم جرعه چشانیده و سر خون چکان آن مردود را برت
گرفته روانه حضرت آن شفیع روز قیامت و جبار رسیدن آن حضرت گردید و از زخم مبارک مجروح خود خون روان
بود و غبار از لشکر مخالف و مراتب رخواست و احسنت از حد گذرانیده مجمع انس و جان بلند شده حضرت نبوی
این تعریف بزم رزم جناب مرتضوی را آنکه لمبارزة ذلك اعظم اجرا من عمل جميع اصحاب محمد
صلی الله علیه و آله وسلم و در حینی که سر عمرو بن عبدود را آورده حضرت میر ... ابن ... فرود آورده
فصاحت بیان شعر سر انا علی و ابن عبد المطلب الموت خير للفتی من الهرب را بیان فرمود در اهل تاریخ
مخبره کشته شدن عمرو بن عبدود در الطرف دیگر نگاشته کلک نثر دور گردانیده اند که بعد از ضربت دوم عمرو
شجاعت بنوفل ... شجاعت او را رسانیده حمله دیگر نموده حضرت امیر چون شیر نر ضربت ذوالفقار داده ...
صاعقه کردار آتش را حواله فرق آن غدار نموده تیغ حیدری ذوالفقار آتش بار صفدری فرق سر رسید
و سپر از نیمش ساخت به نگاه خود را دو نیم کرد و از کلاه خود گذشته تارک او را بریده و بر آن جبه را
چون دو صد پاره رسیده و از جبه گذشته فقرات عظام و سینه را دریده و به کوهش رسیده و در اشکم کناف و کمر
گذشته و دو نیمش کرده اند و در بعضی از تواریخ به نظر خبر آورده شده که یک ضربت رسید بر آن معرکه از شمشیر ذوالفقار
برق کردار خوف چنانچه ... ظاهر است ... در نسخه ... شنیده اند میان ... در آن ... جنگ بود از خاک
تا نبرد جنگ چنان آن دو هم ... ضرب زخم زد نموده ضربت ... پر ... مردان کین

دل شد پوش آمد از ورود شجاع ... که به قدرت حق علی را از قرب پس ...
حرکت داد بسر بر زمین ... چون شیر ... شد بر حصم ... چون سینه را ...
صریح گشته بن عبارت ... لضربة علی ابن ابی طالب یوم الخندق افضل من اعمال امتی الی یوم
القیمة و در بعضی لمبارزة علی بن ابی طالب ... و در کتاب ... محمد بن اسحق مرویست که حضرت امام برحق
در روز فتح خندق بر ... نظم ... سوره الحمد لله الجمیل المفضل المنیع المولی العطا المجزل
شکرا علی تمکینه لرسوله بالنصر منه علی الغواة الجهل کم نعمة لا استطیع بلوغها جهدا
ولو اعملت طاقة مقول الله اصبح فضله متظاهرا منه علی سئلت ام لم اسئل قد عاین الاحزاب
من تاییده جند النبی و ذو البیان المرسل ما فیه موعظة لکل مفکر ان کان ذا عقل وان لم یعقل
و مرویست که چون ابر کل ابر ... صف شکن ... عمرو بن عبدود را به جای ... انداخت ... مردود ...
که با علی عمرو را ... مقتول است حتی آن جناب فرمود الحرب خدعة و در آثار احمدی منقولست که بعد از قتل عمرو
ملعون ضرار بن الخطاب و عکرمة بن ابی جهل و نوفل ... شمشیر ... خندق ... خود را به جانب حضرت
معطوف گردانیدند و از انفاس ... در آن معرکه کارزار آتش ... اشتعال گرفت و در آن ...
بر عیوب آن کفار ... ضربت ... از دو جانب ... شد
بهم جلو ... شدند ... حرب ... شد ... نوفل که از جمله
شیر ... عرب ... مشهور ... ذوالفقار ...
که عمرو را ... نوفل ... ساخت ... از او
آن ملعون ... ضرار و عکرمه چون ضرب ... رسید ... ضرار نموده
بن الخطاب ... ضرار بن الخطاب را ... رسید ... خود گرفت ...
برده ... ضرار ... قصد قتل ساخته ... چنانچه
جناب مرتضوی رسید ضرار ... چون ... رسید عرض کرد یا رسول الله ... ضرار را

هلاک کرده بود و نگاه حضرت امیر برسید راوی گوید که در حین منازعه حضرت امیر فرمود که با عمرو این [illegible]
دشمنی است که بر گردن [illegible] داشتم [illegible] دوست [illegible] [illegible] عمرو در قتل
گشته ذوالفقار آبدار گردید عسکر [illegible] و ابوسفیان [illegible] رسیده
خبر مرگ آن مرد دلیر را به [illegible] مشرکان [illegible] نمودند و صدای نوحه [illegible] از کفار [illegible]
[illegible] پیش [illegible] رسید آن [illegible] چون [illegible] و در آن [illegible]
و [illegible] قبایل خود [illegible]
و خیمه های [illegible] را بغداد گذاشتند
چون خبر رسید از [illegible] مشرکان [illegible]
عباسی [illegible] در صحرای [illegible] عسکر [illegible] گروه
در دور خندق [illegible] صف بسته بودند [illegible] چون [illegible]
[illegible] متلاطم بودند در رسیدند [illegible] جهان [illegible]
علی ولی [illegible] اسلام [illegible] قریش [illegible] خندق [illegible]
با دو [illegible] لشکر [illegible] مقابل مؤمنین [illegible] صف بسته ایستادند و [illegible]
دل برگ نهادند و [illegible] فریق فی الجنة وفریق فی السعیر [illegible]
و [illegible] و سهام [illegible] [illegible] [illegible] روان
و از غبار [illegible] چون [illegible] خون [illegible]
و [illegible] صف [illegible] [illegible] [illegible]
یحیش الجاش بالفرسان حتی ظننت البحر امواج متلاطم و [illegible] [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] جناب مرتضی [illegible] دست مبارک [illegible]
[illegible] آنحضرت را برای [illegible] خندق [illegible] کفار [illegible] گردانید [illegible]

و [illegible] [illegible] عزم [illegible] کفار [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] [illegible]
[illegible] الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون [illegible] [illegible]
[illegible] وقاتلوا المشرکین کافة [illegible] کفار [illegible] آن بزرگوار
[illegible] [illegible] [illegible] جناب
نبوی علیه السلام [illegible] اللهم انصر من نصر الدین واخذل من خذل الدین [illegible]
[illegible] لا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة [illegible] [illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
حضرت مرتضی علی علیه السلام [illegible] [illegible]
وکفی الله المؤمنین القتال وکان الله عزیزا حکیما و چون [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] از قتل عمرو بن عبدود [illegible]
ابوسفیان [illegible] ابوسفیان [illegible] غطفان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] اسلام [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] خندق [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

بشارت سعادت فتح این [illegible] نیک فال [illegible] گردید [illegible] جابر بن عبد الله رضی الله عنه گوید که رسول

در مسجد فتح سه روز مشغول دعا فرموده دعا مستجاب گشته حضرت رسالت بشارت داد صحابه را [illegible] در میان

لشکر کفار انداخت و تفرقه در میان ایشان افکند چنانکه خیمهای ایشان [illegible] برکند و دیگهای ایشان را نگون کرد و در هر حال

[illegible] یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ جاءتکم جنود

فارسلنا علیهم ریحا وجنودا لم تروها وکان الله بما تعملون بصیرا [illegible] سبب دیگر

سبب انهزام ایشان [illegible] نعیم بن مسعود [illegible] غطفان [illegible] چون مطلب

[illegible] تطویل کلام باعث [illegible] از مقصد [illegible] لهذا [illegible] اختصار [illegible]

غزوه خیبر

هر چند در نظر اهل بصیرت [illegible] سعادت [illegible] وجود [illegible] سخنوران [illegible] ارکان

سبع شدادا که چون آفتاب عالمتاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آفتاب [illegible] غروب برگردید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] انا فتحنا لک

فتحا مبینا [illegible] وینصرک الله نصرا

عزیزا [illegible] آیات [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین [illegible]

[illegible] هذا الیهود القرود قد هلکوا وفاز بالنحس سعد دولتهم [illegible]

فی البلاد [illegible] علم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اصحاب [illegible]

[illegible]

حضرت [illegible] علیهما السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از هجرت [illegible]

[illegible] هجرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اللهم رب السموات السبع وما اظللن ورب الارضین السبع وما اقللن ورب

الشیاطین وما اضللن اسألک خیر هذه القریة وخیر ما فیها واعوذ بک من شرها وشر ما فیها

صباحی که خورشید عالم آرا چون [illegible]

بسحره

چو گیتی ز روشنی [illegible] گرد جهان از تیرگی غبار کرد یهود مطرود فجاءها بأسنا بیاتا و

هم نائمون در خواب غفلت بودند بیدار شدند عازم گلستان باغ و بستان و مزارع و مراتع گردیدند

و دولت زراعت و آفت قناعت برداشته چون به گلزار گلستان خود رسیدند چشم ایشان به منظر لشکر اسلام

افتاد و صبح برایشان لزوم و آن بوم برایشان لزوم لزوم گردید یوما عبوسا قمطریرا ظاهر و منادیگان شره مستطیرا

با هر شدن کفار بدکردار و زار و خوار از خنده به زاری افتادند و بنهاد حتی تضع الحرب اوزارها

چشم از مزرع و خانه و کشت زار و عیون و انهار خود پوشیده روانه قلعه گردیدند که او را از رحمت [illegible] که او را روی بسته

اندوخته و نهاد حتی تضع الحرب اوزارها آن گاه زن و مرد حرب به وقوف ساخته کارزار خود گرداند

روز [illegible] واستحملوا الخمیس موج فلک [illegible] وفی الهیجا ما جربت نفسی ولکن فی الهزیمة کالغزال

مؤمنان اخلاص نشان که به استفتاح آن آیات فلاح برداشته نظر فیض از حضرت خیر البشر رسانیدند حضرت

مصطفوی بمضمون مبارک بود فال فتح زدن نه بر فتح زدن بلکه تشریح زدن تفال خیر دیده

الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین القصه بعد از اطلاع اهل قلعه

خیبر [illegible] شکر سعادت از سخن سلام بن مشکم یهودی که ترغیب جنگ می نمود شنیده و اطلاع خود ساخته

گردیده و قلعه داری مشغول گردیدند و از مضمون اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة غافل

و از دستبرد واذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون ذاهل گردیده دل [illegible] بسته بودند که چون

حکم الهی بر امری قرار گیرد اگر سد سکندر بوده باشد [illegible] در نظر نماید و اگر قلعه شامخه کوهی بوده باشد

پست تر از کاه نماید چنانچه آن که حامی فتح و نصرت سرور [illegible] عقده کار [illegible]

هر روز چون [illegible] از مشرق گریبان ظاهر می گردد آن آیه که راست قدرت حق [illegible]

[illegible] هر جا که رو نهاده فتوحات [illegible] هر فتح او علامت فتح [illegible] مجملا

آن گرفتاران [illegible] وان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده [illegible] قلعه خیبر که

خیال [illegible] طیران [illegible] آن [illegible] مشهور [illegible] سر کنگرش با اوج فلک

سطبر پیش افزون نظیر بلندی [illegible] بیشتر در باره و حصار [illegible] مطمئن گردیده در قلعه داری جد و جهدی نمودند

یهودان ایستاده بر برج حصار [illegible] چشم خود کرده [illegible] هم از بیم دشمن [illegible] دل از استواری [illegible]

بی اسم [illegible] از جنگ [illegible] چنین برفت آن روز [illegible] شب [illegible]

بود روز دیگر [illegible] برآورد [illegible] آتش [illegible]

برآمده [illegible] جنگ [illegible]

سحری که [illegible] تیغ جهان گیر [illegible] عازم تسخیر قلعه گردیدند [illegible] عالم [illegible] اللهم

اقتل کفرة اهل الکتاب الذین یکذبون رسلک ویصدون عن سبیلک ویدعون معک الها

[illegible] کشیده هاجت الهیجاء والفتن لشکر اسلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت [illegible] فاستقم کما امرت [illegible]

[illegible] اهل اسلام [illegible]

[illegible] مؤمنان [illegible] آن حصار [illegible]

[illegible] تیغ و خنجر [illegible]

[illegible] جنگ [illegible] مؤمنان [illegible]

[illegible]

[illegible] حصار [illegible]

[illegible] اهل اسلام [illegible]

[illegible]

[illegible] ای [illegible] جانیست [illegible]

آنکه

جانوران آنکه خبر از سر و لیها آگاهی دیگر این مسلمانان در اطاعت و انقیاد راسخ دم و در اسلام راسخ قدم اند حصاری
بدست ایشان مفتوح گردان که طعام در آن باشد و یهود در حصار صعب جمیع ماکولات و اشربه و قشه خود را ذخیره نموده بعد
از آنکه مستمع حقیقی دعوت را در تحقیق بمقتضای ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا لاولنا و
آخرنا وآیة منک وارزقنا وانت خیر الرازقین مستجاب ساخت مستدعای حواریین دعای حضرت عیسی را مستجاب ساخت در ساعت بطریق
ادای نیزه‌های حبیب خود را بهدف اجابت رسانید روز دیگر اصحاب آل محمد فوج فوج چون موج رو بجانب حصار روزی
دعا کرده بقلعه صعب را چون نگین انگشتر در میان گرفتند و مستحفظان آن بضرب نیزه و کمان و نطع سنگ و کشتار مشغول شدن
وطعن کان الطعن لا طعن عنده وضرب کان الناس منه حرق برده از این قلعه گذشته تا آنکه آن حصار
و دری نمودند و اهل اسلام در شب و بعضی از یهود در فرار بیفتاد چون بیخ کمان قیامت از ضعف رسید رنگی از شب
یکی دو فرار از هر یک از اهل اسلام خود را بر آن نمودند غازی بودند که عنقریب ایشان از فرار شب رسیدند و اهل شب بیرون
در قلعه در آمده و غنایم بیشمار و عراقی زر و جواهر ایشان را بدست آورده بود بهر حال آن کفار مغلوب خاسر
از دور گریختند کل محصور مغلوب بعناد الفرار ثم الایطاق آن قوم از آنکه از شدت بیتاب
قوم قومی شنافتند مؤمنین اخذ غنایم کرده تمام قرار دادن آن قلعه را با دیگر تعیب ایشان گردیده
بوقت تنگ و سستی نمی آید از نوع سینه رنگ عقده ای شد و بود حیات زنده باید عمر زیادی و آن گردد
زبان رنج و محنت خاطر عاقلان سایه چون یهود لئیم صورت مخصوص بقلعه قموص که در دست خاطر خود را جمع نمودند که احدی را امکان
نیست که بیرون از عقبای این برج آن عسرت توان نمود تکلیف که تسخیر آن بر روز چه رفتار و حصانت
در روز دست تسخیر و نزدیک بوده که توان بیان نمود مجملا اهل اسلام بامر حضرت خیر الانام علیه التحیة والسلام هر روز لشکری را اهتمام
بعزم تسخیر قلعه فرستاد بعد از کوشش و جد و جهد ما لا کلام فیه بسبب برام و دوری آن محجوب گردیده مهم دست اقدام
و مراجعت فسلم می نمودند چنانچه باستناد منتظره و اخبار متضافره بصحت پیوسته که در روزی که آن روز که آن سرور
ضیقه را در شقیقه بود خود عزم سید این شوافت نمود عمر البیعه را بیت نصرت آیت و لوای فیروزی پیرایه
با دو روانه ساخت اما عزایمش ساخت از آنجا که دست قدر و قضا گمرا صبر و مستقط البصر اند شکست یافته مراجعت نموده روز

دیگر

دیگر ابوبکر را خواسته دیگر او را علم سپاه اسلام آن نور بهسته روانه رزمگاه ساخت او نیز مانند
رفیق شفیقش مغلوب گردیده طریق مراجعت پیمود روز شیم بعضی عمدا از آنکه بسبب شکست دور نسائی
عرضه رسیده ابرار نموده باز خواهش جهاد اعدا و مجادله بر یهود بیداد در خاطر خیرش جلوه نموده بعضی اموری که موجب
ضمیر جمهور عباسیت بود و تمامی غفلت اصحاب گردیده جمعی از اهل اسلام عرضه در بابی قتال در دو رزم حضرت بیگانه گشته
فرار را اختیار نمودند شبی شب تیره چون اثر دهای سیاه از ما چه سپید گشته تا اوج ماه برید
رضیع جهانتاب مهر بدو و جهنم با برده جهید شب تیره زنگی ادبی خوار بود و با هند وی بود کرداد بود
عقابان بشرقی فرو برده سر غرابان غربی بر آورده بر شده دو لکیوان کشته ز ترس بر آورده بر مشعل
یمن سپهر از کمر سر افکنده پیش فرو مانده چون قطب بر جای خویش چراغ فلک ز آن فرو مرده نور
فلک روز را از جهان کرده دور چون عسکر داور روزگار تقدیر روشنی از روی عالم کیتی فرو کشیده و سپاه
ظلمت شب بعسکر نور روز غالب گردیده روز هوسناکان که بدو و مضاعف برسانیده و چون گل ارض روی خود را تیغ
کرده بودند چند دل ایشان تیره و تار شده و دولت در میان اصحاب اطیاب فرداکه فردا نفده که جنگ بی فرمانی
انجا مید و هر کس سپهدار شده بمیدان خرامید و دل خویش که فردا یارب چه چیز دیگر سردار ایشان
گرباشد و در وقت جنگ کفار را از فتح گشته با یوسف هر کس بفکر بود فردا که چه بازی آید چرخ برتر غدار
و در کتاب سنطاب حبیب هم ستبرا گو رایت که حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرمود لاعطین
الرایة غدا رجلا لیس بفرار یحبه الله و رسوله و یحب الله و رسوله لا یرجع حتی یفتح الله علیه
و امام محمد بن اسمعیل الضمیر از انجمه بخاری و مسلم چنین روایت دیده اند و خود حکایت کرده اند که رسول خدا صلعم
در روز خیبر فرمود لاعطین هذه الرایة غدا رجلا یفتح الله علی یدیه یحب الله و رسوله
و یحبه الله و رسوله چون شب شده تمامی منتظر بوده که آن دولت نصیب کدام یک ایشان گردد طلوع
صبح صادق بر بارگاه فلک رایت نورانی بر افراشت تا آنکه از دولت و دیگر حاضر گردیده حضرت نبوی صلعم فرمودند کجاست علی
ابن ابیطالب اصحاب عرض کردند که چشمان او درد می کند و مبتلای رمد است پس کس فرستاده حضرت علی را حاضر ساخت

اصحاب

و آب دهان کور ترشان را بچشمان حور رسید و از آن حضرت اندا خته دعا فرموده فی الفور شفی علی الاطلاق
شفا کرامت فرموده رایت فیروزی آیت را گرفته روانه میدان گردید و در روضة الصفا محرر و مسطور است
که جمعی از قریش با یکدیگر گفتند که مقرر است که مراد از این مرد علی ابن ابیطالب است چه او را دیده در وی گنند که موضع
قدم خود می بینند و چون کوش امیر المؤمنین علی علیه السلام در رسید این الفاظ ابدا از حضرت رسید او را که اخبار گشت گفت
اللهم لا معطی لما منعت ولا مانع لما اعطیت و حافظ ابو نعیم از عمر بن الخطاب روایت کرده که گفت من هرگز امارت را دوست نداشتم و دل بر آن ننهادم الا در آن روز که حضرت پیغمبر فرمود لاعطین الرایة غدا و بعضی از مورخان در این مقام چنین در رشته تحریر کشیده اند

غزوهٔ خیبر · لمؤلفه

بیا ساقی آن جام می را بیار · که جان را کنم از می تازه بار
بدان می که خواهی شد از بهر آن · می کز بخشد نماش سرور
از آن چشمه زندگانی بیار · از آن می که جاوید از آن سرور
که جای تو ای ساقی دلربا · بپوشد ساغر و باده غم زدا
که بی جان افشانه بیاد · بیاض جام جای مخالف مباد
کنون سرکشیدم زجام علی · ز فتح در خیبر آن ولی
بجوش آمده خون مردم ز خون · ز خیبر نیز کسی بر کنار
ز سر غنچه را می کنید بر گشود · سر ایمان به نیروی خدای
ز فتح در خیبر آن شاه دین · به دست ولی آنچه ایدون شود
بیا مطرب آهنگ ساز نوی · ز عطرش شده مست عطار بو
بیا ساقی پر کن یکی جام می · که خواهم بسازم ز وصف علی
که در خیبر و بستان پر گلاب · چو میل عروسان پر از رنگ و بو
که چون نرگس آن شه چو صهبای نوش · ز نیروی حیدر پر از مهر و نور
ز شوق جمالش رخ آفتاب · ز رشک گل و خاک بستان او
عنایت کند شاه دین از کرم · که از دست او مانده سلطان خیبر و دولی
تماشا کند با تیره جهان · که حاضر کردید و دیده جهان بخشش علی حضرت رسول اللّه آب دهان بسم شفا
شفا بافته بهتر از اول ضیا و بصارت پذیرفت · و در هم خاکش سرمه عالم گردد به نگاه عیان آن امیر خاقان خاک در او
سر دم مرده شمس کسی نظاره کرده چشمان باطنی و در کوکب شمس تابید و در عین عینین جای گرفت
در دیده زجاجی و در بالش که از دیدن آن بهشتیان محروم گردیده بود و شرف ملاقات شعاع خورشید نیز صورت از
درخشش از نور او کوشت بجانب اعدا روانه شد که نیز بمضمون بیت شیخ سعید ابوبکر گویا گردید · من دوش دعا کردم

باد و آشنا نامه شد و آن چشم باد آشنا از دیده بد خواه را چشم رسید بر دیده بد خواه تو باد آشنا
در زبان قلم شکسته رقم این اسلام فی ام عزم ثبت شد صد شکر کرد گل شفا چشمانت شد دیده مور رشید
بلا کرد است بد خواه تو کور باد و روشن بینش آن دیده نیم بسمل قربانت حضرت رسالت
در سیف انه الضارب صاحب دل و ذو الفقار صاحب ذی الفقار صتعود ادوات حرب و آلات ضرب
و اسلحه کارزار کرده بعزم فتح صف در جمع عدو اشقیا گردید مرصع و تاج کل را بر سر نهاده و بدلدل بزاق کماه
جهان نورد عالم کرد انشسته لوای سپهر فرسا را که محور فلک فتوحات و قطر دایره سموات بود در دست گرفته
و نفس کیر در فلک را بعد لوای نصرت اشتمال و فتح آفتاب را با سیه و دریم آن کرد و تیغ جانگداز را که چون ثعبان
سر کوبی او بحیثیه لیلیه ان کفره بود مهیا ساخت و کمنه خود را امراز افراخته از فرق مبارک و قبضه سرکوب بعد از آن
آن بزرگوار را خدا را این عجم حال بغداد را وداع و چون شهبازی که بصید کبوتر پرواز نماید عازم میدان نزاع گردید
حضرت هزبر رخ را بجانب گردان بور و میدان تیغ اصحاب جلادت نشان گردان مبارزان لشکر را
و دلیران عرصه کارزار را که رمح ابنان در دور فلک چون مرگ ان و صمصام ایشان چون اجل انجام بود
همه کیران ایشان در طلعت ایام صاعقه بار و ملک مرگ بشتابه رستن با آن حضرت روانه جانب عدو اکرد اندیش
آمده و در سوی اصحاب دین بعمر بود از روی لطف انجمن که با شد همراه شیر خدا کردید از دو کمر بر خیبر روایت
و نقل نموده از سعد قاص روایت که چون آن امام جهاد و گبر شهار را در فتوح خیبر کردید من عرض کردم که با ابا الحسن بر کاه بر تخت
آسمان تخت را از کی عنان داری فرمایید که جنود مسعود از عقب میرسند آنگاه از عقب او باب روانه
تحواهد بود آن جناب التفات ننمود و فرمود که من تنومند و غضنفر انگیز روانه و جانب عدا شتافت کردید شیر شرزه مردان اگر روز
بی شیر شهار در تکار روزنامه گفت ضمان علی الاقبال امانت طالب وحتم علی الایام انك غالب
و صاحب روضة الصفا چنان نگاشته که رسول خدا صلی الله علیه و آله زره خود را در بر علی علیه السلام پوشانیده و ذو الفقار
شده آثار در میان او بسته رایت نصرت آیت به دست وی داده فرموده زکفش چنانکش بر تخت آسمان بنیاد رزا او
تا فتح و نصرت عنان بردار الحرب نزهته و البأس همته و السیف عزته و الله ناصره

[illegible]

محمدی و علم ظفر پرچم حیدری که همواره شقه اش بطراز نسخ مبین آراسته و رایت نصرتش بکلمه نصر من
الله وفتح قریب وبشر المؤمنین پیراسته بود چون رایت پرتو خورشید
در جهان عرصه برج [illegible] بر روی [illegible] در کف بحر آسای محیط اقتضا جا داده بجوانب قلعه خیبر رسید سنگ
صلب و صخره صمّایی که اشتداد و قسمی از قلوب کفار یهودی بود منظور نظر فیض اثر گردید و علم در آن سنگ جا گرفت
[illegible] نقش در دیده عدو چون برج میزان و سهیل یمان و لعل بدخشان بقوت ربانی می نمود و زبانه آتش چون
سنان آتشین در دم از دماوندیان جستجو پیدا شد و علم را چو بر سنگ گران آشنا بر زمین البرز زبان بسته
که در زمان شد جز آن زمان از زمان اگر صخره بجنبد نشان زد بر آن جای بر علی امامی گر زود بین شده
منجی رسید سنگ نو لیس از او علم نماید مبانیت بماند قسم نگه دار داد زمانی آن جا رو در کف آورد
در زمان جا ره ره و گر نه زمین بی سکون میشود تمام جهان از کون میشود چو آن سنگ جا داد بر دل علم رگ دریای
برون شد ام سطیفش چو شد صخره از روی آن زبان زمان شگفت زده ان چو دید سلیمان حبر جنان
بگفتند احسنت ای نو جوان چو موسی عمران جای که و با ما بجو بیرون داد و گر از اجرا عصا دست سلیمان و دیبه
مرسی مکرسند عیان یکی گفت از آن قوم بیمار و تنگ نیاید بجز همچون کسی که در جنگ بی خدا او هیی این
هیبه هم جز ز نیره و صفش چنین از و شد عجب سخن آن گر که در سنگ داده از راز بگفتا بر پرسید از تم او
که باشد که شد جنگجو بپرسید یک کس کز ای جوان عطا ساز برما تو نام و نشان بگفتا منم شیر یزدان علی
محمد بنی باشد و من ولی چو بشنید آن شخص و نشنیده نصیحت چنین کس در آن گروه که خیر سنان این است
دلیس چه او بی نیرو و در پیش آن کس چنان بعد از آن قوم رسید که باشد مرا زین جوان بیس نه شکار آن سخن
بر یهود قضا و قدر رفته بود از آن دل تاریخ و حدیث در بعضی از کتب معتبر چنان مسطور و مذکور است که چون آن پیر قوم
قومی شبیر از درود رایات جلال حضرت امیر المؤمنین بسید روزن قلعه ش و رنگ دادی این کرده و خبر آنمعنی در خاکستان
یهود فسوه و سر زده گفتند که کسی در مقابل این جوان [illegible] چند که [illegible] بر بود شد خوانده ایستاده و بنیای مجادله
و می مسمی شواهد جهاد و بهانه مرحب یهود که در شجاعت و برد دلی مانند نشن نبود مگر بیمار و از خواند پهلوان خفت و در جمع داران قوم

و تن بیش او خاطر جمع توان ساخت چه مرحب بی او مشهور طوایف دلیران و معروف قبایل شیران از نهیبش
پیر زاده و جگر چون عقیق خراب گردید و از صورتش شیر را دل بر از خون آب می شد چو گره طوربهیکل مهیب واز
صورت چو شیر آراسته غره قدی سکران بجر اشش در صید افکن چون تیغ ملک شهره جهان و بار و رش
چون برب ان شرار شیره برق گر در رشن سفینه سهیل یمانی را بی سوز اشد و آتش تیر صاعقه بار شش مرا را
چون تیر شهاب شعل میکرد و نیزه نهنگ تیغش از نهنگ بحر خون ریزتر و افعی خنجرش از افعی پر بستیزتر از شب
همیشه گر ز گیتی دزد زهره بیچاره را بدانسته بی طیب ان صح الحدید علیه فکانه وصفات
برق او شعاع شموس آن ملاعین گنبد فرجام مرحب تفاوت انجام از جا گفتند از دروازه امام نام و اعلان
کافر نیز در مقام جب رت برآمده اسباب نبرد و سر انجام جنگ فرا هم و اقدام نمود و خصم را برسم
بد خواه مصداق مصدوقه کان عدوا لله ثابته لا مر جا بیخی مرحب روسیاه در مقابل شاه دین
دین پناه مانند ظلمت در مواجهه خورشید دلا جاه بپای فر ستقر ایستاده و دو بی ستقر ایستاده و بدینمضمون
بخواندن رجز زبان گشوده قد علمت خیبر انی مرحب شاکی السلاح بطل مجرب اضرب احیانا
وحینا اضرب اذا الحروب اقبلت تلتهب ان حماء للحمی لا یقرب ان شیر ز رعب البین
در جواب رجز آن ملعون بدین مضمون انا الذی سمتنی امی حیدره ضرغام اجام ولیث قسوره
عبل الذراعین شدید القصره وانزل القرن بقاع جزره اضرب بالسیف رقاب
الکفره ضرب غلام ماجد حزوره من ترک الحق تقوم صغره اقتل منهم سبعة
او عشره فکلهم اهل فسوق فجره العبل الضخم من کل شیء والعفر الکلیث غابات کریه المنظره
اکیلکم بالسیف کیل السندره امنکم ضرب بالبیض الفقره چون آن زد سبد آن البس بی مرحب بر سر نیش کرده و نبس نمود
همگی گردیده رجز خوان شد آن شیر حضرت ذو الجلال بمفاد همت الرجال تقلع الجبال بهمه کنند
بسیار دو قدم جزم نموده مانند دریای جوشان و شیر خروشان بجنبش آمده هر موج بطولش چنین ن محیط انگردو اب
ی انه آخت دهر الله صفو التش کشتی نیز از بحر زخار را غرقه زرف حسرت می ساخت بجنبید چون کوه ان

زجای نهاد و دمدم وردم کرنای چو غمزهٔ مرکب در آمد بجوش برامد ز اسبان صهیل و خروش ودلدل
برق سیر جانب رفتار رسمند رود اران معرکه انتصار جلوه گری شد و نهنگ تیغ در بحر وغا و دریای هیجا غوطه خوردگی
می گردید هیبت اژدر دو الفقار زهره در فضای رزمگه اخت در غش تیغ ترس عالمگیرش سایه بفلک میفکند گوئی
می انداخت تظل المنایا فی سیوفک شرعا اذا التقع من تحت السنابک تادا تیغ سپر ریغ دران
کارزار از برق خندان و از خون بریکان میبود و خنجر دران جنگ ظفر از جبین ولی ازت شم ترا می نمود
از تف خنجر و از خون عدو روز پیکار آن سعظفر موج بحر محیط کرد و جنگ اوج چرخ بسیط گرد و رز
ولنعم ما قیل از خنجر او موج گیتی خالی نشدی زند سندار باد دست خدنگ و جهان سوز نیست خشم او شرر
چون مرحب بجیا نام نامی شیر خدا را شنید بحو که در کتاب اول سطوریست بقاء و جاء الحق و زهق الباطل
ارشعشهٔ جمال کمال شیر ذو الجلال مضمون و کذالک ینقلب الظلام بالبشر نوروا اذا جاور المصباحا
آسیره دل بی بنا ورده مقدمه دایهٔ طرش سسیده بر کرده چه در کتاب نزار رجبانی مسطور است که چون نظر
آن کافر بجال ازر فاتح خیبر افتاد و نام حیدر را شنید در ضمیر نکبت نابرش جلوه گر گردید که دایهٔ کفرش گفته که شیر
جرابی حیدر نام در جهان مبارزت ترا تقبل خواهد رسید آن مرد و طریق مراجعت و فرار را به نمود و در گمان سنجال
روانه قلعه گردید در شتاب از پیت بخواند همیشه هر گراسم تو باشد در تغایر کفش و العینان فی
مفتو ما العقبا من الذعر لا یلوی علی متخلف ابلیس او را توقف نموده از شماتت فلان در کذب سخن
وایهٔ صدقت انشئت من خیال جمعش کرا بند روانه میدان ساخت و در برقی رکب عجب بخورد و مسطور است که چون مرحب خرم
در عالم آرزم مشاهده نموده بود که شیری خشم آلود بضرب پنجه مردانه آمرزده در اسم دریده حضرت اسد الله الغالب
دعقل طالب در جهان مواجهه مقدمه قولت را اتش را آن کافر نقد و ثبات ساخته کلمه توحید را القا فرموده که
تجشید مجال بیدار باش امام عقیده عالی نژاد در اسلام آن کافر خیل من یضلل الله فما له من هاد
یعنی مرحب خذلان بنیاد و بنیادی جنگ و جدال را محکم نهاد و مرحب لا ابو بلا دو سیر بفنا در داد که لا تتمنوا لقاء العدو
فاذا لقیتم فاثبتوا بی ثبات در زمره چون برس شمشیر برق سنان را کشیده حواله شیر حضرت بزدان تیغ آن جبا

سپر کرده

قباب را

[illegible]

قباب را مانند آفتاب کشیده تیغ او را رد نموده ذو الفقار صاعقه کردار را که در روز هیجا چون سحاب باطل آتش
برق بار ان بر آن مرد دو حمله داد و به ندید سنور ولاوری را که گرده مرتبی مرحب بجرب و ضرب دار بنگ و تفنگ بعد از
رقبال اشتغال مینمود قمر از خوف در کلف پنهان گردیده عطارد در ترس قلم را شکسته در گوشهٔ خزیده زهره سیمین
بدن چون یاسمین از رعب در جنگ میلرزید و آفتاب عالمتاب را زهره زکیده و صفوف لیبار در ده جنگ شیر کار ار
بهم رسیده مریخ شمشیر انغلاف نموده انگشت حیرت بدندان گرفت و دیده برجیس چون چشم نرگس از بیم زردی ارغوان گرفت
زحل با چهره چون دل لاله و روی ضعفه سیاه و کبود گردیده و شیر گردون از حمله شیر ایزد چون ذره تو [illegible]
دبالهٔ تاختن بر این ترانه گردید تیغ باس تو تا کشیده شده است خنجر خاوشت جسن خام بچکند در چون تو
خاک بچکید جسم چون تیشه [illegible] رادم خاضع آید کلاه گوشه عرش گوشه سد ز اسلام سیف تصافح بالا
لایدی مقابضها وحدها صافح الاعناق والقمما فضحک من خلل الاغماد مصلتة حتی
اذا احتفت ضربا بکت دما [illegible] بعد از اظهار با خبار محکمه شبینه و آثار و بیدار یعنی نگارش صحیفه اظهار
نموده که آن بود و طول از بیر بهود احق مصداق مضمون کل طویل احمق مرحب از عواقب سبب جسارت
حملات و حرکات خویش که مضمون الغریق یتشبث بکل حشیش در دریای مخاطره فنا گردیده انگیز غضب
اسد اللهی را دامن زد و بر آنش خضب آن غضنفر کرده و در حصول آنکه دراغ نشاط نبوده و در خاک کو نشسته
و بر آنکرکت سرسر بر فرقش فرمودند حمله حیدری داد و در آتش خام طمعی خاک ریز کن ... برق پنجه ابواب
جهنم یصلونها فبئس المهاد بر روی خود گشاده شد و کل من علیها فان بر جمیع العظام وهی رمیم
رسید من قال انا امام عظیم الباس لواتی باسه اصاب تیه اما المستقل به قطر و بعد از آنکه شیطان
رجیم مطرود ان الشیطان لیجری فی جوف ابن آدم کمجری الدم را رسانید که آن ملعون را تو جاکر دار فرجه وحیلهٔ
و تاکید در مبارزت شیر رب مجید ترغیب مینمود آنکه آتش غضب قیامت لهب آن شیر را در آتش سوخته مصداق کمثل
الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بریء منک تبرا از بسته بار فرق تیغ تو نگاه و صد برگرد و چون
هستی او در ورنه و بچشم رزمش رسانید جان بهر دو در خطاب منشور هذا فوج مقتحم معکم لا مرحبا

بهم انهم صالوا النار و به مضمون جواب می شنید قالوا بل انتم لا مرحبا بکم انتم قدمتموه لنا فبئس القرار
در ان روز کارزار در وصف آن نو نهال بهار دین گفت و در ابر سر تیغ تو ابر گوهر بار بود آسمانی او چو همه دوزخیان را در خون دل پل گذاشته
زنده و هیچ نهر نگرد و او به جند و خشقان را در بیشه گرد آن ابی دریغ ز کینه یک هم سال بخت زرنفط بهیده ان را
و در کتب معتبره مسطور است که چون مرحب الملعون عوج نژاد در حرب کاری نساید و در زیغ از قامت با استقامت بود
آیت طوبی علامت آنحضرت دریغ امامت در نظر کرده چنان جنبه زمین شود انهدام آن مقطوع الیمین و مقطوع الغراب
بعد از هیجان به عضب بی اعجاز ز سراز زرکاب آنشه خالی دید و دانو بر با طرف صف از سحاب و کلاف است
جای بستور و ستمی ساخته دست خورشید مثال را بیفادوا ضمم بالیل الی جاحل یخرج بیضاء من غیر سوء
برآورده در قبضه ذو الفقار دم زد آن انار عصا آسانی وما تلک بیمینک یا موسی ۱ استوار ید الله فوق اید بهم
مبشر تو بالا الله فوق ایدیهم از سر دولت آن گاو زاتر دو در زیغ بیشتر عیند زده بمضمون صدق عنوان
وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی ۱ چنان ذو الفقار برو زد که دولت فرق تا نقره شکافته
احمق بدآنکه جوی کفش خود را درسته بود شکافته عظام و عظام الیف سرو گردن را نور داده سینه وشت را که مرو جوشن اهل
آهنه بر رسته بود از هم پاشیده تفرقات صعبه در استخوانها و رباطات پاره پاره خشت دو هم از رسیده و مروم
دو نیم کرده بیند به داب مرح تکال مرضی آتش را بنیه چو او خون در خاک خیزد و ما بین رسید و گنبد برزمین
سر افیل زده و میکال دست گرفته خاک آن ضرب دست و لی کرجب تیغ نشسته بود که روح القدس
ترکش زده بود و ز مرکش طپیده آن جان و گشت ورکه و در ماهی جهت کولی کرشیده بود کان ضرب از جنبان برایتاد
یک هندان کلان غلغله در حوالی ملکوت و صورو مع جبروت بیم جده مشتان حمله کوهیان ای قاده از زبان تابوک
و از عرش تا به فرش صدای ضرب ان مقتالی احسنت احسنت در حساب صالحه کو دمیده در کنبد بلیغ چید و بود
سطر و لاوزین عبقه جان طلب برسید آن که لطف دولت خوار دانسته اند حمید بر مقصد جهان ساخته اند آنکه چراغ او
دل فروخته اند آتش سبل حمدرا انداخته اند و در معنی آنکه در زیغ ز سیر و عوزات حضرت خیر البشر از شهود بنی
جنابی منظرای سنده و افضل رسیده کرخستی کسی که اندر حصن حصین و حصار متین به کلک حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب

لشکر

شناف حارث برادر مرحب یهودی بود که اوله دو مسلمان را شهید کرده بود عثمان عزیمت بجانب
آن حضرت معطوف شد از آب ذو الفقار ضربت کاری بر آن شب پور راند ناوبه گرد به چون در کتب
احادیث مور زمره اود عثمان قسم را از صوبت حق آن منعطف شده کتابت تر نقل خیر بردا
جو ان امام عالی نسب بمضمون چو خبر اندر او میان ما بکشت که نو دشمن من پیش سر آن از تن بیازار به
سر کشتن زمین آوردید از جنگ مرحب وراغب شدند که یاد آن لشکر یهود مطرود شدند و نظر مغفوداوا
کانت الاجسام للموت انشات مجهدا مری بالسیف فی الله افضل مبلغه قسم من کان ان الله کان معه
بر پشت کری عنایت آلهی و دعای حضرت رسالت پناهی صلعم بفحوای قاتلوا الکفار والمنافقین واغلظ
علیهم صمصام آسمان نام را از نیام ظفر فرجام کشیده از برق شمشیر آتش بار خرمن عمر کفار را میسوخت
و دو لعل را در دریای بی سبحان از خون اعدا اشنای آن مرحب کام می بود از قبضه بیرون آن مرد کرم بساز هنگامه
جدال و آتش فروز معرکه قتال کرده بود بیابان نگردار چون خون کی بی سر دو دیگری سر کون
خروش سواران زاسمان برشد زبانک تیره همی به کند شد دل که کفش مرد رومی از ان میبرد اسپی
درخشیدن خنجر و تیغ تیز همی جست خورشید راه گریز سر ان گشتان دین بیل پیلان تکه شمشیدن گرزهای گران
زکیفش که ابر بی بر آمد سیاه ببارید خون اندران رزمگاه و چشم زمانه مثل آن نبردی ندیده واحدی از اهل
تجارب نیز نشنیده بود و کم رجال بالارض لکن تخرقهم ترکت جمیعهم صرعا بلا رجل
ما ان الطرف یجری فی دماتهم حتی مشی بل مشی الشارب الثمل و در حین اشتعال
نوایر قتال و التهاب شعل جدال پنج نفر دیگر مرحب شکل که در قوت عدد ظهور حامی و عام و در زور بازو معروف
انام بود و صف ایمنی و در جنات هریک زمیخ و تیغ گذشته سوخته آتش ذو الفقار گردیدند
ز دی بی سپر زره دو نیمی کرفتی فرود از شش یکجای بر تخم آن دشمنان نیزه از فرخی یک نیزه دو دو رنج
بر ودحی گوه در کمند اندر آوردی کمندی چو مار به بر انگیختی در دیوان عجایب بیان آجوبه زرقبهای ایشان را مرقوم خامه
نصاحت شان فرموده اند که قد ذلک رجع آل یحیی نفر است حارث و مرحب و غضنفر و ربیع بن ابی الحقیق

وعمرو بن مرداون میرداود بن فارس و یاسر و از صلابت ضرب که آن شکن حیدری و حملات حرب ابوالحسن صفدری
تاب مقاومت بهود خیبری نداشته بدیده گردان عرصه پیکار را که هر یک یکجند بر اسوار مقابل میدانستند قبیل
تیغ سید ریع مرتضوی دیده بغیرة نسیف شده عصفوری که از مخلب شاهین کامت ناید و از چنگال عقاب خلاصی خویش
با شیان شتابند فرار نموده لشکر ظفر اثر اسلام تعاقب نموده هر آن عرصه جدال و میدان جنگ به قتال یهود
بحمت آل دین کربیان کرده خون یهود جیحون امواج خیز میشد دو ذوالفقار برق کردار لحظه از سر افشانی کرد
بحر محیط کف زده بر سر رسم غرق از بسکه گشته دیرین جمله موج خیز افواج کفر و اسلام مانند
ظلمت نور در هم آمیختند و صف شکن مؤمنان و حق گذاران چون روز غلغل بکبران بر یکدیگر ریختند خورشید آن
بایکدیگر دران درخشیدن تیغ و گرز گران از کینه بر او بحث پاشیده و زبان برین بر و گرد سپاه میران
گرد گشت آسمان بدیده کجا چشم روش جهان گم دیده و دلیران اسلام جنبیدن سر گرم جنبش قتل بهود شدند و در جام
کردیده بودند که صدای اقتل را بخیل بی بها کاشتند و جوشن و درع و نقصان بر اغصان اشجار می ساید شدند
چون آبها را در تحت کفار نموده **جنات تجری من تحتها الانهار** نصور میشد و بوارق سیوف را
چون برق بهار ان جبال سبز نموده حملات دست و بحل مردان سیدان چون رستم و گشتار جو در عثمان و
شهیدان و ابطال روز نبرد ایشان تابش شده و سر نیزهای شهاب کردار و در جمع اشجار روز کارزار چون
درختان شده و در کنار انهار و ساختن و خود و سنان و پرچم در آن ریزش گرد و در انظار انهار برابر ایشان گرفته بود
هر بیشه از کشته انبوه **والقینا فیها رواسی** سپید ندیده بنظر **وفاکهة مما یتخیرون** میوه
رؤس را از نخلها بهوار ان الکل جهیدند دی گفتند **لنا الزین جبل والجبابر لنا السیف سقف والحدید حریر**
عروس ملک گیری بحیوه زیبایی کبری کرده بدسته بود شمشیر آبدار زده و در بعضی از تواریخ و سیر از صاحب آن کشته شده در سر
حضرت امیر المؤمنین حیدر علیه التحیه والثنا صلوات الملک الاکبر جهان بنظر رسیده که چون شیر ربانی در عصیر سلطانی
هیوه در کشیر در انقطاف فرمود آن جماعت از خندق عبور نموده بخود بر اکشیدند و مرا اینجا حمد و عبید که الی خندق رسید
سری قومه بیدمنشاه و برق محیلی بر ما شکستند خندق چه خندق شیطان کسی میدید نه کرد عاقلون

بر روی رسید و شعاع بصر که در کمین نظر از حضیض ارض باوج سما بر دو رنتبیاره از حضیض لشکر فات رسید بی
و عقاب بیزار ارشن از بر دور چند ارشن عرض او عاجز گردید بی ماهی قعر زمین چون جبان در ریشش شنا و بی دو
و مهندس خرد در تخمیه عمقش معجزانی بود و **کل طرف قاصر دونه و کل وصف دونه نقیصر**
لو جرت الریح بها لانثنت کلیلة عن جریها انقبشتی بر جهت خندق مکرر اهل آگاه خمس بر سید
به پای کفار او بر باه آن لام بر خود بعد از خندق بیعت آن آیتی و دعای اجابت اقتضای حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه و آله سد توفیق کرده اعلان کلمه طیبه لا اله الا الله را کمی رسید بمتمنیات خود دانسته عجم اورده بر کرایستواره
و جهاد کرده جبال شرت الله اکبر از بر کنار آن خندق عظیم بلند ساخته برق آسا از آن ژرف بکران خود را بحبل رسانید
و برف این سنگ فرش آرام خود ریخت دعا عاقبه از صعق الله اکبر بهوا از دخت شعر عضنفر صور بر خود را رسانید و بی
آمده تا آن نجان بل ماندند چو گردون آن مشکان ابن داد فرود آمد از اسب شد خدا بزور دین درع را برگرم سستی جان و دیت
مهمیر سیاه بر سر الی خندق رسانید از آن پل کشیدن به همین سبب بر روی زمین در گرفت اوج کوکبی اوج
آمده موج شنیدم که بهاش و جبل ارش گرجست آن هژبر فیلان از برش از آن بسی چمن سیر گرفت بهر
هر آن جانب خندق آمد را بهزت خو گمان شر گ باب برافراخت بر زمین گورگشت چون چنانچه جمهور آن
اسیر عبور رو شنبه حضور رسید ظافر قیادت چشمی **صم بکم عمی فهم لا یعقلون** آن اهل غرور بهود مطرود
منفرد گردیده گوئی مرغ روح وطاء بر جان جمیع العفو ح اشان از قفس جسم آشیان تن رسید مانند لشکر آسوده نمیت
که از ظهور بشیر ایات مصرت آیات صباح رو بفرار که ارند و آنچه شمل افواج انجم که از ظهور ذنب السرطان بر
فر جمعت بهزت کانه **کانهم جراد منتشر** منتشر گشتند در اهل قلعه و بستند عورات و ذراری
بحف السلاح بر فرار خو مران هالک عده اروح د کفر بوارگر از سیل و بحیه جاه و فرصت خشنه و در فرزند از اوج خود آنرا که حضرت ولی الله
مغا وان **ان کید الشیطان کان ضعیفا** مرشدان ملعونت آن ملاعین را در دکر در صد هزار ضعیف و سیلی
و بعضی **ان کیدکن عظیم** تو بلات عورات را عظیم و جلیل کرده تمامی بهود ثقا و شیطان از فرار خود و دیشان
کردیده مردود بعضی از نسخ خیبرین محرر و مسطور است که زنان یکی از آن یهوده مردان را نصیحت داده بر گردید یهود حالت بود غایب

نامحدود از آلات ذوکور بزور خود منزجر گردیده بآن سیر شد و از چهار طرف بکار هر جا کشتی
مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح بی پرداخت و در شش جهت آن کوکب آسمان شجاعت [illegible]
نشسته حیرت می انداختند جهان برخت از آتش تیغ تاب نفس [illegible] برق و شعشعه
بارک [illegible] جواهر [illegible] مبارک [illegible] از صهیل و صلیل و اجاج
رعد اصطکاک [illegible] نکاشت اگر دیده از مصداق صدق سابق چنان شده زرد
سیاه آفتاب کر آتش [illegible] آب فکان الغرب بحرا من میاه وکان الشرق
بحرا من جماد آن حضرت [illegible] در مقام [illegible] آن [illegible]
بر آمده [illegible] مبارزات [illegible] و حتی مثل عقرب در نهایت [illegible]
جدال میکردند [illegible] چون [illegible] و طایفه [illegible] کشته [illegible]
چون [illegible] در مقام [illegible] چون گرگ [illegible] بجلات سیه
باران شیر بیشه امامت سلوک می نمودند القصه تیغ [illegible] تیغ مرتضوی [illegible] ذو الفقار [illegible]
چون شمس [illegible] فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس مزروع وجود بعضی از یهود [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] زنگاری وجعلنا السماء
سقفا محفوظا [illegible]
دست حضرت [illegible] امیر المؤمنین [illegible] بهود و صحت عنیمت [illegible]
[illegible] در امامت [illegible] گشتند [illegible] فضا [illegible]
آن را غنیمت [illegible] آن [illegible] جا [illegible] آورد [illegible] بجام [illegible]
شیر [illegible] رسانید خود را بجای [illegible] بیرون [illegible] قطار [illegible]
برا [illegible] از آن جال [illegible] ذو الفقار [illegible]
که شمشیر خونبار [illegible] تیغ حیدری [illegible] مرتضوی [illegible]

بنزه [illegible]

[illegible] بعقاب عقاب ضرب آن جناب گرفتار می شد و احتمال کجکجه در انکشاف بجانبش [illegible]
بر [illegible] قدرش دو چار می گردید هر چند که حافظ حقیقی بمقتضای فالله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین نگهدار
تحقیقی مضمون فوقیه الله سیئات ما مکروا آنجناب قدس [illegible] نهایت نظر بآنکه در این
عالم اسباب حسب [illegible] وجود اسباب بدانی ضرورت [illegible] جوارح و اعضا [illegible] الحکمة [illegible]
دنیا صورت [illegible] بس در حین هجوم [illegible] شمشیر [illegible] از [illegible] اسد الله
گرفته [illegible] ضرب شمشیر آبدار [illegible] از خود دور می ساخت [illegible]
[illegible] کانهم حمر مستنفرة
فرت من قسورة [illegible] فرار [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] معالی [illegible] انتوفی وزبر الحدید
معادن حدید را چون [illegible] آب [illegible]
[illegible] اتونی اخا [illegible] آنجا [illegible]
جناب ولایت مآب [illegible] الله اکبر [illegible] حضرت [illegible]
بازوی امامت و قوت عرضه کرامت و شجاعت و دلیری و پهلوانی و شیرگیری دست اعجاز [illegible] در آن
[illegible] جا داد که شل [illegible] پنج انگشت مبارک [illegible] در آن [illegible]
[illegible] ذو الفقار شمشیر [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] بعضی [illegible] چنین [illegible]
نموده اند که در کتاب خرائج الجرائح منقول است که در خیبر از سنگ [illegible]
آن [illegible] شطرنج [illegible] جنگ [illegible] وقت [illegible]
بر کنار نهاده [illegible] جنگ [illegible] صورت [illegible] اعجاز [illegible]
[illegible] قطع نفاق [illegible] عجز نموده [illegible] گرفتاری [illegible] گرده

زبان بانی گشوده و خود را در چهار خانه قتل و اسیر و نهب و [illegible] نشانده قبل صفت مستظهر گنگ غریب گشته و دست
از زن و فرزند داشت و به شمشیر [illegible] شده و فرو بوده ماه کج [illegible] شده و در کتب اهل تاریخ چنین مسطور است که قبل
از آنکه قلعه خیبر بدست شاه ولایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام مفتوح گردد صفیه خاتون بنت حیی بن
ابی الحقیق که دختر یهود خیبر و فرمان فرمای یهود به کبر بود در عالم رویا مشاهده نموده بود که خورشید عالم افروزی
در سینه او پیدا گردیده و مهر منیری در شرق کنار او جلوه گر شده از خوف چشمان [illegible] بشوهر خود در میان نهاد و آن مردود
این معنی آگاهی او را آن بلیه شقاوت آیین گفت ترا طمع [illegible] که زوجه این پادشاه [illegible] [illegible] محکمت نزول نموده
از روی خشم و غیظ طپانچه چنان بر رخسار آن عفت شعار زد که حوالی چشم او کبود گردید و در بعضی از کتب معتبره
اثر کبودی در صورت آن شرف پذیر صحبت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چنین مروی است [illegible] از کتاب [illegible]
که [illegible] گفتار چنین لامع و درین حکایت [illegible] که صفیه خاتون زنی بود در جمال [illegible] از جمیع زنان
و ممتاز از جمیع عالمیان در وقتیکه بشرف [illegible] صحبت و [illegible] سعادت [illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گردید
[illegible] در صورت [illegible] آن چنین پرسید که [illegible] و [illegible] سلاطین [illegible]
در باغ رخسارت [illegible] کبود [illegible] و در [illegible] آن صفیه [illegible] عرض نمود که
در وقتیکه [illegible] امیر المؤمنین [illegible] و [illegible] از قلعه [illegible] رسید و دست
[illegible] و [illegible] آن [illegible] گردید [illegible] آن در [illegible] چنان [illegible]
کریمه اذا زلزلت الارض زلزالها [illegible] و اخرجت الارض اثقالها [illegible]
در [illegible] آتش [illegible] آن [illegible] آب گردیده [illegible]
و [illegible] آن [illegible] نموده [illegible]
[illegible] نزول کردند [illegible] کردند [illegible]
[illegible] زمین [illegible] آن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

دیگر ظرف ادیم

و بگو ظرف ادیم [illegible] و مجروح ساخت این اثر آن افتاد که خاک گل عذار گردیده و داغ لاله [illegible] شده و کلف
ماه جمال از آن [illegible] و خط ظلمت در صبح [illegible] از آن [illegible] حضرت مصطفی علیه التحیة و الثنا فرمود
ای صفیه [illegible] [illegible] [illegible] حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام در نزد خدا [illegible] عظمت چرا
و [illegible] غضب [illegible] الحجاب [illegible] خیبر [illegible] منحرف گردید بلکه
[illegible] آسمان و زمین و جمیع مخلوقات و مکونات [illegible] رب العالمین [illegible] آمده و مضطرب
الحال گردیده [illegible] جهان [illegible] لطف [illegible] در جهان [illegible]
آسمان [illegible] روح القدس [illegible] ذو الفقار [illegible] لا فتی الا علی [illegible] و ذکر [illegible] علی [illegible]
و در [illegible] کتاب [illegible] [illegible]
[illegible] قلعه خیبر [illegible] [illegible]
خندق که [illegible] سپاه اسلام [illegible] عجب [illegible] عالم [illegible]
[illegible] [illegible] ملکوت [illegible] جبروت [illegible] مرحبا مرحبا [illegible]
و [illegible] [illegible] آن [illegible] بهرام و کیوان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
المنتهی [illegible] القدس [illegible] [illegible] رضوان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] آن جناب [illegible] [illegible]
[illegible] آن [illegible] در جواب
[illegible] آن [illegible] [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] [illegible]

گرفتار ذوالفقار را جای نگذارده جبرئیل امین از آسمان بخدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و علی وصیه و اولاده

اجمعین رسید جناب مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله از جبرئیل [illegible] پرسید فرمود که جبرئیل تعجب مرا [illegible]

آن حضرت سؤال فرمود که ای جبرئیل از کمال تعجب [illegible] چه امر غریب حادث شده که [illegible]

بارگاه قدسی و [illegible] برگردانند و لیکن [illegible] تعجب [illegible] جبرئیل عرض کرد یا رسول الله [illegible] ملکوت

و [illegible] دیدم که ملائکه [illegible] لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار [illegible] شنید تعجب من نیز

گفتن این کرامات در سموات [illegible] که در قرون [illegible] از بارگاه ذوالجلال درگاه ایزد متعال فرمان

فلما جاء امرنا جعلنا عالیها سافلها و امطرنا علیها حجارة من سجیل منضود [illegible]

صفت شهر قوم لوط را از زمین [illegible] پیک [illegible] از زمین [illegible] عیار [illegible] قوم زمین [illegible] صدای

خروس [illegible] قوم لوط [illegible] حضرت رب العالمین رسید از آن

دم با تسبیح [illegible] مطلق از نقض و شکستگی از آن

بازو [illegible] حق [illegible] ذوالفقار

و شمس [illegible] الله اکبر [illegible] از بارگاه جلال و جمیل [illegible]

عالم علوی [illegible] علی بن ابیطالب [illegible] ذوالفقار را [illegible]

[illegible]

[illegible] مبارکش [illegible]

[illegible] ذوالفقار آن امام همام [illegible]

بوده [illegible] حضرت [illegible] علیه السلام شعر [illegible]

ذوالفقار امیر [illegible] در جنگ مرحب [illegible] آسمان [illegible]

با [illegible]

باین [illegible] الله اکبر [illegible]

حضرت رسالت

حضرت رسالت پناه محمود مصطفی صلی الله علیه و آله از تقدیم مهمات [illegible] از مدینه طیبه [illegible]

مراجعت فرموده در شهور رمضان المبارک سنه هشتم از هجرت بسبب نقض عهد کفار قریش با جنود مسعود خیرالمرسلین

بجهت [illegible] عزم فتح مکه معظمه و کعبه مکرمه [illegible] و ضمیر منیر خود فرموده از مدینه طیبه حرکت نموده بزبان اعجاز بیان [illegible] رب

ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق [illegible] شعشعه خامه در فتح مکه معظمه و

هرچند اندکی [illegible] کعبه

شکستن بتها در خانه خدا

بتحقیق [illegible] و از میقات [illegible] ظاهره [illegible]

در مشعر الحرام و دانش [illegible] و عارف بی وقوف عرفات [illegible] لباس [illegible]

[illegible] احرام مسجد الحرام [illegible]

امور شرعیه را باتمام [illegible] بمضمون ما لا یدرک کله

لا یترک کله [illegible] و لله علی الناس

حج البیت من استطاع الیه سبیلا [illegible]

[illegible] بیت الحرام [illegible]

[illegible] انا عند قلوب المنکسرة [illegible]

[illegible] شکستن اصنام [illegible]

ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه [illegible]

[illegible]

[illegible] و من اتخذ الهه هواه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیت الله جبار اهل عصمت که کم از اخبار پیغمبر از قصد آن بیت الحرام صحایف و اوراق [illegible] چنین مجمل از مفصل
آن را امر موقوف ساخته اند که در ذی القعده الحرام سال ششم از هجرت حضرت خیر الانام علیه التحیة والسلام
اورنگ نشین سریر [illegible] و شهسوار [illegible] سبحان الذی اسری [illegible] طواف بیت الله الحرام شرف
نعلین بزرگوار [illegible] عزم در ضمیر انور [illegible] حرم کعبه با سپاه ظفر [illegible] و لشکر نصرت مقرون [illegible] حضرت
بیچون روانه مکه معظمه گردیدند چون کفار کینه ور قریش از ورود رایات نصرت آیات مستحضر شدند تمامی جمعیت
فراهم آورده مهیای جنگ گشتند و [illegible] اسلام را [illegible] جمع مجموع لشکر ظفر اثر [illegible]
ارباب سیر [illegible] در منزل حدیبیه اقامت [illegible] و بموجب کریمه لقد رضی الله عن المؤمنین
اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا
اصحاب جلالت نشان بیعت رضوان فرموده با کفار قریش [illegible] مصالحه [illegible] که درین سال حضرت [illegible]
طواف کعبه را موقوف [illegible] فتح [illegible] درین موسم کفار [illegible] داشته [illegible]
[illegible] مخصوص کعبه و اهل اسلام [illegible] بیت الحرام [illegible] و بعد از ده سال دیگر
[illegible] از طرفین خصومتی [illegible] هر یک [illegible] آن دیگری را [illegible]
[illegible] رسول رب العالمین [illegible] محرم الحرام [illegible]
و از قضایایی که درین [illegible] آن بود که در مکه معظمه [illegible] بنی [illegible] و دیگری [illegible]
از جمله [illegible] رسول خدا [illegible] کفار قریش [illegible] از قدیم الایام [illegible] عداوت تام
و دشمنی [illegible] همواره [illegible] قتال [illegible] درین [illegible] مقاتله [illegible]
مدد خواستند صفوان بن امیه و عکرمة بن ابی جهل و سهیل بن عمرو و جماعتی دیگر در خفیه [illegible]
اسلحه و [illegible] دیده [illegible] حضرت رب العالمین
[illegible] کفار [illegible]
از اطراف [illegible] حقیقت [illegible] کفار [illegible] سلطان [illegible]

امر حضار

امر حضار افواج قاهره فرمود روز دهم شهر مبارک رمضان سنه ثمان [illegible]
عازم فتح آن کعبه [illegible] اذا جاء نصر الله والفتح [illegible]
با قبال و نصرت [illegible] چنین [illegible] خطابات حق [illegible]
[illegible] فان قاتلوکم فاقتلوهم [illegible]
لا تتولوا قوما غضب الله علیهم [illegible]
و رایات نصرت آیات [illegible] سلطان [illegible] آفتاب [illegible]
در [illegible] کواکب [illegible] فیروزی [illegible]
[illegible]
که [illegible]
رسالت [illegible]
و [illegible] دولت [illegible]
[illegible]
این احوال [illegible] حضرت رسول [illegible]
[illegible] در همین [illegible] اتفاق افتاده [illegible]
اسلام ابو سفیان [illegible] حضرت عباس [illegible]
[illegible]
بیت الحرام [illegible] ابو سفیان [illegible] حضرت
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] کفار [illegible] اسلام [illegible] وقاتلوهم [illegible]
[illegible]

که بعضی مرتد گردیده بودند و بعضی در مقام ابتدا و ... از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده چون خبر ورود سید عالم و فخر بنی آدم

به کنیسه که مسطور رسید ... مضطرب گشت و ... تا براج ... صبح و هراج

گردیده از مصدر فرمان واجب الاذعان حکم مبارک مطاع لازم الاتباع صادر شد که منهیان و ... فرار

استمالت ... و عده مرحمت ... جماعت ... الامر الاقدس ... والکم ...

... [illegible] ...

در ... حضرت رسالت پناه ... عازم ... **تحقیق اول کسی**

که عبادت اصنام از رخانه شایع نمود که بود و این طریق ناحق را به چه سبب نمود و چه سبب بوده

ظلمت زدای ... جهالت ... کواکب علوم صحیحه ... آئینه قلوب اولی الالباب مصقل

معارف ... گردیده اند که اول کسی که کواکب علوم نجوم

از مشرق خاطر الهام مظاهر او طلوع نمود ... حضرت ادریس علی نبینا و علیه السلام بوده

... رسالت آن برگزیده و اصحاب آن جناب ... و الهامات و تحقیقات ...

... حضرت نوح علیه السلام چون حضرت نوح ...

شریعت ... علم نجوم منسوخ گردیده ... سلطنت ظهور ... ابن ملک که برادر

نوح علیه السلام بود ... عبادت ... اختراع نموده ... مشهور گردیده ... تحقیق این ...

تصور نموده اند ... اشتقاق ... و بعضی ... تحقیق آن ... شناخته اند و بعضی دیگر

چنانچه ... حقیقت ... برادر نوح ...

شنیده اند گمان کرده اند که ... شریعت نوح بوده اند و فرقه ...

... تحقیق نموده اند ... تحقیق شد ... قسم گردیده اند چنانکه فاضل شهرستانی در کتاب

ملل و نحل نگاشته که فرقه از ایشان گویند که عالم صانع حکیم ... اثبات ... لیکن ...

جهت ...

تا مناسبت ... دعای ایشان بهدف اجابت مقرون گردد لهذا در کلام فصاحت مقرون ملک

بیچون کریمه ولئن اطعتم بشرا مثلکم انکم اذا لخاسرون اشاره باین قوم ... و طایفه دیگر اصحاب

هیاکل ... روحانیات ... فیض ... باشد لهذا هیاکل روحانیات

که کواکب سبعه سیاره ... ظلمات ... گردیدند و قوم ...

که ایشان را عقیده آنست که صانع عالم واحد است ... ذات ...

... که آن واحد ... اصحاب ... آن گویند که

کواکب سیاره که وسایط فیض اند هیاکل روحانیاتند ... در طلوع و ... در غروب ... و وقتی در زیر

... اختراع ... صور ...

... اصنام ... ساعت روز شنبه ...

... اصنام مذکوره ... کواکب ... چون این

عبادت کواکب ... شیطان رجیم ...

... حضرت خلیل الرحمن ...

... اصنام ... مضمون صدق ... یا ابت لم تعبد ما لا یسمع

ولا یبصر ولا یغنی عنک شیئا ... فجعلهم جذاذا الا کبیرا

لهم ... فلما جن علیه اللیل

رای کوکبا ... وجهت وجهی للذی فطر السموات

والارض ... حضرت خلیل الرحمن ...

شیطان ... روحانیات و کواکب ...

... تحقیق ... احوال مشرکین ...

...

چون اصنام را ارباب ازمنه می دانسته اند و عدد ایشان نیز نزدیک با سیصد و شصت بوده این عدد را
در اصنام بنیان نموده باشند و یا آنکه مساوی درجات فلک ساخته باشند و از اصنام ایشان یکی ود بوده و آنرا
نسبت بکلب میداده اند و او را قبیله در دومة الجندل بوده اند پرستش مینموده اند و دیگری یغوث و یعوق از مذحج
و قبایل یمن و سواع از همدان و نسر از ذی الکلاع و از حمیر و لات از ثقیف و اهل طایف و عزی از قریش و
جمیع کنانه و منات از اوس و خزرج و غسان و هبل را اعظم اصنام می دانسته اند و تقریب این حرف
نسبت آنست که اول کسی که اصنام را در حرم وضع کرده عمرو بن لحی بوده که چون بر مکه مستولی شده ادا
در ان اثنا سفری بمدینه جانب شام واقع شده در آنجا جمعی را دید که بپرستش اصنام قیام می نمایند از ایشان پرسید
که اینها چه چیز اند گفتند اینها ارباب ما اند که بر شکل هیاکل علوی ساخته ایم این معنی موافق طبع او افتاده بتی طلب کرد
هبل را با خود آورده و او را در خانه کعبه نصب کرده مردمان را بتعظیم و پرستش آن امر نمود ساقی نامه مجرد بیا ساقی ای
مست جام وفا نعره کعبه بدور تو گردیم ما ازان آب زمزم که داری بکف درخشان چو در بسینا اندر صدف
بیخ ما از ره لطف خویش که ما تشنه ایم و توئی رحم کیش بنور یقین تر بگردان همون ز غیر تو شوئیم لوح درون
از ین خود پرستی رهی آوریم بکلی به تنهائی طاهر هیم صنم را ز کعبه برون آوریم صمد را چو جان در درون پروریم
بنور شمیم یزدان بده بیمثال که باشد بهر خویش او حلال چون جناب نبوی با حضرت مرتضوی قدم بدارد
خانه کعبه نهادند و شرایط طواف بجا آورده در مقام ابراهیم ایستادند و کعبه را احترام آن دو والا مقام فخر
می نمود و بیت المعمور بدین بشارت سر و روشنیم حسرت می کشید شعر ای کعبه باحترام خود غره مشو کاین قرب ترا
با دولت بی نهایت است تو در شرایط طواف دو لطیف طاف آن دو حبیب یزدان و دو فرزند گزیده جلیل
الرحمن شروع بکسر اصنام و شکستن بتان نموده خلیل آسا هر یک زبان درو حقیقت اگر زبان تکلم دارند مضمون
بل فعله كبيرهم هذا فاسئلوهم ان كانوا ينطقون آغاز نموده عابدین اصنام عرق در دریای حیرت
گردیده از آن دو برگزیده سبحان مضمون اتعبدون ما تنحتون استماع می نمودند
و آن دو واسطه فیض رحمن متعجب شدن از عبده اوثان می نمودند و بمصداق این آیه در افق هدایه قال افرايتم ما

تعبدون

تعبدون من دون الله ان ارادنی الله بضر هل هن کاشفات ضره او ارادنی برحمة
هل هن ممسکات رحمته بر یک از دل مشکل عرب بزدودند و از میان صدق شیطان
لا تتخذوا الهين اثنين انما هو اله واحد فاياي فارهبون می غیرزدند و علامه قدس سره در ین
ثنا سفر مینمودند و زبان بذکر نعت و منقبت گشودند شعر ای گروه میان بسته چون نور دوطن شد کعبه ز ین قدمت
دیده روشن هر سو فزا صف زده چون اهل طواف افتند بسجده تو چشم زدن است گنبد تن بتان و متعبدستان
[illegible] علی کرم الله وجهه اوصاف آن دو پیغمبر بود فوالله ما اختار الا محمدا حبيبا وبين العالمين له مثل
كذلك ما اختار النبي لنفسه عليا وصيا وهو لابنته بعلا شعر ای سرگوی تو زکعبه رسیده سلام تشنه کعبه کوی تو مقام
حسرت زمزم خاک درت شربت عیش جان را لب و رود چه جات ام
لب آب خضر گشته مضر بهوای در تو بیت حرم گشته حرام بر در کعبه تو گوئی زبان چون شکیب ... [illegible]
فرود آمده بات سرزنم چون اصنام و اوثانی که در اطراف خانه کعبه مسجد الحرام و پشت بام هر یک ازان ارکان را
گرفته تعبیر آنها می بردند تا می انگشت سر اختند نوبت بهبل سر اصنام که در مقام نصب نموده بودند رسید آن
شهباز اوج جلال و آن قهرمان ملک شعر عارف اطوار سر جزو کل جان عالم روح اعظم عقل کل
غایب ز امکان گمان صنعت عبارات نصاب قرآن او دست ید الله جهان اوسط در میان خلق و خالق رابطه
شاهباز لامکان جان و رحمة للعالمین در شان او ز سرور جهان بی قدم بر دوش پیغمبر گذارد دایم نهاد بازو ز آن مرتبه
مرتبه و رفعناه مكانا عليا سید ثقلین و سرور خافقین صاحب رتبه فكان قاب قوسين
او ادنى مهر انبیا عرض نمود که جانم فدای تو باد مرا چه قدرت که قدم بدوش مبارکت نهم و با بقای سبقت
و بوجب رت نهم شعر عارفان قدر ز ابقصد اعلی خوانند طاق ابروی ترا مسجد اقصی خوانند بزم بنیان جهان خاک
سر کوی ترا زینت افزای نظر مردم بینا خوانند قامت دلکش و رخ ... و زرا اهل عرفان شجر آتش موسی خوانند
سخن از قصد لقمه جو او اندران ره سخن نام همه در عالم بادا جو انبیا ابر سرورد عالم و ای فیض آدم تو قدم بدارند تو ام
بر فرق من بنه در نهاد انگشت بین و که شاید سر بر قدمت ... [illegible] سر فخر و شرف بر ین چنبر گردانم بازان سر مسند

ولکن رسول الله وخاتم النبیین صلعم وما ارسلناک الا رحمة للعالمین فرموده یا علی بیا و قدم بر دوش من

بگذار پس اسوده روا که صاحب معراج دوش پیغمبر قدم انور بنهاد رسید از آن افتخار بچرخ عزت رسیده و فرمود

دیگر بر دوش مقدس کذاشت جبرئیل امین و حاملان عرش برین بر رفت جلوه نظاره کنان کردم رباعی

عرش را جبرئیل و این همه نه کرسی بنه آسمان جای همه بر کتف نبوت رسول امین کردیم نظر چنگ کف نقش قدم

این همه بس آن شاه دراه مقام مبد و بر اصنام را فرو کرفته جهان از زمین بکوفت که بتخانه نوبت

پیغمبر علیه السلام و اله فرمود که یا علی چه می بینی آنگاه حضرت پیغمبر علیه السلام و اله فرمود که یا علی چه می بینی

میفرمود و در کعبهای فرنگ را نه بینی کرد

حضرت امیر فرمود که ای رسول الله بینم که حجب رفع شده و سرادقات عرش رسیده مشاهده علاو

اعلی و کروبیان عالم بالا مینمایم تمام سموات بکه جمیع موجودات در نظر م عیان و مجموع کونات از سر پرده خفا ظهور

نمایان کردیده اند بر بیع غیب بان عالم غیب نقاب از رخسار جهان لاریب برده استتار از ملاحظه ابصار رفته

انفار برداشته شده و علم بیدای و لوای هویدای عوالم لاهوتی ملکوتی برد یده من افراشته شام ظلمت صبح نصیب اوراق

ظهور مبدل کردیده و خورشید وصال محرمان بارگاه جلال در دیده گلهای حدایق قدسی از شمیم شهود شکفته اغاز

نمودند و مرغان اولی اجنحه املاک در اوج افلاک پرواز فرمودند آنچه در سرادقات عزت و جبروت و خطاب

ملک و ملکوت بود لامات در میدان عیان جلوه گر و ذرات آفتاب در نظر هستی ذرات الوجود

مظاهر لمن کان ذا بصر بصیرت رباعی در صفت جام جم جهان پیمودیم روزی ننشستیم و

شبی نغنودیم ز استاد چو وصف جام جم بشنیدیم آن جام جهان نمای جم بودیم آنگاه مومنان فرود آمده بعد از کلی

کسر اصنام بهام مکه معظمه انتظام او قیام فرموده طریق مراجعت در راه مسافرت پیموده و چون عشق الهی [illegible]

این و جیره ذاکر کرامات و معجزات او قیام و غزوات آن دو فخر موجودات و سرور کونات شفیعان عرصات

بجهان اختصار رو داده فتح مکه را طول بسیار و نوال بیشمار است که بیان احوال و کردار و اعراض و قیود

لهذا اقتصار اقتصار نمود بیچ قدر ذکر آن دو بزرگ بنده روا الجلال اختصار نمود شعر به از کوشش کن که بکوید باید

سخن خود راند ز نظم چه بهر جایی و گلک غنچه بیست نیک شاخ بکدینی منظوم در شان آن دو معصوم ختم سخن باید

شعر (راقمه)

در اخبار

در اخبار آمده کان شاه لولاک چو با جبریل شد عازم بافلاک قدم بنهاد چون بر اوج اعلی مقام

قرب گفت به درین جا جبرئیل از خوف در ماند بجبروت براق خویش میراند حجب را رفع کردان

شاه دیگر وجود لامکان پرداز بنمود نه حدی بود آنجا و نه موجود بردن از شش جهت عیان بود تفاوت در میان

آن چنین بیش نمانده هیچ الا قاب قوسین نکتهای گفتگو نمود یزدان ابن قوسین در اقلیم امکان

چنین آمد خطاب از خالق پاک جسیم از نور رفعت یافت افلاک براق عزم برگردون جهانی گرار رسیدن

ت نمی بنین سلطان این عرش جا نکرد که خود در انزوای خالق قدس علی باشد مر اصل بر او که بوده

ز نبی و در معراج این رتبه نه بنهاد و نبی جسم و زبر است که در رسم محبت بی نظیر است ابو قفش تاج دولت

خود نهادی خلافت بروی زلطف داد وی وش ساختی در لفظ قرآن بفرمودی که منع را نور خوان یا کیست

بندگی جبهه نهادم مقام خود علی را جای داد م چو آمد جبرئیل از چرخ اعلی بمانده من رسیدم این خبر را

در بندم چون نهادم بر کتف اعلی شدمان شبیه من دران و کر باره خطاب آمد ز باری بحق عزو مجد کردی یاری

که ایمان پیروی شد مردان ولی دانستن این شیر یزدان نبیکرد و قبول استاد اگر بشد ز تلقین

بنگارم تو بگوی علی اندر زمین است علی الامر در عرش برین است چنین گفتا رسول حق الهی تو خود دانا

اسبابی نگاهی بیت به بگفت عزم بر گردون گشت مرتم علی را من بیابی خود رفت بردم دگر آمد خطاب او عرش

سبحان با من بسته کرده زباب الیقین بسر بر شه خود برد در دیگر با بن عم خود مولای قنبر رسول حق

حق چو بالا کرد بسر را علی بر آن بالای عرش آنجا که اندر عالم قدس ایستاده بطرق بنده گی کردن نهاده

نخبه آن ز رسول عرش قرب عمودرکاه حق رو کرده گفتا نهادم دیده ام بر دوش بنودی به دیدار عرش چشم را

کشودی با این سلطان قیم دو ملت رسول حق از آن کردی عنایت که بهر امانت الاقدر فرش جلال

عزت بشین بشر بر عرش و عرش خویش نمود که پنهان گشتند این شاه وجود محمد با علی بر عرش نهاده علی

بر دوش محمد ایستاده اگر معراج خیر رسید مانت شرف از زمین تا آسمانت قال الحسان بن ثابت

قیل لی قل لعلی مدحا ذکره نخمدنارا موصده قلت لا اقدم مدح امری ضاد

ذو اللات الی از عبده والنبی المصطفی قال لنا لیلة المعراج لما صعده

وضع الله لظهری فاحس القلب ان قد وضعه وعلی واضع اقدامه فی محل وضع الله یده

ای آنکه خالش صف جنت از رویش آفتاب لامت گر راست وای عمر عشق باده مستی مست از خم غفلت
پر شور است که وین وآن مشک بکر وی زبانی گشت باطل مشت مشتری چرا به غفلت از گوش نیز دانی کو خط
این بغبار صحت قاریان الفریقین بر یغمائی کو سرور مردان و شاه اولیا حیدر است گفت کو خوش و بر بود در صف مصطفی حیدر
گفت در حرم همچون خلیل ابرکشته بت شکن آنکه بر دوش نبی بنهاد پا حیدر است ایکه برنیاید امام اولین
و آخرین که حضرت رب العالمین بر دوش بن صورت شانی آن مهر درخشنده دین بجهه استشناس سید المرسلین
دعائیکه متفرعین حق معرفه موصوف بالتماء المثال به الاملاء بشرائط التحدیات در ساقی خوش چنگی
در زن مسکر که دگر سه تا چه دارد عمر ای زنده دعم رفتی مسکر که دگر خدا چه دارد شقیقه سیادت درغزوه حنین کرده
تا جه حسین یعنی امام مخالفین در رکاب سرور ارض فتح نموده چو فرخ کسی که از راه یقین نهد جبهه عجز
خود بر زمین آنهه کار در کوی حق درد بجوید در زجهان آفرین دست آویزی که فخر آن درگاه جلال و نخبه
که مقبول درگاه ایزد متعال گردد روی اخلاص کاب که بروجب نمودن نماینه دولت دهان ری بستان آرند
سود آن آنکه هر که شد و راه عبودیتش را بقدم صدق پیموده در منزل امانت رسید و آنکه بپای عجز و انکسار بر بار جهان
مدارا و شفقت مراد و شکر حصول موصول گردید دیده در است که در حین نزول سوانح از زراب دولت خوامی
و عجز و زاری در درگه حضرت باری کمال ایوا مرحام فلیه در دو ختم کسی است که از رنگ کدورت و عموم
قلب را بمجلای استعانه زدوده تخفیفه بهر و آب در چمن سینه کشش خاک نشین شد قد کشیده و گستینه عند لیب مثال گلشن
افتقار نالید کمال مقاصدش چون گل صبح دمید کرده اخواهد که ما را ربی کند مقبل ما را جانب زاری کند مستکرانه
که سر غرور بچراغ قرب شان را خوامی مرس ساخت و خوش مطیعانی که شخص تواضع حجاب لعلاب ان را بر و دامان خشت
و خنده و رو تنبیه که ملک جاه و در که انکی او روا منه و غیر و نخوت در جبهه انی که سلطنت و حشمت را فروشند در عرض
نقره خود نتافتند منتظر ملکه و در نفس کور بیان از مخافت خلقتنی من نار وخلقته من طین نصیب
فاخرج منها فانک رجیم وان علیک اللعنة الی یوم الدین قرین شد و فرعون ملعون با دعای ربوبیت محض
سلیمان بود و خاک راه با حشمت سلیمانی بود عمرانه و در جهان شاهی بیور ... و تخت ... نمک رزودت و حاشش بسیجابت همین گردید

یا رب تو فرد در این ارشاد
و اخلاص عهد در این ارشاد دار
نیع و کرم حق عمل ما آی آه
خاک در حقو این ار کار

هرکه سر را گوی سازد با سرش را حق ز دی بفرازد با سر ستان شراب غرور از زکریه ان
الانسان لیطغی ان رآه استغنی آگاهی بخشیده و مدهوش جام غرور را از مقارات الله لا یحب
کل مختال فخور با بزه غفلت از گوش کشیده نوا پرداز مرغ راز نسک میان عند لیبان
نغمه گورنک سحرگو مطرب شکرف نه بمصر گفتگو شیرین زبانه چنین وستان برا شد در حکایت
چنین شکر شکن شده در روایت که باشقه احدیث راست آن زاخبار صحیح صدق لتضمن
مصداق این سیاق صدق این مقدمه غزوه حنین است که بعض اصحاب حضرت رسالتماب
صلی الله علیه و آله بعدت و کثرت لشکر اسلام مغرور شده و بجعیت سپاه دین پناه حضرت خیرالانام
مسرور و مفتون گردیده از مضمون کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله
غافل و از یاری حضرت باری ذاهل گردیده از بسیاری جنود زعم همی نمود که لشکر اسلام مغلوب و منکوب
نخواهد شد از آنجا که حضرت سمیع و بصیر و بصیر عباد و علیم و خبیر است بجهه خود پسندی غرور او چه از قوی
یکی بیداد اشتی کرده کرد از نزلت منه نصرت افواج قاهره اسلام را بدست اعادی دین مقصد وفتد اذ
اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا وضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین مغلوب رخت و بعد از آن بنا
که طرحب جنود مستوفی ثم انزل الله سکینته علی رسوله وعلی المؤمنین وانزل جنودا لم تروها بمراد شان از راه
مفضل انجکابت و مطول این روایت آنست که چون صاحب حضرت رسالت موجب عهده صادقه
ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد سعادت مکه معظمه در ورود مستوفد
اذا جاء نصر الله والفتح ورایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا فتح آن دیار نمود
و مقصود و قد عسی الله ان یجعل بینکم وبین الذین عادیتم منهم مودة مشرکین از کشش ارکین
بر بستی گمان بخشید تا ما در ظاهر اسلام را شعار خود ساختند و طرح مودت با حضرت رسالت انداختند
و فی الجمله فراغتی از جانب مکه حاصل گردید بعکر اسلام قبایل اطراف و اجانب طوایف اکناف و حوالی
و حواشی مثل هوازن و ثقیف کفار را اهل طایف قتاده حرکت ناسپاس نمی از خلاف سلطان که مطیع

قال

انوار آلهی و مهبط فیوضات نامتناهی بود خطور ننموده در مجلس اظهار آن فرمودند مصنفین کتب این خبر آن

دو قبیله را منسوب نموده اهل تاریخ گویند که چون قبایل ... فیمابین ... گشته‌اند که دو قبیله هوازن و ثقیف با یکدیگر

مشورت نمودند که بعد از آنکه خاطر همایون اشرف بنی آدم از مهم مکه و اهل حرم فراغت حاصل فرمود البته عزیمت ...

ما شود معنی آنست که بمضمون علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد اول از نزول ... و پیش دستی نموده در دفع ... غایب

حرکت باید نمود و خاطر خود ساخته مرفع آن حادثه پردازیم و مثل طلب امر و لات اوان

بعد از آنکه کار از دست رفته باشد ندامت سودی نخواهد بخشید ... بعد از اتمام مشورت ...

مصلحت هوازن زمام اختیار و عنان کار در قبضه اقتدار مالک بن عوف النصری که در عنفوان جوانی بود

زندگانی بود نهادند ... دو فرقه کعب و کلاب که ایشان مرافقت نکرده طریق تخلف اختیار ... و کنانه بن عبد

یالیل ثقفی با حارث بن اوس که بزرگان ... قبیله ثقیف بودند نیز با مالک بن عوف ...

سالار بیست هزار سوار جرار ... که ... دلیران عرصه روزگار بودند ...

که مالک ... زن و فرزند ... نهضت نمودند و درید بن الصمة الجشمی را

که ... مراحل ... و صد ... سال ... گذشته و مصداق من کان

فی هذه اعمی وهو فی الآخرة اعمی بود ...

جنود ... نزول نموده آواز زنان و کودکان و صدای ... رسیده ...

گفت ... اسمع رغاء البعیر ونهاق الحمار وخوار البقر وثغاء الشاة وبکاء الصبی

چرا ... زنان ... که در عوض ... جوان

... میدان ... آید ...

... بیکار ... در میدان ...

در کارزار ... مطلوب ...

... گفت ... از ... سئوال

نمود مالک گفت سبب آوردن اینها دل بر جنگ نهادن سپاهیانست چه از برای حفظ متعلقان و کفاره

داشتن ناموس ایشان در جنگ ... اهتمام و سعی ... نمایند درید گفت ... که زنان

... آوردن زن و فرزند متعلق

... ناموس ... آوردن ...

فائده نخواهد بخشید ... بسبب آوردن ...

دولت ... متعلقان ... شعر

... این امر ... رسوائی ... و بی‌نهایتی ... خواهد داشت

... غاب الجد والحزم ...

پس ... کعب و کلاب ... که ... و اطفال و ...

... مالک ... مراجعت ... اطفال ...

... سخن ... آه ... نزول ... کشید و خواند

عوان لبنی فیها جذع احب فیها واضع اقود وطفاء الزمع کانها شاة صدع

چون ... جناب مقدس رسالت پناهی ... از ورود سپاه مخالف آگاهی یافت

دلیران عرصه کارزار و ... و اصحاب ... و قبایل اعراب و طوایف ...

... اسباب قتال ... آلات جدال ... واجب الامتثال ... سواران عرب

که ... شمشیر ... و ... مضمون

... و تیغ و خنجر ... نغمه ...

... سر ... غائهم جمجمة الافراس انا وهم جمجمة الراس ... جنگجویان

... همه گرد چون ... در رکاب ... دوازده ... هزار

کرده ... لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة ویوم حنین ... غنیمت ...

... صاحب روضة الصفا گوید ابوبکر ...

کثرت لشکر اسلام گفت امروز ما از قلت سپاه مغلوب نخواهیم شد ... که ... دیگری از

بمنزل الحکم

... حضرت رسالت پناهی ...

حصه ...

اصحاب کهف و با الجمله بحضرت آنحضرت ... سخن خوبی شنیده مگر دو دانست و قضای عز و علا بواسطه این
سخن را بسید حال لشکر اسلام را منهزم گردانید تا بر عیان ظاهر شود که فتح و ظفر از عنایت ملک اکبرست نه
بکثرت لشکر هر کرا ... مددگار بوده ... ملک ... او به رسید بسیار قال تعالی ان ینصر
کم الله فلا غالب لکم وان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم مجملا ارباب اثر و اصحاب
خبر چنین مرقوم قلم افادت پرور نموده اند که قبل از وصول سپاه ظفر قرین اسلام مالک بن عوف با ستوده
برادری چنین که اکثر در عرب ... عجیب داشت ... مرد و ... خود را در کمین گاه ... داشته
با ایشان وصیت نمود که چون لشکر اسلام پیدا شوند یکبار ... حمله برند ... نموده ... تمکی ...
... غنایم و اموال ایشان بر دارند و علی بن ابراهیم در تفسیر قرآن کریم بیان فرموده که مالک بن
عوف مقرر نمود که هر یک ... زن و ... اطفال و هرچه ... در پس خود نگهدارد تا آنکه ... آورد
الحاصل حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه وآله بعد از ادای صلوة صبح قدم بوادی حنین نهاده مقدمه الجیش ... بنی
سلیم با اتباع خالد بن ولید سپرده و علم ظفر رقم ... دین و شهسوار ... حنین ... حیدر کرار ... نمود
و بهر یک از بزرگان ... لوای فتح عطا فرموده ... وادی حنین نهادند و از تعاقب ایشان چون بحر ... سپاه
نصرت ... فوج فوج روانه گردیدند چون بوادی حنین رسیدند ناگاه لشکر مالک از کمین بر آمده یکبار
... اسلام ... حمله ... گردیده ... آتشباران ... آتش ... المیدان قتال افتاده
... صبر و قرار بنی سلیم متزلزل گردیده روی بهزیمت نهادند و لشکر مالک بعد از هزیمت بنی سلیم که طلیعه سپاه
ظفر دستگاه حضرت رسول رب کریم بودند تیغ کین ... آختند و جنود مسعود اسلام را متفرق ساختند
... مرتبه ... که در ... اخلاص ... محبان جان نثار ... در رکاب نصرت ...
حیدر کرار و صفدر روزگار ... ابن عم احمد مختار و داماد پیغمبر عالی ... یعنی اسد الله الغالب
علی بن ابیطالب علیه التحیه والسلام ... که بضرب شمشیر آبدار ... از جان کفار برآورد و حضرت عباس عم
... مقدار ... ابو سفیان بن الحارث بن عبد

المطلب

المطلب بنی عم ... در رکاب آن شهسوار با وقار می بود و اشتغال ... قتال ... صبری ... که شیر
... عالم افروز ... و در ... لمعان تیغ و سنان ... رسید که ... روز روشن ... ظلمت ...
و بقول اصحاب ... سبحان ... و سبحان ... عباس و ابو سفیان بن الحارث
و ... جعفر و ... پسران عباس قثم و فضل و اسامة بن زید و برادر مادری ایمن بن ام ایمن کسی در رکاب ...
... و مالک بن ... عباده ... در این باب گفته لم یواس النبی غیر بنی هاشم عند السیوف یوم
حنین هرب الناس غیر تسعة رهط فهم یهتفون بالناس این ... آسمان جلالت ...
... امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله
... مع الله ... شمشیر ...
... عباس ... ابو سفیان ... رکاب ...
... ذوالفقار ... دشمنان ...
... انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب
چون ... اصحاب ... عباس ... اصحاب ...
... یا اصحاب سورة البقرة و یا اصحاب الشجرة الی این تفرون
هذا رسول الله صلی الله علیه وآله یعنی ای اصحاب سوره بقره و ای اصحاب شجره ...
رسول خدا ... اصحاب السمره مذکور است و ... که بیعت رضوان ...
... اصحاب ...
...
...
... فلما کتب علیهم القتال تولوا
الا قلیلا منهم ...

وجه دویم آنکه حق تعالی در سوره بقره حکایت حال ایشان را فرموده که پیوسته دست دعا بدرگاه ایزد جهان
آفرین بمضمون فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بلند نموده تمنای کردند حال چه شد که
ازان مرتبه اعراض و منقلب [illegible] گردیده فرار مینمائید وجه سیم آنکه چون سوره مبارکه بقره مشتمله بر ترغیب
جهاد و قلع و قمع بنیاد اعدای پرعناد و مفاد وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ
میباشد اشاره بآن شده باشد که شما مامور بجهاد بودید امروز فرار مینمائید وجه چهارم آنکه اکثر آیات
اهل نفاق و مذبذبین پرشقاق درین سوره مبارکه است و حضرت اشاره بنفاق ایشان نموده باشد وجه پنجم
آنکه چون دیگر مخالفت بنی اسرائیل موسی علیه السلام [illegible] درین سوره شریفه وارد و مذکور شده با اصحاب کرده باشد
که شما نیز اراده عبادت وجه ششم اشعار بآنکه در اول سوره شریفه از مخزن [illegible] بر دوش مومنان را
بحلیه وصل الذین یؤمنون بالغیب آراسته و بتاج صلوة و اخبار زکوة پیراسته همه را بجان [illegible] نموده
حال فرار چرا مینمائید وجه هفتم که در حین تکرار این طرفه جلوه پیرا گردیده آنست که چون مقدمه بقره بنی اسرائیل
در کلام رب جلیل درین سوره مبارکه در جنب التعظیم و التجلیل [illegible] و باقیه که حضرت ایزد تعالی شانه این آیه
مبارکه را که مشتمله بر [illegible] فرموده است بجهه تسلیه خاطر فیض مظاهر حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله
[illegible] که اگر این جماعت بهیچ کیفر الجحود درین زمان نبوت رسالت پناهی را انکار و لجاج و عناد اصرار مینمایند چندان
مباش که اسلاف ایشان موسی را بمضمون أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ
مِنَ الْجَاهِلِينَ باستهزا منسوب مینمودند و در امتثال فرمان واجب الاذعان إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ
أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً کاهل و در اول بودند این امر مخصوص این زمان و این رفتار مسمی منحصر باین اوان نیست
و وجه تسمیه این سوره شریفه نیز بسبب این آیه است لهذا آن جناب اصحاب را که فرار نمودند نسبت
باهل این آیه داده باشد که امر رسالت را مقدمه بقره چون حضرت موسی نسبت بتجربه و استهزا داده بود
و چون یهود انکار رسالت نموده رو بوادی جهالت نهاده [illegible] میرود [illegible] ازان عجب پیچیده مینمودند
بود که تاویل حدیث جلیل چنین باشد که چون قوم حضرت موسی مامور بودند که بسبب قتل بقره نفس

بیمار

حیات ابدی یابند و بکار رد مجاهده مرتع شهوات نفسانیه مشتاق بودند و از استهزا و انکار نبوت کلیم الله
انکار نمودند پس اشاره باصحاب فرمود که شما نیز چون اصحاب بقره مامور بکشتن گاو نفس که از آن سته
فضول ذمیمه و مراسته بملکات شهویه است بودید چنانچه یهود حق را جحود نموده و طریق استهزا پیموده
شما نیز خوف را شعار و دین را استهزا نموده رو بفرار نهادید بعد ازان حضرت رسالت پناه دست تضرع و استغاثت
بدرگاه حضرت [illegible] گشوده و در دبستان جلال [illegible] لایزال بوده در مقام ابتهال مناجات نمود اللهم
لک الحمد و الیک المشتکی و انت المستعان و بعد ازان فرمود اللهم ان تهلک هذه العصابة
لن تعبد [illegible] بعد ازان [illegible] ملک خدائیت بود [illegible] بضعیفان [illegible]
بفقیران [illegible] [illegible] خویش [illegible] مستمندان [illegible] از الطاف [illegible]
[illegible] اگرچه بود [illegible] جرم [illegible] بخششی [illegible] [illegible] برون آر [illegible] جرم [illegible]
[illegible] خدا [illegible] که [illegible] ازین جواب [illegible] جبرئیل از بارگاه رب جلیل نازل گردیده
کرد [illegible] رسول [illegible] دعا کردی [illegible] که حضرت [illegible] [illegible] در قلبهای [illegible] دشمنان [illegible]
و فر [illegible] [illegible] قرین [illegible] الجابت [illegible] و نظر رحمت [illegible] حضرت
بابی سفیان فرمود که مشتی سنگ ریزه بردار [illegible] اعدا [illegible] رو بگریز الآن حمی الوطیس
ابی سفیان [illegible] رسول [illegible] سنگ ریزه [illegible] کفار مشغول [illegible] و در بعضی
اخبار آنست که حضرت خود [illegible] مشتی [illegible] عباس [illegible]
[illegible] رسید [illegible] عطف [illegible] بجانب [illegible] میدان [illegible] انصار
[illegible] چون [illegible] فرمود [illegible] الآن حمی الوطیس یعنی [illegible] گرم
[illegible] جنگ درگرفت [illegible]
[illegible] از آب [illegible] رضوان [illegible] جنت [illegible]
[illegible] مرغان [illegible] شاخ [illegible] صبا [illegible] گلها [illegible]

نام [illegible]
[illegible]
سر [illegible]

برزند و در کوه جبه لب از سطوت حسامش را چو عنبر طبرزد بغلطان حیث سنگ را ظهور جبه ناگزیر از ندرت شده
بوقت وقت آن بن خندق برین چو دهان آن باغ ساحت قنسرین که شیر خدا سر در عالمش با مرد احق
کرده فتح خیبر منفتح نکران نغمه جان فرسا ازدان لحن داودی عسم زده معرکه کشان با هم
معنی طراز بی کوشان غراب سخن پردازی بروایات صحیحه و اخبار صریحه ایات نقر بر دو بیان
تحریر را از غراب ظهور این حکایت پرسه در چنین نبرد نشسته اند و بتقریم این حکایت صحت آیت مدین
ساز پرداخته اند که چون انصار رجال تبار رکاب نصرت آثار رسوستند تنور حرب گرم گردید و مبارزه
و معی و ره شبیه شانی ثانی سیه و از هر دو سو دو گروهی مسلح تحرک و شش آمده آن دو لشکر از تیر ناوک ولدوز چون
دو سحاب متقاطر گردیده و درخشیدن [illegible] سنان چون شمعی تابان و لمعان تیغ یمانی و در دست شجاعان
یمانی چون سهیل یمانی تابان شده و از جوشش دو شادن ده در عرصه میدان چون پشت ماهی در نظر جلوه میشود
و دود غبار سم ستور و دلیران و نهال خیول سپهر گیران [illegible] سیه چهره مهر روشن تیره و تاری بود در عوض شره
شهاب ثاقب رمح جانسوز سپید دلیلی خورشید عالم افروز تابش سیوف در آن وغا [illegible]
خروش سواران و اسپان ز رفتن ز بهرام و کیوان همی برگذشت ز تیر و زرهیان هوا تیره گشت
همی آفتاب اندر او خیره گشت ز جوشش سواران و بانگ تیرهای [illegible] سنگ خارا برآورد [illegible] همی تیغ و ناوک
بد خون گشته حل خروشان زره خاک و در [illegible] وانزل جنودا لم تروها
وران بان جنود غیبی بمدد لشکر اسلام بر زمین نزول نمودند و مروی است که چون جنگ تمام رسید و انهزام
اینجا رسید یکی از منافقان گفت کی رفتند آن مردان سفید پوشش که بر اسبان ابلق سوار بودند این سخن به سمع
جناب رسالتمآب رسید و فرمود که ایشان فرشتگان بودند محقق کلام اینکه در وادی حنین شخصی از اعلام
بدو فرجام ابو جرول نام که از شجاعان عرب و دلیران نامدار و نسب و پهلوانی لشکر و مبارزی عظیم الجثه
بی باک بود شمشیر دلیری آخته در راه مسلمانان تنگ ساخته کسی در مقابل او دست شجاعت دراز نتوانستی
جلادت برون نیاوردی و دلیبازی و فی صحت او قدم در میدان مبادله ننهادی تمام مرزبانان

ازان

ازان گاه قرول شک و شجاعان از ضربت تیغش برده برانده از نام و ننگ گذرند همواره سمند لاف در میدان گزاف
جولان میداد و مبرزی ان رجز خوان بود انا ابو جرول الاخراج حتی یتیح القوم او یباح چون انصار رکاب
نصرت شعار رسید ابرار حاضر گردید دلیل فطنت آن عرب سپه دلار کشته شجاعت و مردان و شیر یزدان
فرصت میدان [illegible] حرب و آلات ضرب بمضمون [illegible] فی قوسه کالطیر فی جو السماء
سیفه فی کفه کالبرق فی جوف الغمام [illegible] بر سر ستیز دشمنان ابن مرحب را جو همان [illegible] متفکر گردیده
متوجه رزم آنکافر شرر بر شد همکاری ضربت [illegible] شمشیر دو نیم [illegible] حمله صفدری دیگر او را [illegible] رجیم و خسته
جانی رجزخوان کرده قد علم القوم لدی الصباح انی فی الهیجاء ذو نضاح پس شیر حضرت
رب العالمین و ذو الفقار علی بر فرق [illegible] هر که حواله می نمود دو نصف می گردانید و هر شرکی که میرسید از دم
شمشیر آبدار شربت [illegible] هرکس [illegible] برجوب جوار و میان [illegible] یکس از دم تیغ از تحسین
کسی چو میزدی [illegible] چون تیر بیرون شدی [illegible] از شعله تیغ [illegible] در حرب سنان [illegible]
افروخته گشت جید دادی [illegible] سوخته جل تن از اعادی رسید [illegible] تیغ تیزش خواهش نمود [illegible]
دست از زن و مال خویش شستند [illegible] مغرب تمام [illegible] نشستند و در کتب احادیث معتبره شرف ورود یافته
که چون کفار [illegible] دست امیر المومنین و امام المتقین [illegible] انگشت تحیر بدندان تفکر گرفته در کار خود حیران
شده از مهر کردی [illegible] و فرار از صبح [illegible] برقرار داده با وطان خود [illegible] شتافته [illegible]
طلای احمر زیاده بر چهل هزار [illegible] که با خود آورده بودند [illegible] امیر المومنین [illegible] قسمت از ترکه عیوب
المرصدین امیر المومنین افتاد که تقسیم نمودند و [illegible] فیضات قدسی [illegible] باقر مجلسی در کتاب بحار الانوار
[illegible] قلم حقایقت [illegible] مرقوم که بخط شیخ محمد بن علی الجبعی رحمه الله ملاحظه نمودم که او از خط شیخ سعید شهید قدس سره
نقل کرده که ابی جرول زیر حسمی گفته در روز جنگ هوازن و ثقیف لشکر اسلام را نشان [illegible] احوال
[illegible] اسباب این زراعت غارت نمودند من گذشت [illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مشرف گردیده
این قصیده را انشا و عرض نمودم امنن علینا رسول الله فی کرم فانک المرء نرجوه و ننتظر امنن علی بیضة قد

قد عاقها قد دمشت سملها في نحرها الی آخر القصیده و چون این سخنان معجز آیین بگوش آن حضرت خیر
المرسلین کرده دریای کرم مواج شده فرمود من حصه خود و بنی عبد المطلب را بخشیدم و خدا و رسول [illegible] زنان
بخشیدم فرزندان چون این بخشش مشاهده نمودند ایشان نیز حصه خود را بخشیده گفتند ما کان لنا فهو لله و لرسوله
و انصار نیز حصه خود را برداشتند و با آن حضرت گذاشتند حضرت تمام را از این مکرمت خود آزاد کرد

صلی الله علیه و آله اجمعین

شگفته شدن بهار [illegible] ذات السلاسل

چون حسنا صبح الرحمه شریعت انوار احمدی از آب و رنگی [illegible] گل محمدی فرح بخش تماشاییان [illegible] صبح
الخدمت مظهر منبری جلوه گر است [illegible] عالم افروز [illegible] حیا و صفا [illegible] صیت فضایل
دین مصطفوی چون غرة المحجل سفیده اطراف و اکناف جهان را پیموده و شعشعه خورشید آوازه شرافت
مذهب مقدس رسالت پناهی تمام ساحت [illegible] را روشن [illegible] الحق شعیست که از مشارق [illegible] افق
بوم [illegible] حضرت [illegible] حوادث [illegible]
عالمتاب که از شفق صبح خلافت طالع گردیده [illegible] غروب [illegible]
رزبی [illegible] آیات [illegible] لمعه [illegible] پرتو [illegible]
شعله مصباح [illegible] نور [illegible] کسوف [illegible] عالم [illegible]
بعقیدات [illegible] این شرع شریف و دین حنیف ذات السلاسل [illegible] آفتاب [illegible]
این [illegible] الغدار [illegible] بعموم [illegible]
[illegible] خورشید عالمگیر [illegible]
راه [illegible] مقصد اصلی [illegible] مطلب [illegible] روش [illegible]
شریعت [illegible] رضوان [illegible]
بخشایی که قبل از ظهور [illegible] صبح [illegible] این غنچه

شعر از مولف

شعر از مولف

استشمام

استشمام روایح کثیر الفوایح آن می‌نمودند خفاش صفتانی که بعد از طلوع این آفتاب و سطوع [illegible] جهانتاب
پرده ظلمت [illegible] فرو گرفته قابلیت اقتباس نوری [illegible] و کور دلانی که از لوامع
این خورشید [illegible] دیده باطنی و ساحت درونی را روشن نگردانیده‌اند مضمون عمیم کلام حکیم
خَتَمَ اللّٰهُ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلیٰ سَمْعِهِمْ وَعَلیٰ اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ذو الفقار [illegible]
آن [illegible] **الاغلال**
فی اعناقهم والسلاسل یسحبون ثم فی النار یسجرون [illegible] **انا اعتدنا**
للکافرین سلاسل واغلالا [illegible] شعر [illegible]
[illegible] ذو الفقار [illegible]
[illegible] حلقه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] افلاک [illegible]
[illegible]
[illegible] ذات السلاسل
غزل [illegible] بلبل شیرین ترانه [illegible] طوطی شکر فشانه [illegible] تصویر
[illegible] صورتگر چین [illegible] بلبستان سخن سرو فرا [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] القلم [illegible]

[illegible]

مبصر گفتگو جون ماه کنعان همای عرش پیمای بجانب فلک فرسای برج گنبد ذات حجازی خوان ... ذات آهنگ

خطه ... نهاد ... نقش ... زاخبار صحیح و صدق آیت زاقوال صریح و در روایت شده ...

این نغمه حاصل ... غزوه ذات السلاسل بیان شده ... جانفزا ... نقل شده اولیا را ... جو کلکم عزم ...

نماید ملک در عرش ... جو خامه ... ذکر ... رقص آید فلک زین نغز گفتار ... میدان اخبار

ائمه اطهار ... در ضمن تفسیر ... عبارات ...

جولان بخش عرصه اظهار نموده ... سواران ... غزوه ذات السلاسل

گردیده ... این بزم را باقدام قلم ... بزم تعظیم ... ابن ابراهیم باسناد

خود روایت و شیخ اجل ... در کتاب ... اعلام الوری و کشف الغمه وغیرهم در مصنفات خود

از ثقات ... کیفیت فرموده اند ... سوره والشمس وضحیها ...

القمر اذا تلیها ... واصحابی کالنجوم ...

... اعظم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

که وادی ... اما الذین اسودت وجوههم

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون ...

ولوایت ... [illegible]

... ولا یحیق المکر السیئ الا باهله

... شعر ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین ... غزوه ... یابس ...

... شعر ... در تفسیر ... شیخ طبرسی و علی بن

ابراهیم ... حضرت ابا عبدالله جعفر الصادق علیهم السلام ...

... جبرئیل امین ... اهل وادی یابس ...

... [illegible]

... [illegible]

... حی علی الصلوة ...

... حی علی الفلاح ...

... والضحی ...

... [illegible]

... یا ایها النبی حرض المؤمنین علی القتال ...

... یا ایها الناس ان هذا عدو الله وعدوکم قد اقبل علیکم

یزعم انه یبیتکم بالمدینة فمن للوادی ...

... [illegible]

... [illegible]

اذکر ابوادی یجبه و غزا اعادی چون شب گذشت و سپهسالار کواکب عبای سیاه والّیل اذا عسعس را از اختر دوبار
والصبح اذا تنفس را برابر ره نجوید افق جز را به بیرق لشکر شفق را منسجم ممالک رطب و یابس صحاری و وادی الدمن برای جهان
نامزو نمود و سکه سلطان عظمت شان النجم را برابر نور انمطلع نزول جلال نمود بر چهره ظلمت الدرود لوای سپهر گشود حضرت
رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله از بیت الشرف برآمده اصحاب صفه را الطلبیه بساو چهار هزار الا دو هزار جنگجو کمانگیر کرده با ابوبکر
روانه وادی یابس کرد و لشکر اسلام و اصحاب حضرت خیر الانام به از قطع مراحل و طی منازل کوه وادی یابس در کمال
جلادت و جرات و همه از بس دور و گرد رسیده **نظم** همه با دل شاد و با ساز جنگ ! همه کین افروز و با نام و ننگ ! همه رزم
جویان بیرون گذار ! همه جنگجو در گه کارزار ! سپاه اسلام در زمان مقام نزول نمود تهیه آلات حرب و ادوات ضرب
برداشته و شیران عرصه کارزار مخالب سلاح را تیز ساخته رایات خورشید اساو اعلام عالم آرا را نصب نمود در انتظار ورود
دشمن ایستاده و مهیای منازعه و مجادله ایستاده چون منحوق رایات مغروری آیات اهل اسلام منظور نظر کفار شقاوت فرجام
گردید ایشان سوار هزاران وادی عظیم الانهدار کثرة لا تحصی و در لاشجار برآمده رو بجانب لشکر اسلام بنهادند **شعر** چو غرنده
پیل و چه درنده شیر ! چو ببر بیان چو هزبر دلیر ! دلیران وادی رسیده زپیش ! گرفته بکف حمله شمشیر خویش ! و چون کوه با ضجه و ظفر
و جام اهل اسلام رسیده در مقام استکبار و استعلاء و استنصاب و استفهام برآمده رسیده گفتند من انتم و این القتلم و این تریدون
و گفتند شما چه کسانید که با صعوه و جنه در کمال جسمی و جلالت قدم تهور و بیباکی درین وادی نهاده اید و با خدم و حشم و خیل و علم
بیشه شیران و آجام هژبران افتاده اید و گویا باد و ادوات جدال و اسباب قتال آگاهید مجادله و مقاتله ما آمده اید اگر این سرزمین را
معبر خود ساخته اید سیمی عبور نمیباشد بهر میدان عزیزید قدم رنجه ساخته اید و اگر برای خصومت و مقاتله مقابل گرده بوده اید رخش شجاعت
در میدان جلادت جنبان بنموده نمسند و دلیر را در شمار شیر گیری بیارید **شعر** منم تا اگر بخت بلند ! گر اقبال زد کسی را از کمند ! بغرق که
بر زال بهمن تاج و تیغ ! گرا سر برآرد بکیم کمند ! ابوبکر جواب داد که السلطان العظیم رسالت پناه هست بعثت هدایت کرده مقابل شما
از زعیم قهر النفس خبر کرده و بعض مطاعمش از ترفع و غرور و خیلاء بیابان بازار روزگار رواج شرع رونق بخشیده و الا سر که این
حیوه دنیا الان شما فرستاده که بیگانه شما از فطرت اصلیه خود را بعضی کفر مشغول شده و کلاس اخلاص کم شده در دار الغرب
ریمان سپرد کرده و کلمه شهادتین را در تبرو لعین لقد حان و دال کاللنفس فی الفرح ساکن نموده است از زبان برون را ان

برداشته

برداشته و جنجه گرم نهاده آماده منفعه نزاع شده و دلیران وادی از روی شایستگی چنین گویا گردیدند **شعر** زهی سست که بحوان دل
آید بکار ! و زنه بانسی عمل باغ حسنات انجمن هست ! سالها باید که صورت این سنت در جلوه گاه اجابت بهر صر ظهور
نمیجر اسید و نقش این مرام در صحیفه ضمیر مایر ساده هوا ما نوضح نیز سینه ما لانحه منه در سابق که سران اصنام و دلیران با تمسک و نیاید و لا
که با مارحم و قرابت نموده ساکنجوت و شستاه اند باید طریق مراجعت پیمایید و جنب حق دراعلی فضح تیغ فنا نمایید ابوبکر تا تامعه
خواست که قدم از شاخ معاودت کناره و سرکردگان سپاه اسلام رای نبیشدند ابوبکر گفت چون حضرت رسالت
مقرر فرمود که بدون مصلحت واستصواب من بمقاتله و منازعه تمامیده صلاح را اندزاع شمام و فلاح را در مراجعت دانسته
معاودت نمیدانیم با لاخره رو بمدینه نمود و راه مراجعت پیمود و در تواریخ اهل سنت سمت تحریر و ترقیم یافته که ابوبکر منازعه
کوه وادی زحمی لشکر اسلام رسیده بعضی بعز شهادت فایز شده و برخی منهزم گشته به مدینه مراجعت نمود نه جای ابوبکر
با سپاه اسلام در کمال ملال و نهایت ملال بتلبیس تشتان جلال سرافرازی حاصل نمود **طلوع آفتاب دامر فرمودن رسول رب**
الارباب عمرا به وادی بجبه و غزا اعادی فردای آن روز که خطیب منبر افلاک از خطاب مستطاب یولج الّیل فی النهار مستفید آن روز
غرا پرتو لمعات اندوخت و از خطبه فصاحت مقرون بلاغت مشحون فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون مستفیدان
جهان را از انوار صبح نورانی مبتهج و مسرور ساخت حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله ضیاء افروز منبر نبوت گشته خطبه
در کمال فصاحت و بلاغت خوانده شکست ابوبکر را القول اهل سنت با مراجعت او را موجب احادیث مسلمو عام نسبت
کرده از خواص و عوام مومنین اخلاص آیین نموده عمر خطاب را اشته بمواهش جهاد اعدا و از سرور اسپاه نمود حضرت با مساوی چهار هزار نفر دیگر
از جوش بحر جوش جلادت بکمال گرانبار جلال و بر یک کوه وادی بحفل بمود با عمر روانه گردانیدند **نظم قله** برآمد چو شمشیر حالا ز غلاف ! شمرده بود
شود در شستم عاجز قوت مصاف ! همی تیغ برق گران ز عزم ! کرم کوب الکشور بر دو عزم ! بوادی رسید شور و غوغا الکنم ! جمعان
جنگ ای کنم مهیا کنیم ! که به دام ازیرح آیدبزیر ! و جنبه های کنه زیر شیر ! اذا ادرکتنا اسنانا فنابد فکر هیة تبا دریت
الهامات لیسقطن بنجدا فما هی لنسیان اذا ما تجربت ولکن فینا علیل فتجردا عمر با سپاه رسول الله در
وادی کوه به بعید از عداوتها سبب و جمعیت اعادی و نهایت فتوحات و نصرت نمود که در ابی با موافق جماعت آنجا شیوه و تواریخ سنی
تحریر و مسطور است با نیل مرام بمعاودت و مراجعت قیام نمود چون صورت فتح و ظفر در مرات ضمیر ابوبکر و عمر نمایان نشد

ویا مبرات بکدال نمود جهات منقرض نبوی نظم مضمون الحرب خدعة نمود بر این لشکر بر این لشکر شکست ؛
شبستری یکی تا چند توان گشت ؛ صلاح در آن دید که عمرو عاص را که بحیله ومکر وفریب اختصاص تمام داشت
بفعاوه **شعر** چو ندانست به بستان حیل حیثیت برآرد ؛ خال از رخ نکی لشب تار بابد ؛ در خدمت سرآمد اهل زمان و ضرب
المثل عالمیان بود خواست که او را بسر داری عسکر نصرت آثار نماید شاید آنکه او بسر انگشت فسون نقاب از رخسار عروس
ظفر گشاید و عکس [illegible] شاهد نصرت از جلباب حجاب برآید یا آنکه حسن جوهر وکاردانی هر یک را الکافه ناس ظاهر نماید
مقرر فرمود که چهار هزار نفر سوار بصلاح با عمرو عاص متوجه روانه وادی [illegible] آشکار کردند [illegible] حضرت
[illegible] صباحی که بر جداع فلک [illegible] جمعیت حشم کواکب را متفرق ساخته
مهر نورانی تاج سلطان انجم را با قلیم [illegible] عالم الفراخت [illegible] فریب و حیله [illegible] را رواه
مغرب کوه آفتاب عالمتاب از افق مشرق ظاهر ساخت **شعر** برآورد چون حقه [illegible] سپهر ؛ از این [illegible]
[illegible] عمرو عاص بصوب مقصد حرکت نمود چون [illegible] لا الفتیٰ الا علی
[illegible] بار آورده [illegible] با جنود ظفر [illegible] طریق [illegible] بمود [illegible]
چون ابوبکر و عمر معاودت نمودند [illegible] اگر چهره این مدعا در آئینه احوال آنها صورت [illegible]
[illegible] باعث جرات دشمن و سبب جسارت کافر [illegible] این واقعه [illegible]
خاطر حقایق [illegible] حضرت رسالت پناه [illegible] گرفت [illegible]
جلالت [illegible] گلشن [illegible]
[illegible] برای علوم اولین و آخرین [illegible]
[illegible] رسول [illegible] سعد و [illegible] اعلام [illegible]
[illegible] ولا تک فی ضیق مما یمکرون
[illegible] کما صبر اولوا العزم من الرسل در [illegible]
نهایت [illegible] **شعر** [illegible] لا اله الا الله [illegible]

اعلان

اعلان نماید روی [illegible] حضرت عزت [illegible] **مناجات**
ای کرمت چاره بیچارگان ؛ لطف تو غمخوار فرومایگان ؛ رحمتت کعبه حاجات من ؛ بر در تو جمله مناجات من ؛
جز تو کسی نیست [illegible] ؛ غیر تو نبود دگری [illegible] ؛ تاج رسالت تو بمن [illegible] ؛ ملک جلالت تو بمن داده ؛ از پی تبلیغ
رسالات خویش ؛ [illegible] خویش ؛ [illegible] الطاف [illegible] ؛ [illegible] تا بجهل
[illegible] ؛ [illegible] ؛ از [illegible] ؛ [illegible] مرا ؛ حاجت مرا
[illegible] ؛ چون [illegible] ؛ ذات [illegible] ؛ [illegible]
ای [illegible] ؛ [illegible] الطاف [illegible]
[illegible] یا ایها المدثر قم فانذر [illegible] جبرئیل
[illegible] علی ابن ابیطالب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابوبکر و عمر [illegible]
[illegible] وقوع [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] جبرئیل امین [illegible]
شعر روان شد باقبال فتح و ظفر ؛ سعادت [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] فانک منصور [illegible]
[illegible] وانهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون [illegible] حضرت رسول
[illegible] ابوبکر و عمرو عاص [illegible]
[illegible] **شعر** هر کس [illegible] ؛ [illegible] ؛ آنرا که رسول [illegible] ؛ [illegible]

درحینی که حضرت امیر از شرف لقای خدمت با سعادت رسول لازم التوقیر مرخص گردیده متوجه آن گروه [illegible] بشوند نظر بحسن تدبیر
که صورت این مضمون در سجنجل شمشیر عالم گیرش پیدا بود الرای قبل شجاعة الشجعان هو اول وهو محل
الثانی فاذا هما اجتمعا لنفس حرة بلغت من العلیاء کل مکان از شارع وادی رمل اعراض و کناره گرفته از راه عرب فتاده
بعد از طی چند منزل از راهی که داخل وادی یابس میگردید و سبحیک از اصحاب که ملازمت بودند مقصد شناخت و مقرر فرمود
که جیوش ظفر نقوش شبها طی [illegible] تمام روزها بمقصد آرام گیرند **شعر** روز منزل بگیرد و آمد دمان همی رفت بایشان تیر از کمان

[illegible] یابس [illegible] و ترغیب [illegible] حضرت اسد الله در منقولات اهل
سنت مرقومست که چون حضرت امیر مومنان قدم به بیابان نهاد شب با برکت سیر نمود و روز در کنار راه می افتاد و در تمام
استماع فتح و نصرت از حرکات و سکنات آنحضرت نمود و مطموش گردید که عنقریب از ضرب ذوالفقار حیدری و حسن تدبیر
صفدری وادی سلاسل مفتوح میگردد آتش حسد شان مشتعل شده خواستند که بطفی صبح عالم افروز نیر شرع ربانی [illegible] مضمون
یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون
[illegible] عمل [illegible] و [illegible] یخادعون الله و
رسوله وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون خوا [illegible] بیت ان را که خدا [illegible]
[illegible] کارش [illegible] دو [illegible] حسود [illegible] محمد [illegible] عرض نمود که درین راه
حشرات ضاره بسیار و حیوانات [illegible] و سباع و ذئاب و وحوش [illegible] جنابت که تغیر راه داده
از اعلای وادی شیمون [illegible] وادی [illegible] دشمنان [illegible] حضرت امیر قبول [illegible] اصحاب [illegible]
سلف که درین راه بسی خطر است ما و شما [illegible] نفوس [illegible] و خود [illegible] هلاک ساخت
بیا چند [illegible] اعلای وادی [illegible] اصحاب [illegible] حضرت [illegible] مخالفت
جناب [illegible] منع فرمود [illegible] حفظ الهی [illegible] حضرت ولایت پناهی [illegible] مضمون فوقه
الله [illegible] ما [illegible] حسود [illegible] حفظ الهی [illegible] سپهر [illegible]
[illegible] ساعدی [illegible] فضل حق [illegible] الملال [illegible] حضرت [illegible] مراحل

وشنازل

وشنازل [illegible] وادی یابس رسیدند وادی [illegible] که از روی [illegible] سپهر موجود [illegible] بجز سراب
دران [illegible] رسیده [illegible] شده که [illegible] امواج [illegible] بروی هم [illegible]
[illegible] نمایان [illegible] کشتی
[illegible] قوم موسی [illegible] سراب [illegible] اگر
[illegible] نیلسان [illegible] سکون [illegible]
چه دریا بود [illegible] جانان [illegible] نهنگش از [illegible]
چه باد [illegible] چه قطران [illegible] ولایت [illegible] صحبت [illegible]
ازان وادی خطرناک و بیابان هولناک [illegible] عظیم [illegible] قاف [illegible] گردون [illegible]
برابری می نمود و بوادی [illegible] **شعر** عجب [illegible] خدا آفرید [illegible] بران سر که
ز [illegible] زمین [illegible] فلک [illegible]
[illegible] آفتاب فلک [illegible]
[illegible] اجل [illegible] مصور [illegible]
[illegible] ضعف [illegible] دامان [illegible]
[illegible] رب العالمین
[illegible] بانا وهم نائمون [illegible] النوم اخ
الموت [illegible] وهم لا یبصرون
[illegible] آفتاب [illegible]
منتظر طلوع خورشید عالم افروز [illegible] **[illegible] رب العالمین**
شراب [illegible] ساقی [illegible] باده [illegible]
مغان [illegible] جنین بزم [illegible] بیا ساقیا جام [illegible]

شراب طهور از آن می کرا باشد تماشش سرور · بنوشیم زان می بجام علی · که دل کرد از نام او منجلی · چه باشد نام

خدا نام او · لبی مرغ دل هست در دام او · مشو منکر شه ولایت مدام · که چسبیده با نیم زبامت لگام · اگر هست

رسیده از کوثرت · بجوان مدح حیدر نام سرت · اگر قرآن بجو چو طفل [illegible] · یا منم باشد و گر [illegible] پوست · بجمع

علی اکرم گوید زبان · شده مجمل آن بقرآن بیان · بشنیدم کز آن نشید است حدیث · چنان خواند قرآن بصوت حزین

که بیخود شد [illegible] · از آن لحن داودی غنچه را · منم عندلیب نشین کوی او · پر از مرغ جانم بسوی کوی او · بود

نغمه ام ذکر او روز و شب · ز جام خیالش تمام طرب · کنون در شبستان سلاسل نگر · به بین پوست و بازوی

حیدر دگر · سحرگاهی که منهیان قضا خبر ورود لشکر اسلام شوارق و نهضت عساکر ایمان بوارق را با امیر فوج انجم بمدفع قبایل

کوه غرب شب بگوش خاص و عام رسانیدند و صبحی که فراشان قدر خرگاه و الاجاه مینوای خضرا را از مینه افق بر آورده

وادی سپهر را مضرب اطناب شعاع شمع و لوامع گردانیدند و سرکرآبان لیل و نهار پرچم شب را از روی برق روز گشوده

عرصه گیتی را از اشعه خنجر مهر پر نور ساختند و صیقلگران [illegible] زنگ ظلمت از چهار آیینه عالم عنصر زدوده

بجلای آفتاب عالمتاب پرداختند · مثنوی · چو تیغ ضیا لمعه افروز شد · برون از غلاف آمد و روز شد · شب تیره [illegible]

با صد شتاب · شد از کوه مشرق بلند آفتاب · ازین قلعه لاجوردی سپهر · عیان گشت [illegible] رخشنده چهر · بجام

فلک شد درخشان درفش · هوا پر ز نور و زمین پر درخش · چراغ جهان گشت روشن دگر · همای فلک گسترانید پر

بمغرب غلامان غربی نهان · بمشرق عقابان شرقی عیان · فلک [illegible] کرد از روز دور · درخشنده عالم شد

از نور هور · الشمس من مشرقها قد بدت مشرقة لیس لها حاجب کانها بوتقة احمیت

یجول فیها ذهب ذائب · آن شاه مردان و شیر یزدان بعد از طلوع نیر اعظم و سطوع ضیا افروز عالم مقرر فرمود که علم اعلام

ظفر فرجام را بلند و استوار و لوای فلک فرسا را سرو آسا در زمین قرار داده بر مثال شجره طیبه اصلها ثابت و فرعها

فی السماء طراوت فضا و نضارت [illegible] و سبزی نمایند و مانند اجنحه ملائک افلاک عظیمة الارتفاع [illegible]

اولی اجنحة مثنی و ثلاث و رباع · بالهای علم [illegible] انوار بگشایند و [illegible] دیده اعادی [illegible]

[illegible] اهل وادی [illegible] زند و [illegible] گردان فراز [illegible] چون پرچم علم نصرت توام [illegible] تا [illegible]

رایت

رایت فیروزی آیت که سرکوب خورشید انور و شعله بخش ماه [illegible] آن جبال [illegible] آن قلال منتظر

نظر اهل ضلال گردید و [illegible] اهل اسلام است [illegible] پرچم لوای نصرت انتمای مومنین

[illegible] بطریق [illegible] از آن قوم [illegible] چون [illegible] مومنین رسیده و [illegible]

سرداران سپاه ظفر پناه پرداخته تعلیم ایشان کرده که حضرت اسد الله الغالب سیف [illegible] قاتل کفار احد

کشنده عمرو و عبدود [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] تمام اهل [illegible]

از [illegible] آگاه نمودند · شعر · عقل داند که [illegible]

منهیان سریع السیر [illegible] جمیع کفار و دلیران

کارزار [illegible] آن وادی [illegible] جبال آن [illegible] هیبت

[illegible] همه [illegible] غول [illegible]

سری [illegible] همه [illegible] الماس گون [illegible]

[illegible] از رودان سپاه غول [illegible] زلزله بر کوه و بیابان و ولوله بر زمین و آسمان [illegible]

خروش [illegible] صدای سم اسب پهلوانان کارزار [illegible] رزم [illegible]

[illegible] شمار [illegible] آسمان [illegible] اسباب جنگ

[illegible] میدان [illegible] علم [illegible] کوه [illegible] دلیران اهل وادی

[illegible] لازم [illegible] این [illegible] چون [illegible]

[illegible] قتال [illegible] جوانی [illegible] در [illegible] رزم [illegible]

[illegible] بعد و اذا اتیهم [illegible] [illegible]

[illegible] بر زمین [illegible] مضمون اذا زلزلت الارض زلزالها [illegible]

[illegible] · شعر · [illegible]

[illegible] در مقابل حضرت [illegible] لافتی الا علی [illegible] فی الوغا لیث

شدید من رجال الخثعما نبصر ضربا معلما و محکما شعر مرا بود حاجت زمعبود خویش که مثلم همی جای ... بپیش من تو بیم کرم ساز جنگ که کنون آمدی هست وقت درنگ تیغ زبان فصاحت شان مولای مومنان شعله افزای این بیان در جواب رجز آن بی ایمان بدین سان گردید لاقیت فرنا حدثا وضیغما الیا شدیدا فی الوغا غشمشما انا علی سابه الخثعما ترجمه اگر چون برکشم تیغ کین فتد لرزه بر آسمان و زمین که باشی تو ای کافر بی تباه که پس بمیدان شوی کینه خواه آن کافر لعین شمشیر کین از نیام برکشیده حواله آن نهنگ لجه لب سلطان بارگاه جلالت نمود حضرت امیر حرب او را ز مجمود دست نقبضه ذو الفقار شیر شکار بود شعر زتندی بغرید با کافر نکی که باش تا به ترا مرد کار چندین دفعه رد و بدل نمود ناگاه از نعره الله اکبر حیدری و شعله ذو الفقار صفدری رعد و برق در عرصه میدان آغاز جلوه گری کرده از سایه انگشت امام تیغ ظفر و حام امام عالی مقام قطرات مطار چون آن غدار عرصه گیر و دار را غیرت لاله زار و رشک گلزار ساخت و از پر تو آب و رنگ شعله جواله ذو الفقار کالبد آن نابکار را عبد از افتراق با فراق احتراق بر داخت شعر سر کینه جوی از تن بد نهاد بخنجر ببریده گردید شاد مبارز دیگر از آن لشکر طلب نمود دلیر پر دلی که برادر مقتول بود چون بمقابله میدان رسیده و برادر خود را در خاک و خون غلطان دید شعر فتاده در آنجا کنون هلاک زخنجر تن او شده چاک چاک شعله داغ برادر فورا آتش را بر افروخت و اخگر کینه در سینه اش افروخت هنگامه نزاع و رستخیز بازار گرم کرده چند از عبارت و ترانه بی باکانه در ادا نمود نهنگ بحر کار زار یعنی ذو الفقار جلالت آثار را اندر جنبه زورق حیات آن غرقه لجه فنا گردیده در حبس ... تختی کشیده و با برادر سر بیک بالین نهاده و مالک جهنم کجبه او شرابواب جحیم را گشاد شعر سری که مست بران آستان چنین فرساید حوالش نگند جمع جز پریشانی چون آن دو دلاور که سر شیر دل وادی بوده اند بضرب ذو الفقار رجز گرا لب افزای با زعیر گردیده اند آتش در نهاد حارث خثعمی که سردار آن طایفه و سرور آن فرقه بود با پانصد سوار در کار زار گیر و دار صیحه در افتاده روی کار زار نمود مبارزت نمودن ولایت بهر ور اهل وادی با حارث خثعمی آن مرد و دغا با شتاب جهان فرسا و گرد طالم چنانکه گفته در چنگال آتش را بر سر آب داده و هنگامه جهان را بر پر و بال بسر نهاده و گرز گران بر دوش افکنده در مقابل حضرت امیر ایستاده و زبان بصحافی و دروغ گشاد ترجمه منم حارث خثعمی دلیر که از بیم من پیشه بگذاشت شیر اگر رستم آید بگو

جنگ آوری

جنگ آوری که هم اکنون زتیغم کی جان بری که ما نو از عمر سیر آمدی که از شیر میدان ببیکار شیر آمدی در آرم بهیجا چو شمشیر تیز بنامم بگیرد بلی رستخیز زتیغم جگر را جگر خون شود دل از رزم از بیم چیحون شود چنان زند لافی که نامم شاه که کعبه بپوشد لباس سیاه بخود رحم کن ای جوان بازگرد نشاید که با شیر سازی نبرد نیابد چو من پر دلی در جهان خداوند امنی و لا در جهان من آن پهلوانم که بهمیر ترسد زار در نیامم تو وقت ستیز تو گر از دل دیهیم جهان کی سازد آهنگ شور و فغان بشد لافی صاحب ذو الفقار بگفتا تمرن لاف بی مردکار بکارزار جنگ مردان مرد توکی با دیری سندی هم نبرد برسیده اگر تو از تیغ من چرا اینقدر هرزه گویی سخن کی دست و بازو اندازه بند که مردان شمشیر گویا شوند مجملا فیما بین آن امام عالی محل و حارث بد عمل چندین دفعه رد و بدل گردیده و مشاره و مخاصمه بطول انجامید آخر الامر شیر حضرت کرار و صف شکن بر حارث ذو الفقار ریغ دار البوار روانه کردند مبارزه شاه اولیاء و سردار اتقیا با عمرو بن قتاک بمقتالت چون جهان از لوث وجود حارث شقاوت نشان پاک گردید آتش غضب او ج افتاد لشکر اعدا سر بفلک کشید از صولت همراهان بطلان چند نکس بطلان وهیچ ثعبان رهای پر دلان در صف جولان و شیدان همه مرم جانان در دست اهل خلاف لرزان گردیده و از تموج بحر زخار غضب شیر کردگار کشتی طاقت و آرام آن پر دلان بپایاب توان شده میدان جنگ را سنیده و از پرواز شهباز صولت شه ولایت ترو بال کبوتر جان ایشان از آشیان عدن پرواز نماید و از عقاب مواخذه و عقاب آن سلطان ملک هیبت قریب آن گردید که مرغ روح آنها از قفس بدن بال طیران گشاید عمرو بن ابی قتاک که سفاک ناپاک طاغی بی باک و جلوه نمای بیحاک بود و از غم حارث سینه چاک کوه بیباک مصیبت بغرق و خون گشته و از داغ بی غم رایت تیغ برای تحیه دست از جان شسته بود دی بکارزار نهاده بر مشغول رجز خوان گردید انا عمرو و ابی القتاک وبیدی نصل وسیف هتاک القاطع به الموفق لمن اوی کذاک آن شیر بیشه غضنفر بسیجا امام القضاب آخته و زبان گوهر افشان برجز جواب منتصب ساخته و رمود هاکها مترعة دهاقا کاس دهاق ایض عرقا اذاما لاقا فی الهام واجد ساقا ترجمه برس ... ای لعین چه شد این همت جادو بیین ... زمان ... کشته از حق ... در آر و از ... دست ... مانده را ... بگویست ... ای پهلوان ... زین ... ساز ... مرین ... کاری ... کرده ام

بی پشت کافر کم کرده ام بلشکر ظفر سپاه شما افراکم برانم برادم ربا برآرم ز هر کافر افغان و خروش نعمانی که بر وج
افتند خروش برد تیغ برق آن جهال بهم برشکستش همه بال و دبال ز هر سو عمر شد چون جحیم ها مانده رزان کشتی ها
جحیم فلک گفت ای من بگیران تو قد چون کمانم بقربان تو ملک گفت باشد سرم در رهت چه پروانه گردم بدور سرت
پر از رحب شد همه آسمان ز رحمت پر شد زمین و زمان ها ماندم رب سینه پیک آذر آنشاه بسالت پناه بمکارب
اسد الله الغالب در خلف مغلوب اهل ودد بعد از آنکه عمر لعین با یاران و دوستان و همه جهان و زبر اعلام و رفع ستم شکستن
کرده تمام کفار سر بجیب فکر فرو کشیده و همه غرقه دریای حیرت گردیده **شعر** ز تاب قرار دنیای فرار نظاره کنان جمله
بر برج ذوالفقار شهور دوحفا زحل انتی و بیمار زنگار زار لافتی ملاحظه می نمود که هیچ یک از آن ملاعین را جرات آمدن میدان
و عادو جلادت مبادرت بهیجا ننموده نیست ذوالفقار را جوهر را آمیخته و دلدل جهان نورد را تاخته و یکباب دفع پیکال اعلا پرداخته
جنگ را مشغول ساخت **شعر** فرود کوفت بر میسره میمنه صف قلب بر هم زد و بر هم زده دلیران بر خود لرزان آمده همه
نیزه و تیغ انداخته و صحابه کرام حضرت خیر الانام با تمام سپاه رو بلشکرگاه نهادند و دست و بازو گشادند از
شعشعه ذوالفقار عالم گیر چهره مهر منیر موجب کریمه اذا الشمس کورت نهان گردیده و از لامعه سیوف یمانی
شعری شامی و ثریا و سایر کواکب آسمانی مصدوقه و اذا النجوم انکدرت پنهان شده و از اجتماع عالم ارای ترکی
سواران پشته کشتها مصداق و اذا الجبال سیرت بساحت ظهور رسیده و از رود خون سیول دریا بحر بر شوریده و عبور
انهار خون پهلوانان بهم بر ربای امواج میدان مسطور و اذا البحار سجرت بساحت ظهور رسیده عیان گردید کوه پاک
ارتفاع از سر ینسفها ربی نسفا نسبت کرده و مصداق قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا
در عرصه آن وادی بظهور رسیده **مجزه** شد این مرد نبا دران رزمگاه چه دیگر کسان بود در رزمگاه همی بود از امام حق ورد باز
زالله اکبر ترنم نواز و دلیران اسلام نسیم ظفر در رسید ز بستان نصر من الله و مدد برق فتح از اوراق گشت و آتش
زفات اسلاس بماه و عالم تیر و تیغ اطلس برد لوا بر رواق مقوس برد از رسید و ما النصر الا من عند الله
نسیم فتح با هنزاز آمد و از مشرق نصر من الله و فتح قریب کوکب درخشان بنصرت آغاز طلوع نمود و از مطلع ان
جند ناهم الغالبون خورشید فتح و فیروزی پرتو افکن شده شفق گشای اعلام ظفر فرجام و ظلمت زدای شام وجود کفار

شد از دو نسخه

عذار

عذار گردیده و بیکجا روی بفرار نهادند و سپاه نصرت پناه اسلام تعاقب نموده دست بقتل و تاراج و نهب
و غارت گشادند لامعه کریمه و اذا راء الذین ظلموا العذاب فلا یخفف عنهم و لا هم ینظرون
در احوال ایشان ظاهر شده و بارقه شرر نار انا اعتدنا للظالمین نارا احاط بهم سرادقها در بیوت
و مساکن آنها باهر گردید **شعر** هر آنکه نشد کشته تیغ و تیر ببر بند عار گشت آتش اسیر ز آن و بچه و خان و مال هر طرف گرفته
تاراج و بربند زهر از انجام و خاتمت عاقبت و شئامت خاتمت باره فذاقت وبال امرها و کان عاقبة
امرها خسرا خورد چشیده و بمحصه فجعلناهم حصیدا کان لم تغن بالامس مزروع جان و مال
ایشان از اسلامیان دروده شد چون از قتل مردان کفار پرداخته زنان و کودکان آنها در زنجیر بند بالکشیده بمفاد خذوه
فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا بنده وار اسیر ذات السلاسل کردانیدند
دیگر ز بس تیغ شد تیز بهر فکنه قضا گفت بس کن قدر گفت حیف ز شاه چنین شعله افروختن بعجز اعادی
بدو سوختن ز وادی بر آمد خروش چنان ز طفل و زن الامان الامان دلیران اسلام مال کبیر کنیز و غلام و عبید
و اسیر ز بس طوق زرین و بس گوشوار ز رخت و جامه زرنگار ز ز آن قوم بیعاقبت یافته علم سوی یثرب بر افراشته
بیامد ز اوج سما جبرئیل بنزد رسول خدای جلیل دلش مهبط فیض انوار ساخت ز والعادیات جز اوراق ساخت
رسول خدا خواند اصحاب را همه جان نثاران و احباب را خبر دار شان کرد از فتح شاه بیامد پس قاصد شیر راه
کم از یک شد شاه دلدل سوار امیر عرب شیر پروردگار **رفتن رسول حضرت خدا بجهت استقبال ان سرور**
کائنات و ملاقات هر دو با یکدیگر چون خبر بهجت اثر فتح و ظفر آن فخر البشر رسید از این مژده که دیده بد چون گل چو خورشید
سر بر زد از کوهسار رسول خدا با صحابه کبار ز عزم سبیل از مدینه برون آمدند ز شادی چکیده گر چون آمدند معطر ز قرا سید چون شاه
دین بهاری عجب شد بروی زمین شمیم فرحدم شد ابنا بلند علم بودا ز ارض و سما جهان خرمی بود از انجم فرشت زمین
وضع این دیگر گرفت شکفته شده از نو دگر شد عذار نواهی بهار شد چمن مست نزار بر آمد ببر سوسن و خفته چمن یار یار از گل
نو دستنه بر مشک بوئیده خاک سخت بنفشه فرو رسی بر سبزه ریخت صبا برق از زردی گل گشود نسیم از رخ غنچه در اله
ز دود همه سو جان چمن حلوه پوش چه مبل شده مرغ عندلیب در خروش علم سروری بر لب بستان بزد لوا باس بر گلستان برزد

سزاد و لی

[illegible]

سزاد و لی

نه شمار زمین شد چنان با صفا ، فرش شد بر عرش و سما ، کواکب نثار ابحار آسمان شد ، فلک سیار انوار بر آراسته شد که رفت
خورشید حشمت شد بهر ، قران سکینه شد ایند مهر ، [illegible] نابان زر دانه شد ، بهم رفت کف لعل [illegible]
و دست از سر رشته حیرت چو بود ، از بس مژده زهره نوا ساز شد ، [illegible] پرواز شد ، ز شعشعه [illegible] روان شد
تاریخ [illegible] شد ، که از شوق [illegible] ، [illegible] لعل [illegible] ، [illegible] رسید [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] شوا ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] حضرت [illegible]
و لیستن ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] محمد ، [illegible]
خدا ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] سلطان [illegible] ، [illegible] مردم [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] شنیدم [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] **در بیان از فتح امیر [illegible]**
و تمام [illegible] بجهت [illegible] فتح [illegible] تمام عالم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نقص [illegible]

نور العافر

نور الغفار [illegible] و [illegible] رفته [illegible] بحکم [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] بوستان [illegible]
هوا [illegible] زمین و آسمان [illegible]
[illegible] **ولدان مخلدون** [illegible] **لا فيها غول ولا هم عنها**
ينزفون [illegible] **وحور عين كامثال اللؤلؤ المكنون** [illegible]
باكواب واباريق وكاس من معين [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] حضرت
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] **اتوكا عليها** [illegible]
طوقوا الطرق [illegible] اسرافیل و میکائیل [illegible]
[illegible] حضرت رب العالمین [illegible]
[illegible] **فكان قاب قوسين او ادنى** [illegible] **ورفعناه مكانا عليا**
[illegible]
[illegible] **ولله خزائن السموات والارض** [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible] ،
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] یا اله العالمین ، وصلی الله علی محمد و آله الطیبین
الطاهرین وعترته المعصومین [illegible] **شعر** [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] ،
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible]

به محمد و آله اجمعین من الاولین و الآخرین آمین رب العالمین **شعشعهٔ نامه در منقبت امیر المؤمنین [illegible]**
و طلعهٔ ذره پرتو سوره بحکمت جبل همچون سیاق قطار بختیان بزیر رشته افلاک و قطار [illegible] مهار شتران
سموات [illegible] صبح [illegible] شغب اعیان و عنان جمل جمیل را
بدست فرقت ناطقه تسلیم نموده [illegible] تقریر را کشف شخص الکلم عطا فرموده اسامی
سامی [illegible] و تلقی آدم من ربه کلمات
برکت [illegible] انی اعلم ما لا تعلمون [illegible] حضرت ابو البشر را [illegible]
درخشان [illegible] خورشید [illegible] آن اسما و [illegible]
[illegible] و لله الاسماء الحسنی [illegible] حقیقت [illegible]
الاسما تنزل من السماء [illegible] من اوتی الحکمة
و فصل الخطاب [illegible] و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا [illegible]
[illegible] ان الله یبشرک
بکلمة منه اسمه المسیح عیسی بن مریم [illegible]
[illegible]
[illegible] مقام تنزیه و تقدیس است
[illegible] حقیقت آدمیت
[illegible]
[illegible] و ما منا الا له مقام معلوم [illegible] و کل شیء خلقناه بقدر [illegible]
[illegible]
[illegible] مجامع
الکلم [illegible] که مثل علی ابن ابی طالب فیکم مثل قل هو الله

احد فی القرآن

احد فی القرآن [illegible] مثل علی بن ابی طالب فی هذه الامة مثل عیسی بن مریم فی بنی
اسرائیل [illegible]
[illegible] یلبسون من سندس و استبرق متقابلین [illegible]
[illegible] لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط [illegible]
[illegible] فرش بطائنها من استبرق [illegible] انطلقوا الی ظل ذی ثلث
شعب لا ظلیل و لا یغنی من اللهب انها ترمی بشرر کالقصر کانه جمالت صفر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] احب الذی من مات من اهل مودة تلقاه بالبشری لدی الموت یضحک و من مات
یهوی غیره من عدوه فلیس له الا النار مسلک ابا حسن افدیک نفسی و اسرتی و مالی
و ما اصبحت فی الارض ملک ابا حسن انی بفضلک عارف و انی بحبل من هواک لمتمسک و انت
وصی المصطفی و ابن عمه و انا نعادی مبغضیک و نترک موالیک ناج مؤمن بین الهدی و
قالیک معروف الضلالة مشرک و لاح لحانی فی علی و حزبه فقلت لحاک الله انک اعفک [illegible]
[illegible] کتاب امالی شیخ الطائفه [illegible] ابو جعفر الطوسی طیب الله روحه القدوسی [illegible] حضرت امام محمد باقر
روایت کرده فرموده ما ثبت الله حب علی ابن ابی طالب ع فی قلب [illegible] فزلت له قدم الا ثبتت له قدم اخری [illegible]
[illegible] ابو عمرو کشی [illegible]
[illegible] سید اسمعیل جلیل القدر حمیری [illegible]
[illegible] رحمه الله [illegible]
[illegible] رحمه الله و ما ذلک علی الله ان یغفر

لمحبت علی [illegible] در فردوس الاخبار عن ابن عباس قال قال رسول الله [illegible] لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابیطالب لما
خلق الله النار **مرزا قوام** در سلک محبان [illegible] گرفتار آتش [illegible] رجب علی ابن ابیطالب [illegible]
[illegible] آتش [illegible] از [illegible] اقتدارات [illegible] مستقیم [illegible]
چنانچه در اخبار [illegible] حب علی لا تضر مع سیئة و بغض علی لا تنفع منه حسنة **رباعی** ان [illegible]
[illegible] اسرار [illegible] عصیان [illegible]
[illegible] علی ممسوس فی ذات الله [illegible] الذوات و
الصفات و الاعراض [illegible] الروح [illegible] العقل القدسی
[illegible] الذات القدسیة [illegible] القدم و الحدوث [illegible] در خطبة البیان و [illegible]
از آن [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] و تطین
و [illegible] السلام [illegible]
[illegible]
در صفت تعریف القلم [illegible] طاوس
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] کل شیء هالک الا وجهه [illegible]

بکار او

رباعی از میرزا قوام

تخلص مؤلف

در تعریف قلم از مؤلف

[illegible]
[illegible] لا تنفق الا و قد تثلثت [illegible] عثمان بن عفان
[illegible] کل شیء یرجع الی اصله
[illegible]
[illegible]
[illegible] یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دعونی والتمسوا غیری فانا مستقبلون
امرا له وجوه و الوان لا تقوم له القلوب و لا تثبت له العقول [illegible] انا لکم وزیرا خیر لکم منی امیرا
[illegible]
[illegible] فانما ینکث علی نفسه [illegible]
[illegible] **جلوس شاه ولایت در مرتبه ثانیه**
نجف خلافت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] فاذا نقر في الناقور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شرار ولد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ملك في الملك باخير البقايا سليمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] انا جعلناك خليفة

في الارض [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حسام الملك للتوحيد والعدل

ناصر وصحاب للتعطيل والحشو [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بالبيعة [illegible] هذا الامر [illegible]

[illegible]

و ... [illegible] که گذشته

[illegible] ... اذا فخر بایعنا علیا فحسبنا ابو حسن مما نخاف من الفتن ووجدناه

اولی الناس بالناس انه اطب قریش بالکتاب والسنن ... عطیة بن طلحه ... [illegible] ... وایت

علیا خیر من وطی الحصا واکرم خلق الله من بعد احمد وصی رسول المرتضی وابن عمه وفارسه

المشهور فی کل مشهد تخیره الرحمن من خیر اسرة لاطهر مولود واطیب مولد اذا فخر بایعنا علیا

فحسبنا بیعته لعبد التقی محمد [illegible]

واغوای معویه و عمرو عاص و طلحه و زبیر ... فردای آن روز که سلطان ... [illegible]

[illegible] ... یولج النهار فی اللیل ... [illegible]

[illegible] ... فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار مبصرة ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... للمتلی ... [illegible] ... آفتاب اوج ...

[illegible]

[illegible] ... ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم ... [illegible]

[illegible]

تحصیل ... [illegible] ... تراقد بمقبل ... [illegible]

[illegible]

تمثیل ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... اطفال ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

مصرع [illegible]

[illegible] ... مثنوی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... آیه ... الشجرة الملعونة ... تفسیر

[illegible] ... وجعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس

والشجرة الملعونة فی القرآن ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... الرؤیا جزء من سبعین جزء من النبوة ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... اهل البیت علیهم السلام ... [illegible]

بگوید که مقابل می‌باشد عدد ابن زبیر چهار ده است **شعر** اول معویه پسر هند بود و بعد از او یزید [illegible] و بعد از او معویه

پسر مروان و بعد از وی عبد الملک و ولید و سلیمان و پس عمر و بعد از وی یزید و هشام است و پس ولید و بعد از او یزید و ابراهیم باز مروان

بن محمد آنکس لقب حمار بود آخرین ایشان [illegible] و [illegible] غصب حق امیر المؤمنین ع و اولاد

معصومین از ایشان صادر شد شعری از اشعار [illegible] که از [illegible] بود مخصوص [illegible] از اشعار [illegible] ما ادری ما هیه

نار حامیه سوف تلقاهم یوم تقول لجهنم هل امتلأت وتقول هل من مزید [illegible] **شعر**

داستان [illegible] برادر [illegible] بر سر پسر [illegible] پسر او [illegible]

شخص [illegible] لعن الله زیادا و [illegible] آل زیاد و [illegible] این کلام صحت [illegible] عبد الحمید بن ابی الحدید

محمد بن ابی [illegible] قدس الله [illegible] در شرح نهج البلاغه [illegible] و اما اصحاب الجمل فهم عند

اصحابنا هالکون کلهم الا عائشة وطلحة والزبیر فانهم تابوا ولولا التوبة لحکم لهم بالنار واما

عسکر الشام بصفین فانهم هالکون کلهم عند اصحابنا لا یحکم لاحد منهم الا بالنار لاصرارهم

علی البغی واما الخوارج فانهم مرقوا عن الدین بالخبر النبوی المجمع علیه ولا یختلف اصحابنا

فی انهم من اهل النار [illegible] قدس الله [illegible]

[illegible] طلحه و زبیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اعطی کل شیء خلقه ثم هدی [illegible]

[illegible]

الجز

[illegible] ایشان [illegible] طلحه و زبیر [illegible]

[illegible] خواهش [illegible] حکومت کوفه [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] معویه [illegible]

آمدن طلحه و زبیر بخدمت شاه دین و خواهش حکومت بصره و کوفه نمودن [illegible] طلحه [illegible]

[illegible] کوفه [illegible] زبیر [illegible]

[illegible] طلحه و زبیر [illegible]

[illegible] ما عندک ینفد وما عند الله باق [illegible]

حضرت شاه ولایت [illegible]

[illegible]

[illegible] عثمان [illegible]

[illegible]

[illegible] حکومت [illegible]

[illegible]

[illegible] معویه [illegible]

[illegible] فرق مرادة الغزل [illegible]

[illegible]

واذا استوی الشیء [illegible]

[illegible] عثمان [illegible] طلحه [illegible] عایشه [illegible]

حضرت امیر [illegible]

[illegible] لوددت ان السماء انطبقت علی الارض ان تم هذا الامر [illegible]

انگه آسمان بر زمین منطبق گردد ... از آن منزل [illegible]

[illegible] اقتلوا نعثلا [illegible]

در آن مضمون [illegible] فمنك البداء و

منك الغير ومنك الرياح ومنك المطر وانت امرت بقتل الامام وقلت لنا انه قد كفر فهبنا

اطعناك في قتله وقاتله عندنا من امر ولم يسقط السقف من فوقنا ولم ينكسف شمسنا والقمر

[illegible]

[illegible]

آمدن عایشه بنزد ام سلمه و ترغیب نمودن او را بجنگ بصره [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وكلمة الله هي العليا [illegible]

[illegible]

[illegible] شعر [illegible]

[illegible] وقرن في بيوتكن ولا تبرجن تبرج الجاهلية

الاولى [illegible] ومن يات منكن بفاحشة مبينة يضاعف

لها العذاب [illegible]

منکوه

عواقبه فربما صحة الاجسام بالعلل ور [illegible] که عتاب [illegible] اگر [illegible]
منقطع [illegible] قل الحق وان کان مرا [illegible] وان قال الدین قول
النصیح قبول فان معادن الکلام فضول [illegible] نا مفهوم شعر [illegible]
[illegible] خبر دادن ام المسلمه [illegible] از شنیع [illegible] در باب جنگ جمل [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] الطغیان [illegible]
[illegible] والله لا یذهب اللیالی والایام حتی یتنابح
کلاب ماء العراق یقال له الحوءب امرأة من نسائی فی فئة باغیة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] والله لا یحب الفساد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شعر [illegible]
والله یعلم المفسد من المصلح [illegible] والله علیم بذات الصدور [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] الذین ینقضون عهد الله من بعد

میثاقه

میثاقه ویقطعون ما امر الله به ان یوصل ویفسدون فی الارض [illegible] براءة
من الله ورسوله [illegible]
[illegible]
[illegible] ایضا
بیان کردن ام المسلمه خبر دیگر را [illegible]
[illegible]
سبحان الذی اسری بعبده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ایضا کلام عاقلانه آوردن ام المسلمه حدیث دیگر را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انک میت وانهم میتون [illegible] فلو کانت
للدنیا ابقا لساکن لکان رسول الله فیها مخلدا وما احد یبقی من الموت سالما فان المنایا قد
اصابت [illegible]
[illegible]

زوج نجیبین خلیفه و جانشین خود [illegible] ... وما ینطق عن

الهوی در جواب [illegible] وما خلفتی فیکم الا کخاصف النعل [illegible]

[illegible]

[illegible] یوم لا ینفع مال ولا بنون [illegible]

[illegible]

[illegible] لیت شعری اینکن صاحبة الجمل الادبب التی تنبحها کلاب الحوئب فیقتل عن

یمینها وعن یسارها قتلی کثیرة [illegible] متواتر المعنی است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] یا ایها الملأ افتونی فی امری ما

کنت قاطعة امرا حتی تشهدون [illegible]

[illegible] نحن اولوا قوة واولوا بأس شدید والامر الیک فانظری ماذا تأمرین

[illegible] فلنأتینهم بجنود لا قبل لهم بها ولنخرجنهم منها

اذلة وهم صاغرون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شعر از مولانا

[illegible]

نکوی

نکوی شترها بنده بر زنگ [illegible] کرکر بسته [illegible] پیشه اشتران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از زمین تا سما [illegible] بر شیوع مقال کس [illegible] عده [illegible] بر قول [illegible] بر شیوع [illegible] مقال کس زبان [illegible]

[illegible] که جواب [illegible] بعد از آن **ورود عایشه با سپاه به بصره و حکایت با عثمان بن حنیف**

عایشه با سپاه [illegible] عداوت [illegible] قطع مراحل و طی منازل [illegible] کرده [illegible] بوده

[illegible] ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى

ابصارهم غشاوة [illegible] بصره [illegible] عثمان بن حنیف [illegible]

[illegible] بصره [illegible] عثمان بن حنیف [illegible]

[illegible] حلیة الرجال اللحیة [illegible]

[illegible] الا ان فی شعر اللحیة زینة الفتی [illegible] ولباس التقوی

[illegible] سلطان [illegible] عثمان بن حنیف [illegible]

[illegible] **مکتوب حضرت ام سلمه**

رضی الله عنها و جواب دادن ام المؤمنین عایشه [illegible] ام سلمه رضی الله عنها [illegible]

[illegible] کرامت کرده

[illegible] یخادعون الله ورسوله والذین آمنوا وما یخدعون

الا انفسهم وما یشعرون [illegible]

[illegible] **شعر** [illegible]

[illegible] حضرت خیر المرسلین [illegible]

[illegible] واذکرن ما یتلی فی بیوتکن من

آیات الله والحکمة [illegible] کلام

[illegible] ومن یقنت منکن لله ورسوله وتعمل صالحا نؤتها اجرها مرتین واعتدنا لها

رزقا کریما [illegible] حضرت رسول [illegible]

قوم ازدم

[illegible] امام [illegible] عباس [illegible]

حضرت امیر [illegible] خطبه [illegible] بیعت [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible]

[illegible]

[illegible] **توقف امام ابرار در منزل ذی قار و فرستادن حضرت امام حسن ع و عمار به کوفه**

[illegible] گلستان ولایت [illegible]

[illegible] امام حسن [illegible] قیس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قتل عثمان [illegible]

[illegible] قیس بن سعد [illegible]

[illegible] فکان قسمنا علی و

ابنا ما النبی محمد وقلنا له اهلا وسهلا ومرحبا نقبل یده من هوی ونودد [illegible]

[illegible] جزی الله اهل الکوفة الیوم نصرة اجابوا

ولم یأتوا لخذلان من قضی [illegible]

[illegible]

[illegible] یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل ولا تقتلوا انفسکم ان الله کان

بکم رحیما ومن یقتل مؤمنا متعمدا [illegible]

[illegible] ان یقتلوا او یصلبوا او ینفوا

من الارض [illegible] وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما [illegible]

از نیام بروی امام عصر بن ارطاة کشیده [illegible] خود داشت و [illegible] ولایت [illegible] سلطان شد و دست [illegible] و رکابیه

چنان که فرمان بازتمام ارد و طرف قلب [illegible] و دشمان گروهی [illegible] بحثیش بن سعد وقار [illegible] راجعت نموده مراتب را

در حضور [illegible] نموده و سابق [illegible] عرضه کرده شد که حضرت امیر قعقاع بن عمرو را [illegible] السفارت والمجلی بجهت تمهید اساس مصالحه کتاب

عایشه روانه ساخت ارباب اخبار [illegible] چنین [illegible] اند که قعقاع بن عمرو در منزل ذیقار از خدمت امام بزرگوار

مرخص شده روانه بصره گردید بعد از قطع راه بنزد عایشه شتافته بتبلیغ رسالت پرداخت **گفتگوی قعقاع بن عمرو با عایشه و**

[illegible] طلحه و زبیر [illegible] بگفت عایشه از غیظ و خشم ؛ که از حق بپوشیده ام [illegible] چشم ؛ علی از چه رو قتل عثمان نمود ؛ بغیر از

[illegible] نکرده است سود ؛ چنین گفت قعقاع صاحب وفا ؛ که ای [illegible] اهل صفا ؛ [illegible] بعید ؛ [illegible] گشته

روی خطاب [illegible] ؛ بر آنکس که در بسته بر روی [illegible] ؛ شنیدم که مردم کند [illegible] ؛ هر کار باید که جستجو ؛ نه آنکه [illegible] گفتگو ؛ چه [illegible] سخن گفت

[illegible] ؛ [illegible] اساس [illegible] ؛ ستون [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] شتاب زده

تا قتل عثمان [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ ستیزه [illegible] سخن ؛ که [illegible] کنند [illegible]

در حقیقت فتنه [illegible] ؛ که [illegible] ؛ پس [illegible] برآورد ؛ همان اصل [illegible] آورد ؛ بقول طلب کن تو

اصل خبر ؛ که تا اصل [illegible] ؛ همین [illegible] اصل [illegible] ؛ همین [illegible] افضل [illegible] دولت ؛ زبیر است و طلحه وزیران تو ؛ [illegible]

لشکر امیران تو ؛ که در قتل عثمان [illegible] ؛ [illegible] ؛ چه [illegible] ؛ [illegible] شدند ؛ دگر [illegible]

قاتل برادر ترا ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ که [illegible] ؛ [illegible] ازین [illegible]

[illegible] ؛ [illegible] عسکر [illegible] ؛ عایشه [illegible] از امیران خود [illegible] تحقیق کردند قعقاع چون دید که

هر یک از آن قوم بمقتضای نطق بالحق عن غفلة اقرار [illegible] نمود [illegible] در گفت قعقاع و عایشه [illegible]

چه [illegible] ای مردمان ؛ که [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] بر [illegible] آن

[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ باز آن [illegible] قعقاع بن عمرو

گفت ای عایشه اگر [illegible] نظر [illegible]

مذهب حق سید المرسلین است [illegible] الصلح بین الناس خیر من عامة الصلوة والصیام [illegible]

مسوّتش

شعر از مولف

شعر از مولف

۱۳۰

[illegible]

مسوّتش و [illegible] فاصلحوا بین اخویکم در صحن خاطرش [illegible] هر [illegible] در صدد [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] مخمر [illegible] خاطر [illegible] اهل اسلام [illegible] گستر [illegible]

[illegible]

[illegible] ؛ [illegible]

فرق افلاک ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]

[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ستاره [illegible] اندر

[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]

عایشه [illegible] قتل [illegible] قعقاع [illegible] چنین [illegible]

[illegible] قعقاع [illegible] حضرت امیر [illegible] **[illegible]**

عایشه [illegible] حضرت [illegible] [illegible] از جمله [illegible] مرقوم [illegible]

[illegible] حضرت امیر المؤمنین علیه التحیة والتکریم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] انما لا [illegible] تقدم [illegible]

این مکتوب [illegible]

[illegible]

و چون جمل [illegible] ... ما الخبر ما الخبر علی و سعد کالفرس

الاشقر ان تقدم عقر و ان تأخر نحر [illegible]

[illegible] ... امامت ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... حضرت اسد الله الغالب علی بن ابی طالب گفت آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عندنا الرجال تجربة الرجال فما للنساء وما للشباب اما حسبنا ما اتى بابه لك الخير من هناك

ذاك الحجاب ويخرجها اليوم من بيتها تعرفها الذئب نبح الكلاب الى ان نالنا كتاب لما

مشوم فما فتح فذاك الكتاب [illegible] ... عایشه ... طلحه و زبیر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وعایشه

١٣٢

و عایشه نیز [illegible] ... طلحه و زبیر ... عثمان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... علی بن ابی طالب

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... علی بن ابی طالب ... [illegible]

[illegible] ... علی بن ابی طالب ... [illegible]

[illegible] ... طلحه و زبیر ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... عدی بن حاتم ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... امیر المؤمنین ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ز تا کس نمید؛ سیل و نیش کسی یاد کرده؛ که نه بر کی باشد آن کی؛ همه جسد تن به خویش آن کی؛ اتفاقات هیچ اوج در آمد؛ در غیبت هیچ به
هیچ در آمده؛ محزون درست حجیج کنند؛ مال و جان تن را حجیج کنند؛ منحزم آن زمان که دوند؛ متفق عسکر جان کردند؛ ذات
تو مطلع بهر جانیست؛ که مرا جان ز غیر تو جانیست؛ علیه بار خود زیر بودم؛ که دو بیعت من مجمع عام؛ گفت بیعت نمود گشته
کم فتنه نگار و کین کشتند؛ فتنه در اهل دین از ایشان بشد؛ کارها میان ایشان بشد؛ از برای اسوه جاندیدم؛ به هر زکن
روانه سوی عدم؛ چون حضرت امیر از خطبه و مناجات فراغت یافت عنان توجه بجانب [illegible] معطوف فرمود [illegible]
و زره و کلاه [illegible] و سلاح مستعد بود [illegible] سلاح آمده و خود سوار [illegible] دلدل آورده روی [illegible] بمیدان [illegible]
طلحه و زبیر را طلبید و ایشان بعد از اطلاع [illegible] جواب [illegible] معلوم شده عرض آن [illegible]
بر در میدان آمده السلطان [illegible] دیگر [illegible] گشته [illegible]
عداوت اگر دوی قرابت [illegible] میل [illegible] نقض میثاق [illegible] آرام [illegible]
شخص [illegible] تسویلات شیطان و تسویفات نفسانیت طلبید [illegible]
زبیر گفت [illegible] عثمان [illegible] عثمان [illegible]
حمایت [illegible] عثمان [illegible]
مجدد [illegible] حضرت [illegible] سلطان [illegible]
مشرف [illegible] انوار [illegible]
حیاتک ولمن اشغل من المومنین [illegible] رسول [illegible]
درست [illegible] حضرت فرمود [illegible] زبیر گفت
چنین [illegible] حضرت امیر فرمود [illegible] حضرت [illegible] این سخن [illegible]
فرمود زبیر گفت [illegible] و در کتاب [illegible] الشیخ جلیل القدر طبرسی [illegible]
[illegible] حضرت امیر فرمود [illegible]
[illegible] فرمود اصحاب الجمل ملعونون علی لسان محمد وقد خاب من افتری زبیر گفت [illegible]

درگاه داری

درگاه داری [illegible] رضوان [illegible] سبحان و الطاف یزدان [illegible]
[illegible] حضرت امیر فرمود که ای طلحه و زبیر [illegible] من [illegible] شما از اهل [illegible] جنان [illegible]
[illegible] سعید بن عمرو [illegible]
و دین حضرت رسول رب العالمین استماع نموده بود که آنحضرت فرموده بوده [illegible] آنحضرت فرمود که ای زبیر
این روایت السعید بن عمرو بن نفیل در زمان خلافت عثمان احداث نموده [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] سعید و ابو عبیده و طلحه [illegible] و زبیر و عبد الرحمن [illegible] حضرت امیر فرمود [illegible] زبیر گفت [illegible]
[illegible] تلک عشرة کاملة حضرت امیر فرمود ای زبیر [illegible] جنان [illegible] رضوان [illegible]
من [illegible] الشیخ [illegible] العقران نقل فرموده که زبیر
[illegible] والله لا اقاتلنک [illegible] استماع این سخن [illegible]
[illegible] ان شاء الله العزیز [illegible]

آغاز جنگ حضرت امیر المومنین [illegible] التوفیق
[illegible] [illegible] جان [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] زمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] است و [illegible] که امیر لشکر [illegible] رایت نور [illegible] علم [illegible] آورده [illegible]

نشین [illegible] ایشان [illegible] ذوالفقار [illegible] تیغ [illegible]

بنام [illegible] فاطمه [illegible] روزگار [illegible]

جهان [illegible] آن

آفتاب اوج یقین و [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] حرب [illegible]

بکار [illegible] القضا و القدر [illegible] کمان [illegible]

سهم السعادة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فاصحاب الیمین ما اصحاب الیمین [illegible]

والاحباب [illegible]

[illegible] محمد بن ابی بکر [illegible]

[illegible] اذا اتاکم کریم قوم فاکرموه [illegible] عدی بن حاتم [illegible]

[illegible] ابوقتاده انصاری [illegible]

جیش الله حول لوائه لنصر [illegible]

[illegible]

[illegible] طلحه بن [illegible] زبیر

[illegible] وان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم

وطعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمة الکفر [illegible] ستقاتل بعدی

الناکثین والقاسطین والمارقین [illegible]

[illegible] ان الله یامرکم بالعدل والاحسان [illegible]

ای قوم [illegible] المؤتفکة

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الحباب [illegible] وان نکثوا ایمانهم [illegible] والذی فلق الحبة وبرء النسمة واصطفی

محمدا بالنبوة انکم لاصحاب هذه الآیة [illegible]

[illegible] حتی لا تکون فتنة ویکون الدین کله لله [illegible]

[illegible]

[illegible] اصحاب [illegible]

[illegible] فان قاتلوکم فاقتلوهم کذلک جزاء الکافرین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خود را بحضرت شاه دین و سلطان سریر تمکین رسانیده عرصه [illegible] ملازمت [illegible] افواج عدی بن حاتم الطائی
مقتول و مجروح [illegible] اهل شام زخمی [illegible] تمامی جمعیت [illegible] سرنگون [illegible] مردان [illegible] جانشان [illegible]
با سنجوان رسیده اگر [illegible] در گذرد [illegible] آغاز نماید [illegible] اعدای [illegible] ساحل نجات خواهد
گشت [illegible] قطرات امطار [illegible] دشمن [illegible] اعدای [illegible] اخلاص نشان خود را از [illegible] عقاب جلا
نوا [illegible] هر چند که صورت این احوال [illegible] انوار اسلام [illegible] مطلع [illegible] است شعر نظر
پاک تو در [illegible] • [illegible] • [illegible] فرصت از دست [illegible] خود را [illegible]
بهم [illegible] • از [illegible] • زنهار که [illegible] فرصت را • زیرا که [illegible] • [illegible] سازگر
چون خود را [illegible] حمله چون سیل [illegible] این [illegible] شکست [illegible] حضرت شاه دین او را [illegible]
ساخت در جنگ شدن مالک و رفتن بجنگ چون مالک [illegible] شجاعت [illegible] حمل نموده ماننده
برق خاطف و شهاب ثاقب [illegible] بمیدان [illegible] صاعقه [illegible] آتش [illegible] بجان [illegible] شعر تیزی
تیغش [illegible] آتش بین • [illegible] • [illegible]
و از حدت [illegible] نیزه [illegible] التهاب [illegible] راه [illegible] له حسام صقیل المتن جرده
کانه ملک فی کفه لهب هر که تیغ میزد [illegible] لحظه آتش [illegible] را بهم
شعر از مولف
میدوخت چون [illegible] بمیدان [illegible] مرد افکنی [illegible] مؤلفه
در آمد بمیدان [illegible] • [illegible] تیغ الماس [illegible] • [illegible] • زمین گشت [illegible] •
[illegible] • ز تیغ [illegible] • [illegible] • [illegible] •
بر روی آن • [illegible] بر آسمان • [illegible] • [illegible] • در آمد [illegible] شمشیر آواز
[illegible] • [illegible] • هر کس [illegible] تیغ کین • [illegible] بر زمین • [illegible]
شان • [illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible] هنگام
بکار [illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible] همیشه [illegible]

فرق

ز فرق تا کتفین • گفتی که [illegible] • [illegible] دستگیر • [illegible] میان [illegible] • [illegible] سینه •
ز آسیب [illegible] • فضای زمین گشت چون [illegible] • [illegible] • [illegible] سمند [illegible]
میدان [illegible] • رجزهای [illegible] بساخت • [illegible] مالک [illegible] نوجوان • [illegible] • چو [illegible] آمد روی
مالک [illegible] • [illegible] • عنان [illegible] • عنان [illegible] الفور [illegible] • عنان [illegible]
[illegible] • [illegible] گر آسمان • عنان [illegible] از عقب او • [illegible] • [illegible] تیغ تیز
[illegible] • قضا را که آن تیغ الماس گون • [illegible] گشت خون • [illegible] • [illegible]
کشیده • [illegible] • [illegible] زخم [illegible] • [illegible] تیغ کین • [illegible] زمین • [illegible]
[illegible] • عنان [illegible] مالک [illegible] کشید • [illegible] عنان [illegible] کشید • [illegible]
[illegible] آن [illegible] مالک [illegible] و مسالک [illegible] هر طرف [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] و در مقام [illegible] انتقام
از [illegible] مالک [illegible] یا مالک لیقض علینا ربک [illegible] قال
انکم ماکثون لقد جئناکم بالحق ولکن اکثرکم للحق کارهون [illegible]
[illegible] الاحزاب [illegible] مالک [illegible]
است [illegible] تیغ [illegible] جلال
[illegible] ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار
رسیده [illegible] و در آن [illegible] جنگ [illegible] بعد از آن [illegible]
و از [illegible] مالک [illegible] مومنین [illegible]
[illegible] آمدن دلیران شام بجدال مالک و [illegible] [illegible]
[illegible] یا معشر الناس علیکم امکم فانها صلوتکم وصومکم والحرمة العظمی التی
[illegible] لا تفضحوا الیوم [illegible] مالک [illegible] مقتول ساخت [illegible]

لشکر شامی شود و جوانان دو دسته جرأت کرده به میدان [illegible] فقد وقع الامر بما لم

نحاذر والنبل یأخذه وراء العسکر وامتلا فخذها المشمر [illegible] مالک [illegible]

جواب تکلم نمود اسمع ولا تعجل جواب الاشتر واقرب تلاق کاس موت احمر یلقیک ذکر الجمل

المشمر [illegible] عبدالله بن عمیر العنزی و عبدالرحمن بن [illegible] مالک

[illegible] نحن بنو الموت به غذینا

در خلال این احوال عبدالرحمن زبیر در میدان جولان [illegible] مالک

[illegible]

[illegible] اقتلونی و مالکا واقتلوا مالکا معی [illegible]

[illegible]

مقاتله عبدالله زبیر به حضرت امیر در میدان عبدالرحمن زبیر [illegible] میدان

[illegible] ذاك الذی یعرف حقا بالفتی ابا الحسن

لشکر [illegible] ذوالفقار [illegible]

[illegible] سیفنا الا الاله وحد سیف لدی الهیجاء [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کنت تبغی ان تری ابا الحسن فالیوم تلقاه ملیا فاعلمن ان سلطان [illegible] ولایت

[illegible] ذوالفقار [illegible]

[illegible]

بگوش آمده

بگوش آمده مانند برق در میان سحاب [illegible] نحن بنو ضبة اصحاب الجمل

والموت احلی عندنا من العسل ردوا علینا شیخنا ثم بجل از علیا نعد من شر البدل [illegible]

[illegible]

[illegible] عبدالله بن خلف خزاعی

[illegible]

رجز خوان [illegible] تلدن منی یا علی فترا فانی ان الیك شبرا بصارم فیفلك کاسمرا [illegible]

فی صدری علیك وترا [illegible] یا ذا الذی یطلب منی الوترا ان کنت تبغی ان

تزور القبرا حقا وتصلی بعد ذاك الجمرا فادن تجدنی اسدا هزبرا اسعطك الیوم ذعافا

صبرا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ذوالفقار [illegible]

[illegible]

[illegible] ذوالفقار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ذوالفقار [illegible] حمله [illegible]

[illegible] محمد بن حنفیه [illegible]

[illegible]

دشمن طلحه و زبیر و عبد الله بن زبیر و سایر بزرگان اصحاب جمل حازم شده ابن کوید و دست تطاول بکینه برد و آورده به تیر از انداب شکسته
از شرح ظلمات آن جوش خروش زمین و دریای زمین و جبل برسید مصداق القارعة ما القارعة بر منوعی رسیده و از فریاد دلیران
و مردم دلیر کران مضمون تکاد السموات یتفطرن و تنشق الارض وتخر الجبال هدّا در زمین و آسمان ظاهر
گردید شعر زمین رو به تنگ آمد از اسپ و سپاه چو ابر کوه بر آمد سیاه که باران آن کوه و دشت و تیر جهان شد که دار دریای قیر از رکاب
پولاد و در رکاب سیه گشت رخشان رخ آفتاب عرصه رزمگاه از ازدحام سپاه چون صحرای محشر تنگ بنه و جهت و میدان
خنجر از کثرت اسلحه چون دل بخیل تنگ گشت شعر روی زمین رکاب تنگ گشته از سلاح روی فلک نهان از زمین گشت
از غبار آن ابر یکی بالا شد و سوق از زمین معمود اسب در گرم بسیاران و سما الی السما چون بدوم گوئی آتش قیام و چون
سنگ که ماهی در میان مرغ مخالفان قیام نمودند حتی الحدید علیهم فکانه وهضان برق شعاع
شموس ومبدا ان زلزلة الساعة شيء عظيم زمین میدان از صولت مبارز مانند زمین نحول و دلیران قتال
در صحرا جدال چون پاره جبل و میان آتش می نمودند لولوه زمینی شد و دهانه دار مردی لبان جابر کار زار دکر بود رو بر جانفشان
مردی سرکش ان پرستان عدی بن حاتم روان کرده بتیر به هر بر کشته یکباره شیر شده رخ عار ... کفندی زیر
نیش خنجر بوار تمام سپاه ظفر از شعب به جانفشان مردان در رکاب جنگجوی کشته زان قوم رود بیرون از حساب
شمار و عدد ارباب سیر دامی اسب خبر از قوم جنگ شفیت می نموده اند که در حین التهاب نار و قت و اشتعال آتش جدال
طلحه و زبیر به کل ملاحظه شیر حضرت عزیز جلال والملک عقیبت کلالی دست ... بر ... نموده کرده معرکه کار زار ... ازعنود رکب
آثار ... آورده از انداز ... آثار ... ظفر شعار و جوی بار ... شوکت ... آثار ... حاجی ... کرشته وطلیعه سعادت
طالع ... چون طلیعه آفتاب نور افکن گردانیده ... حضرت ... زانکسته اند انگار از نهاد ایشان
بر آمده چون ... و دم زده بر خود طلبان و کلک ... غلطان ... گردیدند ... مبارز ... بدولت اندیشه ... اسیرالح
... عقبان ... آخر ... جمعی اسب ... اسب تازی ایشان در میدان ... مردان ... مقابلان
از ... که کمان ... حمله ... باهجوم ... از غالب ... اسب مرغ ... جوقی از
... زمین ... تیر ... شعر آن ... در ... نیزه ... مشتبه ... بالا رفته ... شیر

لشکر بار بر علی و مومنین علی مقدار کرده به منزل میدان جهان رسید و فضای هوا چون شب محاق تیره و تار گردید و لیران
نقاب ضباب بر رخسار آفتاب عالمتاب کشیده و رخسار عذار روزگار را برقع تاریک ... بستند و عقد
السماء الفقع حتی کانه دخان و اطراف الرماح شرار فیه شعر ... زمین ... شد
آسمان گشت ... دلیران ... آفتاب ... بسیل ... دلیران ...
... از میان صف ... لشکر ... در ... صفوف ... شیر ... ایستادند ... کشتن ... جماعت
و اصطبار و قدم ... قرار چون ... سیف ... جلمه ... از رعب ... دلیران اسلام ... آتش ... جمل
... احوال ... گردید ... آن ... اخبار ...
صفوان ... قتل ... طلحه ... الطلحه ... حضرت امیر ...
الموعظه ... قتل ... شب ... سلطان ... جمل ... الفاتح ... ساعت ... سابق
... شد ... ازدحام ... اصحاب جمل ... بعضی ... زبیر ... مشغول
فرصت ... در جنگ ... مقتول بود تحریص عایشه اصحاب جمل را بر قتال و استرابی مردانی او
عایشه ترغیب و تحریص عساکر خود بجدال اشتغال نمود و گفت ایها الناس علیکم بالصبر فانما یصبر الاحرار
... احوال ... در جواب عایشه ... ندا ... یا امنا اعق امر نعلم و الام تعذو اولدها
و ترجم اما ... شجاع بکلم و یختلی هامته و المعصم رباعی ... بن ... کوفی از سوز
دل آسمین که ماعاق ... دیده ایم ... نامه ... کشته ... از کوفیان ... جهان ...
بهانه دولت ... تنک است ... دوره ... اگر
اهل ... خویش ... ظلم ... در وقت ... توئی ... وفا ... ما در
... بخشد ... تو ... زنی ... تو محل ... جنا
... لفقار ... شاید ... ازین ... که ناکام ... ازین جهان ... دو ... ز سوز دل چنین خطاب ...
محرر شد قلت لها وهی علی مهوات ان لنا سواء انتهات فی مسجد الرسول ناویات ...

سخن آمدی اجابت منازعه زده و از دهنه ابواب فرار اعلام جاری کرده و در کتاب کتب آثار [illegible] صبر و قرار استوار داشته و همت
بر محافظت محمل او گماشته بوده مقرر کرد که بمقصد لشکر او در زند و سر در سینه خود را سهام بلا سازند و تیغ یکجهت شده بر امامت [illegible]
دلیران پرخاشجوی از هر سمت و هر کوی حمله ور گردیده آن مورهای آهنین پوش مانند عنکبوتش آمده لمعان سیف و سنان
در میان غبار چون شرارهای [illegible] در شب [illegible] مؤمنین چون [illegible] از [illegible] سلسبیل [illegible] ترک آن
قرار مضطرب گردیده پای ثبات و قرار شکستن و [illegible] معاودت [illegible]
[illegible] طره [illegible] اضطرام شعله غضب [illegible] تا [illegible] آتش فتنه
و صدای [illegible] افزودند [illegible] زمین [illegible] رسته گل [illegible] شده [illegible] جمعیت
را بر متفرق ساخته مستحفظین عایشه بر او حمله آن [illegible] دست [illegible] بر [illegible] زمین
[illegible] عایشه [illegible] قیام [illegible] قدم [illegible] صف [illegible] در دوز
از [illegible] از [illegible] ایشان [illegible] شاه [illegible]
مالک [illegible] اعدا [illegible] اعدا [illegible] و تهور
شهزاده والاتبار محمد بن حنفیه و الاشعث [illegible] آن [illegible] از دلیران [illegible] روان
[illegible] محاربت شهزاده والاتبار محمد حنفیه و مالک اشتر با مستحفظین عایشه [illegible] عایشه [illegible] شمشیر ابدار
صاعقه [illegible] سهم [illegible] تیر [illegible] عرق [illegible]
[illegible] چون [illegible] شده [illegible] تیغ
[illegible] حضرت امیرالمؤمنین [illegible]
مستحفظین [illegible] عایشه [illegible] عسکر [illegible] جوان
[illegible] در عرصه میدان [illegible] شیطان لعین
[illegible] عمرو بن عبدالله [illegible]
[illegible] زمین [illegible]

حضرت امیر

حضرت امیر [illegible] شیطان [illegible] قطع کردند [illegible]
[illegible] عایشه [illegible] گفت یا ابا الحسن قد ملکت فاسجح یعنی
[illegible] حضرت [illegible] محمد بن ابی بکر [illegible] احوال خواهر خود [illegible]
محمد بن ابی بکر [illegible] عایشه [illegible]
[illegible] یوم لا ینفع مال و لا بنون [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] محمد [illegible] عبدالله بن جعفر [illegible]
فرمودن [illegible] بن عباس [illegible] القصه عایشه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] امام حسن و امام حسین علیهما السلام [illegible]
[illegible] عایشه [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] حضرت حسنین علیهما السلام [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] عایشه [illegible] حضرت امیر [illegible]
حضرت امیرالمؤمنین محمد بن ابی بکر [illegible] عایشه [illegible]
[illegible] محمد بن ابی بکر [illegible] عایشه [illegible]
[illegible]
[illegible] عایشه [illegible]
[illegible] تواریخ [illegible]
اختلاف [illegible] عایشه [illegible]

از مولای مومنان را طایفه هشت هزار نفر و خرقرار داده هزار نفر قریه خاصه حضرت شان بوده از تمامی اصل متفق علیه ارباب
اخبار است که در آن روز از سپاه شقاوت پناه چهل و شش هزار و هشتصد و نود مرد به حکم شمشیر حضرت امیر و تیغ دیگر
اشتر و سایر بزرگان لشکر نصرت اثر مقتول گردیدند و از اصحاب اطیاب عساکر انجناب کم هزار و هفتاد نفر بدرجه
اعلی ورتبه کلاغرهی بمضمون صدق مشحون ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء
عند ربهم یرزقون فائز و بمرتبه بشارت فائض گردیدند اولئک علیهم صلوات من ربهم
ورحمة واولئک هم المهتدون

شعشعه تاسعه در جنگ حضرت امیر المؤمنین با معویه و سایر قاسطین موسوم بغزوه صفین

بسم الله الرحمن الرحیم

واقفان اسرار الهی و دانایان حقایق اشیا کماهی که در مرایای انفس و قسطاس صور حقایق مرتسم بود و ملکه از اصار
بخشش ربمن و قوه و طبع نقاد آنها دقایق امور مخفیه بهم رسانیده و هموار و در عرصات کارخانه کلمات قرآنیه غاره و در اوراق
سموات کتب انفسیه طایر و در دوران آیات بینات آفاقیه سایر چنین بمرتطبیق انفس و آفاق ترتیب
صحایف و اوراق کرده اند که حضرت رب الارباب در ترتیب علل و اسباب عالم غیب و شهادت را با یکدیگر منطبق فرموده
و مظاهر ملکوت را موافق هم خلق نموده و هریک را مماثلت و موافقت و مطابقت عالم انفس و آفاق بمصداق صدق
سیاق سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق محقق و صور حقایق
اشیاء با تماثیل شواهد روحانی متکافو و موافق میباشند چنانکه در کلمات اعجاز آیات قرآنیه که بمضمون صدق مقرون لا
یاتوا بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا اتکه واقع است که درین مقام گفته اند کلمه طیبه مثل
الله است که با کلمه مرتبه نیز در کتب آفاقیه منطبق و همچنین با کلمه ضیبه جاجعه و لایت در آیات انفسیه منطبق
گردیده اند چنانچه ظاهر است که کتاب کبیر آفاقی و مصحف عظیم ربانی یعنی عالم کبیر مانند عبارات مرادفت آیات قرآنیه
مشتمل بر حروف و کلمات و آیات است چنانکه قرآن عظیم و فرقان کریم مفردات حروف میباشد و در این مصحف

آفاقی مفردات بمنزله قایم مقام و نازل منزله مفردات قرآن است و همچنین بمعنی بین اعجاز آیین کلام الهی مشحون مرکبات
درین مصحف کبیر بمنزله الیه از انجمله عیان است و در کتب اربعه کلمات و فصاحت آیات و آیات بلاغت سمات
مندرج گردیده و درین نسخه کبری آفاقیه کلمات ارضین و سموات و اجناس موجودات در مقابل آیات آفاقی است و ازینجا است
که از شرق وجود و رسیده و در علم انفسی غرض از حروف مفردات و مرکبات بسایط اجسام است و مقدار کلمات
مرکبات ابدان عباد و منظور از آیات کلیات مشخصات این نسخه جامعه عالم ایجاد است که منقبه ظهور رسیده چه قاری قرآن
انفسی بمضمون صدق مشحون من عرف نفسه فقد عرف ربه قاری کتب حضرت بوده از این معنی جناب حیث ان
الله خلق آدم علی صورته و خبر صحت اثر رأیت ربی لیلة المعراج فی احسن صورة از حجب
روحانیه نموده اند و نظر ظاهربینان عالم سفلی که از حقایق عوالم لاهوتیه بیخبر افتاده اند مرتبه آن احتجاب و ناسوتیه ساخته اند و تمامی همم
ایشان مقصور و مسطور این زور و جهان برقرار است که به تطبیق مشکل او منحصر و مبانی آن محو ساختمان نمودند چه آفتاب عالمتاب
اظهر موجودات و انور محسوسات اجلی جمیع مکونات است که عالم ظاهر از فروغ انوار او روشن و جهان محسوس از کلمات
شعاع او مانند گلشن است فرشته است که حضرت رسول مصطفی در عالم معنی و اکوان حقایق چون مهر سپهر ابهی و در نیل
و مانند تیر اعظم آسمانی و در اوج معانی است و همچنین مهتاب عالم افروز که تابش او از پرتو انوار شمس مانند نور است و در
فلک ضیا او درخشنده و فروزنده و منور و هویدا شده است ماه رخسار کثیر الانوار صیدر کرار در اسمان حقیقت و طالب ولایت مانند
ماه روشنی افروز و ظلمت زدا است چنانکه در تفسیر اعجاز تاثیر آنجا که ذکر والشمس وضحیها والقمر اذا تلیها بیان و در
مقرب حضرت نبوی تعبیر گردیده شعر نبی چون آفتاب آمد ولی ماه مقابل گردد ایشان الله اکبر والفصل رسیدن که حسن وصلش دیر
برهمن کرده چون از بشم مهر زرین قام نکار در مغرب نهان شده در میان کواکب که در استار خفا از نور مهر بخار متفرق و ملک منبعث
ایشان از اقصی و اطراف مشرق میباشد مرتب است شعاع وضو لوامع بر جبین خرامیده آفتاب جهانتاب از روی نیت او
ماه عالم افروز در طوی مسیری در دوهای برقی نامیه و همچنین اصحاب انجناب بعد از غروب آفتاب نبوت و افول مهر سپهر رسالت
و طلوع ماه عالم افروز و ولایت از شرق هدایت با از دایره سراط علی حق نمسکه برون و بمضمون اصحابی
کالنجوم مشغول گردیده تیغ لجاج و عناد افراشته و مخدوش از خط بیخبری اند ایشان ندم درین ارده آن ارده ان امیتیان

شب و روز است مهر و ماه تابان * چه بر چینه اساس روشنی مهر * نماید می‌شود شام سیه چهر * بجای مهر آید ماه روشن زمین
گرد دارا آن گل بچو گلشن * همه سرگرد و ضیا افروز دوران * کواکب می‌شود در چرخ رخشان * ز نور مهتاب روز تاب اندرین
کاخ * بروی عالم جلوه گستاخ * کند چرخ انجم خود نمایی * بر دم مستمند بر رخشانی * [illegible] ز انوار علوی کاهش گردید * لمعه
پرتوی از روی تابنده * سابقه گلگشت [illegible] از سواد [illegible] نگین [illegible] در غزوه جمل ثبت صحیفه اظهار نموده
انکار بعون عنایت حضرت پروردگار رقم میکرد که رسیده خنگ صفین با معاویه لعین [illegible] مطیعین [illegible] طالبان
اخبار حضرت یعسوب المؤمنین و مستغفران آثار جناب امام المتقین بر [illegible] در تعریف قلم بهار آرای گلهای فصاحت *

در تعریف قلم از مولف

چمن پیرای اشجار بلاغت * گرامی گوهر ارباب [illegible] * طراز دستگاه آفرینش * چه طوطی آن همای اوج دانش * چمن [illegible] خنگ
صفین [illegible] * هر یک از ثقات ثقات رواة [illegible] تصنیف [illegible] محبت آیات [illegible] نگاشته اند که چون
آن مهر آسمان [illegible] بعد از غزوه [illegible]
در [illegible] سنه ست و ثلثین من الهجرة النبویة [illegible] عنان عزیمت [illegible] معطوف ساخت
و بجهة اعلام [illegible] سعادت [illegible] عطارد مقام گردید
[illegible] مقاصد [illegible] حرکت فرموده [illegible]
[illegible] بگوش [illegible] منزل [illegible] سواران
دلیران [illegible] حیث کما التطامی الموج مضطرب بضیق عنه سهول الارض والاکم
[illegible] ترجم این مقال
شعر ای رحمت [illegible] * [illegible] * ای [illegible] رهنمای [illegible] * راه تو منهاج وفای [illegible] *
جاء البشیر مبشرا فقد وهمکم فملئت من قول البشیر فهدا والله لوقنع البشیر بمهجتی

شعر از مولف

لوهبته و ان [illegible] ذلک [illegible] * [illegible] صد [illegible] * [illegible] چون کوچان
لعین * [illegible] * [illegible] مخالف [illegible] محبت [illegible]
مخالف [illegible] * [illegible] * [illegible] فرزانه [illegible]

بر فرق گشته

بر فرق گشته و درون [illegible] که نا گه صدای جرس [illegible] صهیل فرسها [illegible] * چه [illegible] امیر تمام
سپاه * اعاظم و اشراف و جمیع طبقات و اصناف [illegible] قدم اخلاص [illegible] بطریق استقبال آن [illegible] حضرت [illegible]
نهاده و لوازم خضوع و مراسم خشوع بعمل آورده بعد از [illegible] دیده [illegible] نموده [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] حضرت [illegible] بجای [illegible] مبارکه [illegible]
[illegible] روز [illegible] نموده [illegible] گردید
اول قدم سعادت [illegible] مسجد اعظم [illegible] بالای منبر آمده خطبه [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible] وجوب متابعت اهل بیت [illegible]
در غزوه جمل عصیان [illegible] نموده [illegible] فرموده از منبر فرود
آمده [illegible] فرموده [illegible] نموده [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] مشغول ساخته چون [illegible] شد
حضرت [illegible] اسلام [illegible] فرموده جریر بن عبد الله
البجلی که حاکم عراق بود [illegible] حکومت عراق و اصفهان [illegible]
[illegible] اشعث بن قیس [illegible] حکومت [illegible]
بخراسان و [illegible] سیستان [illegible] بالک [illegible]
فرموده [illegible] سپهسالاری [illegible] نوبت بشام رسید [illegible]
معاویه [illegible] ابو سفیان بن حرب [illegible] اولیا [illegible]
[illegible] عثمان بن عفان [illegible] معاویه [illegible]
[illegible] عبد الله بن
عباس [illegible] ایالت شام و حکومت دمشق و سرداری اهل [illegible] عباس [illegible]
[illegible] * [illegible] فرو

ایمان باشی ؛ بکار مروت در کیش داد جانان مروت کوش ؛ حاصل آوردن هنرواری و آنسان باشی ؛ نهایت معویه چنین است
که حکومت شام در کمال استقلال قیام و اهل اسلام همه با وجوه و اعیان امکان طرح مرافقت و مصاحبت انداخته
و تمامی را مطیع امر و فرمان خود ساخته و بنی امیه جمیعاً با او متفق و در روزگار عثمان موافق چنانچه در این اوقات معویه را
از حکومت شام معزول سازند خون عثمان را بهانه ساخته شورش نماید و بنی امیه را بر خود جمع نموده رایت جدال بجانب چنانچه
صورت مداهنه و اهمالی در پیشگاه بارگاه امامت جلوه پذیر گردد که چندی ایالت آن ولایت را باو تفویض فرمایند
رؤس بنی امیه را متفرق ساخته هر یک را … بعد از آن امر معویه را با سهل وجهی تمام میتوان نمود و …
وجود آن مرد را از … بآسانی … فرمود با بن عباس جواب تو بعینه
همان جواب مغیرة بن شعبه است که … دین و دنیا بیکدیگر جمع نمیشود و رضای خالق باجابت رجای خلایق
میسر نمیگردد شعر کار ما از بهر رضای کسی نیست ؛ … هیچ آید ؛ … خالق بس ؛ … بس …
چه حکایت مغیره و بس … حضرت فرموده از … مفهوم میگردد نصحت علیاً فی ابن حرب نصیحة
فرد مما منی له الدهر ثانیه ولم یقبل النصح الذی جئته وکانت له تلک النصیحة کافیه
وقالوا له ما اخلص النصح کله فقلت له ان النصح غالیه الخصال … بود که ابن عباس
مطلب من رواج دین و متابعت حضرت سید المرسلین است … این شیوه اهل یقین نیست … الحکیم …
که … بود روا نبود ؛ … نبود ؛ … بود ؛ بس موافق … بود ؛ با ابن عباس … و
طغیان او از … در صورت مداهنه خلاف … از
الله است چنین کسی را چگونه والی شام سازم و آتش ظلم که بمسلمانان اندازم ؛ با ابن عباس از کیفیت سلوک قاطبه بنی امیه
واقف … ابن عباس … حضرت … گردید
ونمر روح افزای این کلام بلاغت انتظام بحکومت رسیده قال الله تعالی وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا
بینهما فان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله فان فاءت
فاصلحوا بینهما بالعدل واقسطوا ان الله یحب المقسطین میان من و معاویه بجز تیغ … نخواهد بود

چه او دست

چه او دست از حکومت شام نخواهد برداشت و … بیعت و اطاعت نخواهد کرد و من نیز … امیر
نخواهم نمود چه این ترتیب کرده عثمان و عادت بعد از آن نبوده یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید که کار … د
… والقبح من المهیمن القبائح چون … ابن عباس کلمات حقایق اساس
آن … استماع نمود زبان عذر خواهی گشود و عرض نمود که یا امیر المؤمنین آنچه از کلمات حقه … جاری
گردید تمام آن مطابق حقیقت … و موافق شریعت … از روز که … عالم وجود … بر روی
… لا نهایت …
… است … معویه …
… ؛ … ؛ … ؛ … ؛ …
… ؛ … ؛ … ؛ …
… از … و … خدمت … می …
… ؛ … ؛ … ؛ …
… ؛ … معویه و اصحاب بنی امیه … شعر … ؛ …
… ؛ … ؛ … ؛ … ؛ …
… ؛ … کسی … ؛ لعن الله یزید و علی آل یزید ؛ … حضرت شاه ولایت معویه را … شام …
نموده و … بعضی … شام …
دین و دولت … تا … و …
… ارکان حضرت جریر بن عبد الله البجلی … کتاب معویه … مامور …
… منشور رقم … بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد فان بیعتی …
بالمدینة وانت بالشام لانه بایعنی الذین بایعوا ابا بکر وعمر وعثمان علی ما بویعوا علیه
فلم یکن للشاهد ان یختار وللغائب ان یرد وانما الشوری للمهاجرین والانصار

[illegible] (margin note)

بیش از چه باری ز بعد رسول ٭ چنین ساخت رقوم زوج بتول ٭ که بعد از رسول خدای حمید ٭ بابت چنین رسم آمد پدید ٭ که
اجماع بهر خلافت کنند ٭ یکی را علم بر امامت کنند ٭ ز لستان یاران یک بی ٭ خوارن نماید بروبی ٭ یکی را نماید بر او پیش
شاه ٭ مطیعش رعایا بود تا بماه ٭ نشیند بر تخت پیغمبری ٭ ز اصحاب اطیاب دانشوری ٭ که باید بر وی امور عالم نظام ٭ دهد دین و
دنیا بهم انتظام ٭ بی عهد خود در قوم ساخت ٭ این رسم آیین برپا چنند ٭ ز هر کس بابت ز ایشان بسند قرار ٭ چه انصاف بس شد
صغار و کبار ٭ ز ارکان اصحاب و الاتبار ٭ وجوه عرب جمله مردان کار ٭ به بیعت تا پی گشته باشد شده ٭ بعهد سپیر خرام انشه
زا او دلا لازم که بیعت کنی ٭ بگرد نشستی به بیعت کنی ٭ گردن نهی رشته بندگی ٭ کنی ز خرقت برافکند ٭ مرده بودن
خدای بزرگ است ٭ سپس بر جان را الله ازو بزرگ است ٭ و گر زن عثمان طلب سکینی ٭ بنا شد من ارفاقیم ارشقی ٭ فراموش
کردی کرد ذوالفقار ٭ که باشد تیغی که کارزار ٭ هوای خلافت ز سرکن برون ٭ باین شغل بودی سزا چون تو دون ٭ شوری
نبودی تو در اصل چرا ٭ چه شد این زمان سکینی ادعا ٭ چندار باشد خلافت حلال ٭ نباشد تو در دم بدگال ٭ اگر عزم طاعت کنی
در ضمیر ٭ بده دست بیعت بدست جریر ٭ چون القصارت خذ الدین نفاق درد شفیه ثوره زار نفاق بابجن ابد جریر بن
عبد الله البجلی بعد از طی منازل و قطع مراحل بعظمت تمام و احتشام مالاکلام وارد شام گردیده فرمان قضا جریان را بان سیر راز
افق جیب خود برآورده فروغ داکفن آن طلعت آن شام نفاق گردیده و معاویه در ساعت که بعد از رحلت سنیه اصحاب اطیاب
از جناب رسالتمآب آن بود که اجماع نموده یکی از خلفای یاران آنحضرت را بر سریر خلافت متمکن گردانند بعد از کشتن
عثمان بن عفان ساکنین حرمین شریفین و قاطنین آن سرزمین متبرکین گردن از ربقه خلافت و رتق و فتق امامت مرتضی علی بن
ابیطالب و موقوف بر آن ایشان بود بیکبار پروانه صفت گرد آن شمع شبستان امامت و مصباح مشکوة کرامت جمع آمده دست
بیعت او را بوسیدند و جانشین حضرت رسالت پناه گشته موکده مولای مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات بود بدان
اسم سامی و نام نامی مشرف گردیده خلیفه الله الشر سینه سینه مولوی زبان پیغمبر با اعجاز نام خود دان بعد مولا
گفت هر کو را منم مولا و دوست ٭ ابن عم من علی مولای اوست ٭ کیست مولا آنکه آزادت کند ٭ بند رقیت ز پایت واکند
چون بآزادی نبوت هادیست ٭ مومنان را ز انبیا آزادیست ٭ ای گروه مومنان شادی کنید ٭ همچو سرو و سوسن
آزادی کنید ٭ لیک ... بیدم سنگ آب ٭ بزبان ... خطاب ٭ و مژده این خلافت ...

الا اطراف

الا اطراف و اکناف ... و صیت آنحضرت از اهل حجاز و یمن و مصر و بحرین و بلاد شرقیه تمام اصقاع و ارباع رسیده و از ولایات
بعیده بیعت نامها ... بتقیت ... کرده مگر اهل شام که در دایره اطاعت تو قدم ... و ... در این باب ...
... چند ... برگردانده ... این بیعت ... و ... بعدت ... دینداری
بیرون نهادن خارج از ... مستقیم ... بر نفاق ... نصایح ... ابواب موعظه
... ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم
غشاوة ... و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین اصل
معاویه بن ابی سفیان بن حرب که ... عثمان ...
... و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا
...
... اولئک کالانعام بل هم اضل ... اقوال صاحبان ...
... احوال صاحبان ...
...
... مولای مومنین ...
بیعت ... بعد از ... آنحضرت ... القصه ...
... مخالفت حضرت ...
... اذ تبرأ الذین اتبعوا من الذین اتبعوا
و راوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب ...
...
... این ... و کلا ...
...

که آفتاب اکمل می پوشانند فضایل آنجناب زیاده از صلابت با آنکه دفاتر اوصاف آنحضرت را سوختند و آتش عناد
بجانب مداحان او افروختند و در عوض آنها سخنان کذب و دروغ و ناسزا و اقوال بی فروغ در در ازاهل دوران اندوخته
شبهارا در جعل احادیث مخترعه روز رسانیدند و روزهارا در تزیین نوت کتاب خود شب کردانیدند هیچ روزانه را شب
ظلمانی انکاشته و قدم متابعت براه رضا و عتش نکذاشتند با این مقدمات اشعه فضایل که از آنحضرت علوی از اعشار
آن در صحایف لیل و نهار نمی تابید چنانچه آنجناب فرموده بلی والله لقد سمعوها ووعوها ولکنهم حلیت الدنیا
فی اعینهم وراقهم زبرجها فوالله ما زالت مدفوعا عن حقی مستاثرا علی منذ قبض الله
نبیه و در شعر آمده است ایکون الخلافة بالصحابة ولا یکون بالصحابة والقرابة شعر من کرم
فرسم آنکس زدود که نبیش همسفر از صعوه بود کین او از عداوت آبابست زانکه فرزند وارث بابابست آنکه اصل علی
نه یمی و فرع که نشین برحدیث صاحب شرع لحم و دم مشطعه کفته او را جز کنی جسم حنیف او را خود کرفتم که بالداری و جاه
لحم و دم کی بود به کفش وکلاه الفقه معویه بعد از فوت عثمان تا بانجا وان درهاء ارکب جنود بیابان و عساکر خلاف نشان
بود و زیاده بر یکصد و بیست هزار نفر از شامیان مجاهلان و سایر اهل بغی و طغیان و دشمنان خاندان فراهم نموده از شام
عازم عراق عرب کردید [illegible] و عاص اکر عصیان او عالکبر [illegible] و برات آن [illegible] چون قبیل حق سی کوشش [illegible]
است [illegible] اهل بغی نموده و در دوران سولای اورا [illegible] الاعور السلمی [illegible] اختلاف [illegible] بهجهزار نفر جرچی [illegible]
باین ترتیب حرکت نمود سفیان [illegible] السیراین [illegible] حکیم [illegible] رسانیدند آن سرور اهل کوفه را از [illegible]
مخبر ساخته تا می کردن بعزمان آنحضرت نهادند آنجناب [illegible] فرمود که سپاه آنحضرت پناه را [illegible] ساختند معقل بن قیس را
با سه هزار سوار بجانب موصل فرستاد و مقرر فرمود که در منزل رقه جسری بر فرات بسته منتظر طلوع کوکب رایات جلال و
سطوع نیر دولت و اقبال باشند [illegible] نود هزار نفر جنود مسعود داراد و وی همیون ظفر مقرون جمع کردیده سالک [illegible]
دین و مالک ممالک یقین یعنی مالک اشتر و الاکبر را سردار و الاجار ساخته زیاد بن النضر را با ساوی [illegible] هزار نفر سوار [illegible]
امارت طلیعه لشکر ظفر نشان نموده خود از عقب روانه شام کردید **رسیدن حضرت امیرالمومنین بابل زمین و امر فرمودن**
آنجناب بطلب ردد آفتاب خواص آن بحار رکات و باغبانان چمن اخبار روایات مستکفلان صوامع عبارات

میرزا این زلال روایات از شیعه است در مصنفات صحت آیات ... آنکه صاف مات محمد از ان زریب
با فته اند که ... متقول ... هزار ... بزرگاه ... درمیان ... مطلوب کل ...
علی بن ابیطالب علیه السلم نقل کرده اند که چون رایات جاه و جلال و اعلام ... آن ... رسول ... از
کوفه بجانب صفین ... بابل ... فرموده ... آنحضرت ... آغاز کرد و میر ...
ولایت مآب مقرر فرمود که جنود ظفر ورود تبعیت تمام از آن مقام کذر نمایند که ان بابل ارض قد خسف بها
تا آنکه خورشید عالم افروز در پرده مغرب نهان و آفتاب ... نظر اهل روزگار پنهان شد سلطان دین با شمع بزم یقین
یعنی مالک اشتر سعادت قرین ... عصر را ادا نموده بود ... جناب امیر مومنان ... اهل ...
عصر با مالک اشتر ... در ... فارسی ... زبان ... ساخته ... روشنی ...
عالم از افق مغرب ... فلک ... حضرت امیرالمومنین ... اصحاب ... سایر ...
فریضه عصر را ادا کرده ... آفتاب ... رجوع نمود و کان النبی مدینة العلم الذی حوت
الکمال وکنت افضل باب ردت علیک الشمس وهی فضیلة ظهرت فلم تستر بلف نقاب
شعر امام اوست که ... آفتاب ... غروب امام اوست که ... امام اوست ... قول رسول ... مستحق
امامت بود ... کلام امام اوست ... ردت الشمس بعدما
جازها الغرب فالحق وقت الصلوة جلیا این حدیث شریف در کتاب ... سطور است

طلعت ... سلطان ... و تعزیه داری ... و مقدمه ... ایران ... ادنام ... آثار ...

و در ... و کنجینه ... کتاب ... عبدالله بن عباس ... که
کفت من بودم ... امیرالمومنین ... صفین ... آب ...
آنجناب ... فرمود که ای ابن عباس ... امیرالمومنین ... ام ... آن
سرور ... که ... کربلاست ... این ... این ... این

رنگین چون نور دیده رسول خداست این زمینی است که سرو قامت جوانان اهل بیت را از پا در انداخته و این خاکیست که
گلبرگ رخ ریاض عترت احمد مختار را بگرد جفا آغشته سازند اینجاست که آب شاهی تیغ تیز خنجر از ولایت معروف
گردانند اینجاست که جسد انور جگرگوشهای زهرای ازهر را بکلاب سیاه نشانند اینجاست که آتش بیداد افروزند
اینجاست که سرادقات حرم سلطان رسالت را بسوزند این ارض نینوا است لیس له در روایت از جون اویست که صلاله
در روایت قعود مخضب النحر من ارض کربلا معرسهم منها لنبط فرات توفوا عطاشا بالفرات
ولیتنی توفیت منهم قبل حین وفات الی الله اشکو لوعة عن ذکرهم سقتنی بکاس الذل
والفرعات رباعی پس از گریه و ناله و آه و درد شاه شهیدان رخ خویش زرد فرمود که یا حسین در این واقعه سر خاک بر
بر زمین خواهد گذاشت که بدرجه شهادت خواهی رسید ابن عباس گوید که چون با امام عالیمقام اندوه تمام راه یافت از دل دیده
آمده در کنار آب فرات و منها سحاب الکبراء انهمع السجدات بحکم مولای حقیقی پرداخت شعر ایشانکه بمیدان طلب
تاختهاند سینه هدف تیر بلا ساختهاند هر لحظه هزار بار از ذوق و شوق در بوته عشق یار بگداختهاند چون از نماز و عبادت
معبود بی نیاز فراغت حاصل نمود بار سیلاب گریه از صفحه رخسار گلزار الانوار جاری فرمود و دیده گریه آلود بسوی حضرت
سید الشهدا امیر المؤمنین در آورد این مصیبت عظمی و محنت کبری بشارت میداد و مسیح نمود که این امر بعد از این بوقوع
خواهد آمد که سید و محمد تو کرمن در آن وقت تراد را در آنحضرت که خواهم دیده شعر جانا زغمت تو رنگ سر خواهم کرد از اطعمه خود نظر
خواهم کرد از هستی خود قطع نظر خواهم کرد آنکه تو سوی نیستی سفر خواهم کرد در این گفتگو بود سر بر زانوی غم نهاده و آب چشم را
بروی خود کشیده گفتگو در علا اعلا و عروج لعل بالا نمود فواید [illegible] حضرت سید الشهدا در عالم رؤیا
در آمد چو روشن کرج زخیمه روحانیان نثار ها زقدسند گذشت از نفوس و عقول ملک زعرش و زکرسی زفوق فلک
نور دیده چون راه آسمان حجابات دیده بروی عیان در افکنند چون پردهای صفات سوا بجز حق نبد مرآت ذات
معراج روحانی آن شاه دین ممثل بوی گشت عالم یقین بعز مود دیدم گردان چنانه زاوج فلک بزمین آمده درخشنده
تیغ دمهای سعید اینسان وضع کشته جن بدید درین دشت خون سوح ز زین کشته بود حسینم فتاده در روی خود صدا
مینمود آن مردمان که دیدم عیان کشته از آسمان که ای آل پیغمبر ابرار صبوری نماید تا روزگار کلید جنان از اهر شما

شعر از ...

نثار اکنند سرور اولیا

نثار اکنند سرور اولیا خبر داد بر من شه انبیا یعنی که من حضرت مصطفی که من خواهم آمد بدین سرزمین بهر قرب این فرقه
قاطعین بر آن بچه وتن زاولاد من زاعدا درین دشت خونین کفن بعز بود ختم رسل انجنان که گفته شد از هجر اشک چشمه
انجا عیان فتاده زآهوی مشک ختن بگویم بیاره زرنگ سخن بود همچنان زعفران زرد رنگ چنین گفت
آن شهر و زنجیب بروایت ابن عباس و اخبار که روشن بود و دیده اعتبار حب القرآن جناب امامت اساس
عبد الله بن عباس در آن صحرا التحقیق بوده چند بوته کهچو ناقه نشک چین عطرآگین بوده پیدا نمود شعر معطر چو عنبر در خشان
چو زر بنوداش قرین مجمره بر نزد حضرت ولایت پناه رسانیده دین فرمود که ای ابن عباس میشناسی اینها
ابن عباس عرض کرد که یا امام المتقین نمیدانم این حضرت فرمود که در روزی از روزها حضرت عیسی بن مریم علی نبینا
واله وعلیه السلام باین زمین گذر کرد و حواریین در خدمت آنحضرت در رکاب بوده عیسی علیه السلام ملاحظه فرمود که آهوی بسیار
درین دشت صحرا جمع گردیده بر سر نعلیقه نشسته اند و فوج فوج نشسته اند تمامی به ردو تابه و فغان از سوز دل خویش
گریه کنان که بر سر بیداد و بی زواری تمام نکاهبان جان گرو بیش الکلام از عیب من گه یکی سروری که بروی بود چشم
پیغمبری یکی دختر از وی بود یادگار و هر بر بری جشم والاتبار دو گوهر از آنها بباید بدست که در محو ایشان جهان
عاجز است یکی زانحسن نام و دیگر حسین به پیغمبر انه هر دو نور جبین یکی زان دو گوهر درین ارض یک زجور اعادی
در افتد بخاک نظر کرد عیسی در آن پهن دشت بهر جنگل آن غزالان بگشت به بوسید و پس گفت ای مخلصان
معطر بود این چنین از آن غزالان که هستند اینجا قرار بگو زنده زین سبزه و سبزه زار بگفت ای خداوند بالا و پست
زکو گشته بو چو در خبر است باینجا همین بوی این بلکان که هستند و صحی رسولیت چنان روایت نموده است ازی
چنین که چون ذکر کرد این شاه دین هم دست مبارک بالا نمود منقرض اعدا زبان را گشود جهان از کرم میکرد سلطان
دین که افتاد از هپشی بر زمین زکرمه نخوی شد آگاه که افتد بشورش میان سپاه سلطان همین بدست اعجاز
آیین قدری از آن انگلها را بر داشته باین عباس بشارت فرمود که تو نیز چند عددی از آنها را بر دار و در دستمال بش
در پیش که فرزندم حسین با در کربلا به درجه شهادت رسانند خون شده خواهد بود شعر چه بر کربلا رفت شاه شهید شد این امر
جانسوز آنجا پدید نظر چون نمودم بآن بلکان بوی کشته سرخ چو لعل عیان بدیدم آن سرور اولیا شهید

گشته بود کردیدا و دل مبارک حضرت از غصه تشنه بودن مجاهدان بدرد آمد و فرمود تحقیق که راهب خبر آب نزدیک اینجا را داند. **حکایت عطش سپاه شاه ولایت پناه و پیدا شدن چشمه آب و مسلمان شدن راهب بالهام**

بعضی از ثقات راویان اخبار چنین نقل کرده‌اند که چون مولای مومنان از کوفه حرکت فرمودند بموضع بلقع رسیدند و عطش بسپاه آن حضرت پناه روداده مرات از جهت داشت تشنه امامت بودند حضرت شاه ولایت پناه فوجی امر فرمود که در رکاب آن حضرت آب بوده سنگی که در آن حواله بود باشاره فرمودند که سنگ را حرکت دهند چون سنگ را حرکت دادند چشمه آب شیرین جاری شد

از بعضی سلسبیل خوشگوارتر و از کوثر و تسنیم بهتر و از یاقوت مصفاتر و از عسل شیرین تر و از یخ سردتر چه چشمه‌ای که ابر رحمت الهی بود تا بکوثر لبالب و شیرین راه ببود اَنْ فی کوثر تمام لشکر را سیراب و عطش خاطر آب زلال داب فرمودند باز سر چشمه بسته قدری راه طی فرمودند باز عطش بر سپاه غلبه نمود حضرت فرمود که آنکه همراه برده بودند طلبیده از رکبات ایشان مضمون

اذا اویتا الی الصخرة بسیار ایشان عرض نمودند که سیدنا چمعی از سواره و پیاده که جانب آب عازم گردیده بودند تفحص نمودند از آب اثری ندیدند و از آنجا بموقف حیرت فرو رفته و در گرداب تعجب مستغرق گشته جواب ندادند که از او واقف

چشمه حیوان از او پوشیده و مضمون لا ابرح حتی ابلغ مجمع البحرین هر یک بزبان جاری و روان و از تشنگی آب جون سیل شتافته بسینه رسانیدند از آن گذشت تردد بخاطر افتاده و از جاهای خشک عنده سراغ آب از آنکه باری نمودند تا اوراق چشمه آن طلب مستغرق بودند ناگاه دیری بنظر ایشان در آمد گفتند شاید که صاحب دیر از این آب خبر داشته باشد

چون خضر شرف مسجد خضرت مضمون فوجدا عبدا من عبادنا آتیناه رحمة من عندنا وعلمناه من لدنا علما نزد صاحب دیر رسیدند و جویای آب شدند دیده صاحب دیر گفت من از آن روزی که در این دیر آمده‌ام چشمه آبی در این حوالی ندیده‌ام و معاینه نکرده‌ام مگر آنکه چنین استماع نموده‌ام که چشمه آبی در این مکان بوده و بعد از آن دیر ساخته‌اند این آب بنا نموده ولیکن در کتب خود از آبا و اجداد خود دیده‌ام که آن حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام دیده‌ام که فرموده است بیرون نمی‌آورد این آب را مگر پیغمبری یا وصی پیغمبری اصحاب حکایت آب را مفصلا بخدمت آن معطر مومنان و امام ذوالالباب عرض راهب را نقل کردند و بجمله از آب اثری نجسته و مراجعت نموده حکایت را بعرض اقدس حضرت رسانیدند راهب نیز بنا بر شوق دانستن آن غیب از حضور ساطع النور حضرت گردیده حضرت فرمود مراد تو شمعون است راهب متعجب شده عرض کرد که حضرت

حضرت گرامی اسم اصلی من اوست و این میدان واحدی بر شیخ مطلع نیست و آنانکه از حضرت عیسی بن مریم علیه السلام بتو رسیده بفصاحت تمام فرموده بودند نظر کتب آثر را سانیدند بسم الله الرحمن الرحیم الذی قضی فیما قضی وسطر فیما کتب انه باعث فی الامیین رسولا منهم یعلمهم الکتاب والحکمة ویدلهم علی سبیل الله لا فظ ولا غلیظ ولا صخاب فی الاسواق ولا یجزی بالسیئة السیئة بل یعفو ویصفح امته الذین یحمدون الله علی کل نشز وفی کل صعود وهبوط تذل السنتهم بالتکبیر والتهلیل والتسبیح وینصره الله علی من ناواه فاذا توفاه الله اختلفت امته من بعده ثم اجتمعت فلبثت ما شاء الله ثم یمر رجل من امته بشاطی هذا الفرات یامر بالمعروف وینهی عن المنکر ویقضی بالحق ولا یرتشی فی الحکم الدنیا اهون علیه من الرماد فی یوم عصفت به الریح والموت اهون علیه من شرب الماء علی الظمآن یخاف الله فی السر وینصح له فی العلانیة لا یخاف فی الله لومة لائم فمن ادرک ذلک النبی من اهل هذه البلاد فآمن به کان ثوابه رضوانی والجنة ومن ادرک ذلک العبد الصالح فلینصره فان القتل معه شهادة حضرت امیر بعد از خواندن فرمود الحمد لله الذی لم اکن عنده منسیا الحمد لله ذکرنی عنده فی کتب الابرار راهب ملازمت آن حضرت اختیار نموده در رکاب آن حضرت ثابت قدم شده و از صدق نیت اسلام گردیده تا آنکه در غزوه صفین بدرجه شهادت رسید و از شربت و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون چشیده کتاب او همین از اصحاب چون آن راهب با این دولت سرافراز گشت بهشت مصدق ان الله اشتری من المومنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة گشت تا روز قیامت از حضرت ذوالجلال مغفرت از رسول فرمود هذا منا اهل البیت **صورت سگ بر آوردن امیر رب العالمین یکی از اهل بیت را و طعنه کنند آن لعین معویه و ملکه زدن**

در کتاب شارق الانوار مسطور است که در حین تجهیز لشکر ظفر اثر در حضور آن سرور بعضی خبر منافقی می‌نمودند یکی از آنها شروع بهرزه گویی نموده سخنان باطل و کلمات لغو لاطایل را بگوش رسانید و دشنام و عبارات نالایق بر زبان آورد غضب نمایان گشت آن سید عجم و عرب حرکت

شعر از مؤلف

آمده من برو اخسئوا یا کالب رخم که شد روی او کردار خشم و ابصورت بهمه سک گشتان لحظه او زبان را بر آورد آن

بشنوا تفرج کنان بر شد او سیب قوم عتاب و دروت که حضرت ممتوج کرده تقصیر او را العفو و اغماض مقرون ساخت

و نظر اشفاق با کمر که ادب انداخت و لب مبارک نمود حرکت داده الشخص بصورت اصلیه معاودت نمود

شعر از مؤلف

مخمس و درین چین شخصی ز اهل سپاه چنین کرد عرض شه دین پناه رسید مرا در رزم موجی زره زاعدای پیچیده سو

دسکر و کتاب بحث اسلوب ارشادی القلوب حدیثی مرغوب خبری مطلوب ثبت در دو یافته که محض انجلات

صحت آیت آنکه کرد عبارت شیوع معجزه کلب بعرض مالکان در بارقی مدار رسید که قومی از فرقه باغیه و برخی از خوارج طاغیه

و قومی از خود باغیه استکبرنا فی الهاویه منسب و دشکر که متعلق به دولت علیه و مملکت بهیه سلطان بن ابو شنوده

معجز امام کرده طفل صغیر و صفت آنست صغیره را به رجعت آیات رسانیده و بابی اطفای نیران عقب ایشان

که دیده با بالی ستم ستوران نموده اند بی از زال مجلس را کشتی تاب تقوان عرقه دریای حیرت و سفینه صبر و طاقت

بورطه حیرت فرو رفته بر ما بارها نمودارست و معروض صدر نشینان محفل امامت رسانید که تا کی حیات شکیبایی تو ثم

و تا چند جرعه آرام و سکون نوشیم حالی سخن و رکن است اقصی را پوست برکن بور سر و بعضی را کسی که این قدرت

قوت از بارگاه احدیت کرامت کرده باشند که ما استانه است کرفت نه بخیر بصورت سک بدر آریده لشکر

سو بر او چرا ستاین که رویه جبارت یا مقدارست نظم دمی کن چاره برون رأی بستین بزنا کرده روند سلطین

از سخنان پرسوز الشخص اخلاص کستر لسان معجز بیان السرور فروغ افکن الشمعی کرده که گلستیم بر شمیم کلام حضرت

کریم لیهلک من هلک عن بینة کجنت نور دیده و دیده افصاحت آفتاب لیقضی الله امرا

کان مفعولا شد سید مهر کاه کوکب انجمنی دوراسمان ضمیر طلوع نمایند در مقام تنبیه او برآیم همین جا شبیه او را

شعر از مؤلف

می نمایم رخم نظر نموده و بس کرده برادرانه روان گشت بای شتر سرفراز چه پنهان شد از دیده پای شه سرفت و

جا سو جا به نگاه چنین گفت آن سرور اتقیا که پور سفیان رساندم جمع یا چنانش بسینه زدم پای خویش که افتاد

از تخت آن ظلم کیش چو دولت ولایت رساندم با او بگیندم تمی دسته از ریش او به بینید این ریش آن ابتر

است تو سوی سک کرد که کمترست چو افتاده از تخت گفت کلب ترد تیغ آنکه سازم جان

گفته شمس سپهر

شعر از مؤلف

گفت که رحمت من دو شماتو بخیر چو که مهر سپهر سخا زکوش خویش را نرم آمد برون کشیدم بسوی خویش بار از او ببین از

چند دور این خبر بار سید که این ارزود دیگری جا به دو رکت ب اختصاص از زمره منیر فلک اخلاص امام مخالف و

موافق حضرت ابو عبد الله جعفر صادق به کرده است که بعضی از زنا بیابان طریق دین سوال از این امر از ابتای بس

از آن آفتاب سپهر یقین نموده الکنا لغم بود و تعجب این سماعیه هر گاه از برای آصف بن برخیا این امر مقدور

و میسور کرده که تخت بلقیس را کسب طرفه العین حاضر کردانند حضرت امیر مؤمنان که افضل او صیات و صحاب

محمدی که افضل انبیاست برای وصی او این امر مقدور نیست رقم شاهی که صد آصف سلیمانش صف بسته بپور

برورش دوان باشند پیمبران مرسل در نزد خود مرتبه افضل هر چند که حق بعلوم دادند ایجاد و تقید ارشش تواند لد

ذات علی مکرم آمد این مرتبت علم وحید را آمد او مظهر وصفیکی و امامت مرات ظهور الله بود است بر جز

که است نموده دارد از مرتبت او نبود دارد ای مهر سپهر عزم اعجاز یک لحظه نظر بمکرمت انداز واتیله بروح القدس

بحب فلا ذنفیا علیه المعجزات فقالوا انت غال فی علی فقلت لهم الا لعن الغلات

الحاصل شاه دین انجمع دلیران عصر زیاد بن نصر الطلیعه سپاه ظفر قرین ساحت مالک نامدار را نفس صلابت منزل بعبارات او روانه نمود

بار سایر جیوش بحر خروش حرکت فرموده زیاد بن نضر چون وارد صفین گردید و مردان علیه النیران و ابو الاعور را بیک

کثرت او در منزل مزبور ملاقات نموده چون از بارگاه امامت چنین ارشاد نموده بود تا ازکار سپاه سعود و دست بلاری لشکر

ظفر اثر واقع نشود چیز و تا سعد و امیر مؤمنان بمضمون کلام معجز نشان آن سرور متقیان که فرموده بود لا تبدؤا القوم

بالقتال مجادله نکرد و کمین نشسته طلیعه صبح ظفر مالک اشتر رونق شده از ارده و ورود آن و ابو الاعور علیهم السلام نمود زیاد بن النضر

عساکر مقدوره را در مقابل جنود روسیاه آن شام نهدادی و هر قدر خواست که منازعه نشود لشکر شقاوت اثر نمود و مبادرت

بحرب نموده منشبث بجوانب مرتب کرده بعضی از اسباب دین پناه را مجروح نموده در مشعل این احوال قوت بازوی

شیر و اهلال مالک فرشته خصال با جنود ظفر اشتمال چون رعد غران و برق سوزان وارد عرصه میدان کردید و شمشیر

خونریز و تیغ تیز کشیده آغاز جنگ نمودند و از جانب ابو الاعور و مردان نیز تیغها کجه مؤمنین آهنه شعر دو کوه آهنین

از جای جنبیده زمین کهنه زیر تا بهای جنبیده دو لشکر روبرو خنجر کشیده جناح و قلب را صف برکشیده جمعی کثیر

از طرفین قتیل تیغ و سنان و جریح خنجر و پیکان گردیده مالک [illegible] لشکر شام را بالکلیه منهزم می سپرد و نزدیک بآن گردید که
نسیم نصر من الله و فتح قریب بر پرچم لوای ظفر نشانش وزیدن آغاز نماید که معویه و رجال معویه را از نزاع میدان
[illegible] شده بود معویه بتعدی تمام در بیست و دوم شهر ذی الحجه الحرام با پنجاه و هفت هزار نفر سپاه شام وارد صفین و از این
طرف نیز سالار مؤمنین مطلع و با هشتاد و نه هزار نفر وارد میدان گردیدند قراولان جنگ را موقوف ساخته
آن دو لشکر چون دو سحاب باطل و حق و دیگری باطل با یکدیگر مقابل گردیده لشکر معویه بسبقت جسته سر آب فرات
را گرفتند معویه این را اقبال خوب شمرده امر نمود که سپاه دین پناه را آب ندهند و تشنه لبان تاب فرات
تعیین و مانع شرب مؤمنین گردیدند چون این خبر بعرض عاکفان دربار سلطان دین رسید مالک اشتر والاگهر
استدعا نمود که فوجی با او مقرر فرمایند که رفته سر آب را از ایشان بگیرد حضرت امر فرمود که بدیشان بگو که آب تمام
با ایشان شود چنانچه قرار نمایند و دست از ممانعت بردارند با آب شمشیر جواب بدهد [illegible] گردید پس [illegible]
[illegible] صعصعه بن صوحان را برسالت نزد معویه فرستاد چون صعصعه وارد گردید و حکم مطاع حضرت را
بگوش ایشان رسانید معویه بزرگان سپاه را جمع نموده مشورت نمود ولید بن عقبه [illegible] مصلحت دید که
ایشان [illegible] یوم عثمان بن عفان را از آب و از زنان ممانعت نمودند ما نیز [illegible] آب را از ایشان منع
نمائیم چنانچه عثمان را بسته راه بود و این جزا لازم است [illegible] عمرو عاص گفت که این رای خطا [illegible]
خوف [illegible] شعر مانند این لشکر بی شمار ۱ [illegible] عبدالله بن سعید [illegible] که برادر
رضاعی معویه بود گفت [illegible] طریق [illegible]
جدا ایشان را [illegible] چون صعصعه [illegible] این [illegible]
آتش عصبیت او فروزان و شعله غیرت [illegible] رباعیه از این صعصعه گشت [illegible]
کای فاسق [illegible] چه ترسی [illegible] روز جزا [illegible]
ز کوثر [illegible] آب [illegible] مولای ما [illegible] ساقی کوثر [illegible]
شاه نجف [illegible] چون ساقی کوثر [illegible] معویه [illegible]

لفرس مزاحم

[illegible]

شعر از مولف

۱۶۲

لفرس مزاحم در کتاب صفین نگاشته است که بعد از ورود [illegible] صفین فیمابین [illegible] تا بین معویه و حضرت [illegible] صلاح
بود [illegible] مصداق الذین یحاربون الله و رسوله ویسعون فسادا
[illegible] بنابرین امر فرمود که [illegible]
[illegible] که لشکر معویه مجبور گردند [illegible] قتال و ترتیب
قتال در این ایام الحرام شهر محرم الحرام است چون ماه مرور کند از شهر حرمت منقضی گردد طرفین آغاز جنگ نمایند
و مدت دیگر [illegible] که معویه [illegible] بن ابیطالب [illegible] از اهل اسلام محرم الحرام رسیده اند و
[illegible] سپاه [illegible] طرفین [illegible] روز [illegible] توقف نموده انتظار انقضاء ماه محرم الحرام را می
کشیدند [illegible] چندین روزی گذشت [illegible] تا آنکه ماه محرم با تمام رسید عیان شدن
هلال ماه صفر و مهیا شدن فریقین [illegible] چون شب چهارشنبه غره شهر صفر المظفر سنه سبع و ثلثین [illegible] و
هلال چون تیغ [illegible] از نیام [illegible] مضمون [illegible] کلام کریم حتی عاد کالعرجون القدیم [illegible]
فلک [illegible] سلطان آفاق [illegible] تحقق [illegible]
[illegible] یولج اللیل فی النهار [illegible]
حوادث آن ایام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یکاد البرق یخطف ابصارهم [illegible]
برق [illegible] اعینهم تفیض من الدمع [illegible] آتش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شعر از مولف

شعر از مولف

خود را الغضب بوده لیو زنان آتش کینه ذات و شبه صفات ایشان بود بمضمون کلما اوقدوا نارا بقصد
اشتعال بوده هران نامی خرد و دلیران ابیت می را ترغیب و تحریض بمخالفت شاه دین و مجید وصی حضرت خیر
المرسلین می نمودند تا آنکه صبح جهان افروز از افق شرق ظاهر گردید و آثار لمعان انوار فروغ الخجسته باهر گردید حضرت شاه ولایت
پناه با اصحاب اطیاب که اکثر از مهاجر و انصار رستگار بودند نماز صبح بشتافت نموده بعد از نماز روی تضرع و استکانت
بدرگاه احدیت نهاده بزبان مناجات معروض حاجات نمود مناجات با حضرت قاضی الحاجات کای ذات تو از
همه بی نیاز ٭ بدرگاه تو خلقی نیازمند باز ٭ عقول و نفوس و ارواح و فلک ٭ چه جن و چه انس و چه جنود ملک ٭ چه حیوان چه انسان چه
دشت و چه باغ ٭ چه بر و چه بحر و چه کوه و چه راغ ٭ چه رضوان چه مالک چه جحیم و بهشت ٭ چه مسجد چه محراب و دیر و کنشت ٭
چه کون و مکان جوهر جماد و نبات ٭ تمامی ز تو هرچه هست حیات ٭ اگر چرخ و ماهی و گر مور و مار ٭ همه بنده ذات از صغار و کبار ٭
همه چاشنی یاب از ذات تو ٭ همه حل مشکل ز وصف ذات تو ٭ ز تو سقف نیلی بپا قایم است ٭ مه و مهر ز تو پر ضیا دایم است ٭
ملایک ز تو ساکن آسمان ٭ زمین برقرار از تو باشد چنان ٭ که اوتاد او ز کوه هفت داده ٭ بوی خلق بسیار رجا داده ٭
سزد ای تو گشتی به بیماروان ٭ که تا نفع یابند خلق جهان ٭ بود در تن بحر جودت سحاب ٭ یمی بر تو از لطف تو آفتاب ٭
تو ای عادل از حکمت روا است ٭ بتر کبریایی همه برازت ٭ خدایا محمد رسول تو بود ٭ همه کار دلیش قبول تو بود ٭
شهادت نیام من از در لیش ٭ تو دانی که یکم ز عبود لیش ٭ و زین است زشت افعال شان ٭ ز اطوار و کردار و
اقوال شان ٭ همه تابع رای باطل شدند ٭ ز راه هدی جمله غافل شدند ٭ قتیل است اصحاب و یاران من ٭ بود
ملتقی و دشمن جان من ٭ مکن حکم حقی تو بر جنبند ٭ ابن است ظالم و پر جفا ٭ مده نصر و ظفر بخشی مرا ٭ که دارا ز بغی و
غیر بوی ٭ و گر تیغ دشمن بمن ٭ نه یزید و باس تنهی ٭ که نوم از شهیدان گلگون کفن ٭ شهدا ز ... یاران من ٭
طلوع آفتاب صلاح بر شیدن آن بزرگوار باب آن صدر مسند اعجاز بعد از نماز و عرض نیاز بدرگاه ...
کارساز کرم بسته حمزه زره بخواست آلات حرب و ادوات ضرب را از کارکنان سرکار ...
مار طلبید ... مؤلفه چو قصه راست کرد و آن شه نامور
بطور جبر و حباب ... جز ٭ که معمول زره را در آن ... بخواست ٭ ببوشید این قد و بالای راست ٭ چو آن امام مبین از جوشن

الطاف

الطاف رب العالمین زره در بر و کلاه خود بر سر فرست برکشداشت و ... کمانت ذوالفقار و دشمن شکار را در روی
زر لعبت ... ابر رست گرفت نشان جان ... ازدها ... که جنان قاطعین بود چون
عصای موسی ... رکیب استوار و سایر اسلحه را بر خود قرار داده مؤلفه بخنجر کمر خنجر نشتشه کام ٭ نهنگی مقاومتش ... نام العقبه
... آن شه تا جور ٭ ... کین داشت اندر کمر ٭ ... ٭ ... سوار ٭ چو بر زین نشست آن
شه کامیاب ٭ بپوشید جوشن ... رکاب ٭ ... آغاز کرد ٭ سرافیل ... ساز کرد ٭ علمها و رایات گردید
راست ٭ نفیر ... ٭ بگنبید ... ٭ ز گرد سواران هوا شد سیاه ٭ لبس سپاه ... پناه
خود را ... قسم منقسم ... سرداری میمنه ... مالک اشتر ... حجر بن عدی ... و شبث بن
ربعی و خالد بن معمر و زیاد بن النضر ... معوية و قیس بن سعد سرداری معین گردید میمنه میسره را ... خود حسنین
علیهما السلم و عبد الله بن جعفر و مسلم بن عقیل ... محمد بن حنفیه و محمد بن ابی بکر و هاشم بن عتبه ... فرموده
عبد الله بن عباس و عباس بن ربیعه و مالک اشتر و اشعث بن قیس را در قلب تعیین نمود و جناح ... سعید بن قیس و
عبد الله بن بدیل و رفاعه و عدی بن حاتم ... عمار بن یاسر و عمرو بن ... و ... بن واثله و قبیصه بن جابر الاسدی
آراسته اعلام ظفر فرجام را که کوکب ... تر از مهر منیر بود بلطف ... جان مسیح صادق ... نشان
... مؤلفه ... سه آسمان ... مرتضی ٭ که مهر از ... کرد ضیا ...
چون ... کشید ٭ در آیم ... مقام ... روح راست ٭ ... چهارم سماست ٭ چو
خورشید ... ٭ تو گویی به نصف النهار رسید ٭ ... صف خود سراپا ... ٭ ...
اندر ظلام ٭ معویه نیز لشکر خود را ... عمرو بن عاص و عبد الرحمن بن عمر و عمر بن ... و ...
مالک ... مفوض ساخت و میمنه و میسره را عبد الرحمن بن عمر و ... عمرو بن عاص داده خود در قلب ایستاده
و دلیران جنگجو از هر سو بمیدان ... نهادند و ... آغاز جنگ امام المتقین ...
... وقایع آن ایام محنت ...
یا ساقی ای قوت جان و دل ٭ بود نام ... ٭ ... از جام تو ٭ ...

چه هست نام خدا نام تو که مرغ دلم است در دام تو / بود نغمه ام ذکر تو روز و شب / که تم از شراب شهادت طرب
تو ای گلبن باغ عرفان نسب / تو ای نشه جان مستان بیا / مرا کلبه دل ز تو گلشن است / درونم ز شمع رخت
روشن است / ز صهبای کوثر ایاغی ببخش / شبستان دل را چراغی ببخش / ز دم سردی دشمنم دل فگار
خزان دلم را تو بخش بهار / بمن دوستی از تو سبیل / که گشته مزاج دو عالم علیل / چه باشد که من گرچه من از کشتگانم / بده
بحری ازو که تن در کشم / چه ماهی که تشنه کافی در آب / ز تشنه غلطها در محیط شراب / ز نیل تو یا دل جمعی خراسته
وزان نسخه جلد پر استه / که بر روح او صد هزار آفرین / که ترتیب دادم چنین / ندیم الصفین قدم کش نهند
که داد سخن را در انجا دهد / جو توفیق ایزد نه مشکبار / مرا کلک چون آهوان تتار / ز رافت قسم گو هر افشان شدم / بستوخ
صید رعنا خوان شدم / محب خاندان ائمه علی بن عیسی علیه الرحمه صاحب کشف الغمه روایت نموده که چون شاه ولایت
پناه با جمعی کثیر از مومنان اخلاص آگاه برنشست به جهاد مشغول بودند والذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله
باموالهم وانفسهم اولئک اعظم درجة عند الله وارد میدان صفین و مقابل قاسطین لعین گردیدند جوانی
نام از قوم مراد جواد و صرف شده از حرکات او که بعد از فرض شمشیر از حضرت امیر در مقابل سپاه شقاوت و از آن طرف می
مخرق نام وارد میدان گردید طرفین دست بالات نبرد برده بعد از کوشش مردانه موفق از پای زین غلطید عباس آگاه
حمله روانه گردید چون موفق بدل شهادت فایز شد یکی از مومنین اخلاص آیین که موسوم مسلم بود بخدمت شاه ولایت
پناه آمده بعد از استیذان عازم میدان با مخرق گردید در رزم میشود تا آنکه او نیز ترک آرای مسند شهادت متکین علی
فرشتان قطانهم من استبرق گردید از آنجا که همواره در کسر مهر آفتاب انبیاء حضرت ولایت بر کل امور شفقت
بود که مبتلی از اقدام آن جاهلین فرصام مجاهد که آن امام لازم الاحترام خود قدم همت لزوم که جانب اعدا کشیده به
جا با این گستاخی که از خلق شعبان … بدرجه شهادت رسیده بلباس مستعار خود بمیدان آمده تا آن لعین شقاوت
نشان مصاف گردید در آمدن سلطان دین به میدان کشتن مخرق لعین با به عتیره را دور انداختن میدان
ز اهل اسلام چون وی کس شد شهید / به جبینش ز تشنه عرق شد پدید / کسی چون بمخرق مقابل نبود / بجنگی شدن دین
عنان داد زود / بیامد بمیدان آن نامدار / بزد دست بر قبضه ذوالفقار / بگفتا که ای لعین تیغ تیز که کس

بانشه زتیغم گریزا / در آگور دشمن چو آن از نیام / تا آمد برقی ز تیغ امام / بگفتا بمبر که تیغ آتشی آفتاب دیگر ز خاور
برون آورد جشنه دم / ز شان نیز اهل خضر بنمود انجان / بر تیغ برون شد از زنیران / برش سر بر آن جان …
تنش را بخشید بر روی خاک / چه شد غرق مخرق بشمشیر کرد / در آمد ملایک بتکبیر نزد / بوی گفت جبرئیل صد
مرحبا / جهان آفرین کرد بر تو ثنا / بعد از کشته شدن مخرق ناپکار شاه دلدل سوار مبارز طلب میفرمود دلیری
از سپاه شامیان رجز خوان بمیدان آمد لشکر خراسیده بجنبش آمد هفت نفر از یلان نامور قتیل ذوالفقار سر گردیده
آه از جان معوتیر بر آمد بیران سپاه و سرکردگان افواج مخذلان پناه مخصوصا حرب غلام که در میدان حرب نام
بود خطاب کرده گفت حریره تو نیز چون اسیران من / نکن دفع این دشمن جان من / که او هشت
تن از یلان دلیر / بسر بل افگن بهمره تیز / بجنگ تیغ و سنان در ربود / مرا زین بلشکر از آن هیبت برد / حرب
گفت ای معویه اگر تمام عالم را بمن بخشی من جرأت میدان رفتن و مقابل این جوان ندارم به بهانه خاطر از ملاقات
من مسیر گردیده که چنین تکلیف من نمایی اگر تمام سپاه بیکبار حمله در مقابل این شجاع بر آیند یک سوار زنده او کم نمایند حضرت
شاه ولایت پناه مدام مبارز طلب میفرمود احدی جرأت میدان نمی نمود نظم نظر بر کمر بر روی شه … ز لال
با عضای او میشد / فرشته به خورشید چون شبه بدید / بکفش آمده کجا آب دید / بیامد چه دشمن بمیدان او شه
دین بجنگ کشش گرد رو / طلوع مهر حشمت و آمدن کریب بمیدان بهلوان میدان کشته شدن به دست امیر مومنان
روز دیگر که مهر عالم افروز از نهانخانه شام بجلوه گاه روز خرامید آسمان … چون مهر خاور بشمسار …
طلوع ولامع گردید … از سپاه شامیان … در رقت سپاه … معویه دلیر شامی را که مسمی کریب … طلب نموده
… بشتاب مظفر پناه روانه گردانید کریب بمیدان آمده مبارز خواست شاه ولایت
… از جمله … بود … بمیدان … قلقاف …
وصه مات مردانه با کریب … و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا
بل احیاء عند ربهم یرزقون … چون آن … از سپاه
ظفر دستگاه عازم میدان گردیده او نیز … حضرت امام المتقین امیر المؤمنین علیه السلام … واقعه

چنین بار چندین کرده و در پی عطش کرد و آتش غضبش بجوش آمد عطف عنان کتاب بمیدان فرمود و چنین خطاب
کرد که ای جوان نام جو در اگر بر اصیف می آید که چون تو نوجوانی باشد میدان داخل نازنین کریب گفت نام من کریب بن صباح
است حضرت فرمود ای کریب بترس از خدا و از قرآن و دست از عناد باز دار و از دایره اطاعت سر بیرون منه از موعظه
آن خطیب منبر سلونی بهره نبرده و از آن سخن قبول ننمود **نظم** چه سود دارد دل سیاه را اگر دو صد نصیحت کنند و دلدار را
ز مهر خدا نشانه باشد نصیحت با نقش بر آب است کریب معیب نام آن جناب شطار رسید آن شهسوار میدان ولایت
فرمود شمشیر بر آب چون کریب اسم مبارک شاه ولایت را شنید مرغ روحش بر ذیل آن شد که از قفس تن بپرد
پرواز نماید بهمانجا که صیاد است که هر عضب رسد اتقی آتش فقدان که بس عمران هم ایمان خواهد اند احسن نمی را
مبارزت طلب نمود پس شهسوار میدان امامت عنان دلدل را بجانب او منعطف کرده بضربه آن لعین مرتبی جوار السلام
دین نمود حضرت امیر مومنان ضرب ادا ر دمود و چنان ذوالفقار بر فرق آن ابتر زد که از الصف ساخته المقتول از آب
بر بوابه ملک علیم نزد او چون کریب بر حسب متوالی احتیاط شتافت حضرت امیر کل امیر مبارز طلب مینمود حارث میری
لعین قدم جرات بمیدان امیر المومنین نهاده او را نیز باسفل السافلین روانه گردانید و همچنین چند نفر از شامی دیگر
خواهش بر دو اثر در بوده هر یک که در ارد میدان مسکرده به همان لحظه از تیغه ذوالفقار شاه مردان چون خس از آتش بر
دامن میسوختند دیگر احدی از شامیان جرات میدان نمی نمود حضرت تلاوت میفرمود الشهر الحرام بالشهر
الحرام والحرمات قصاص فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم **شعر** همو خواند این
آیه ات قصاص که هر حرمتی را ست لازم قصاص چون از شامیان لعین کسی بمیدان کین نیامد حضرت امیر مومنان
روی بجانب معویه کرده فرمود که ای معویه چرا عبث خلایق را بکشتن میدهی **شعر** اگر مرد جنگی قدم پیش نه کلاه مهتری کیر و پیش نیز
چه خوار کیری بمیدان خرام ولی ظلمتی روی کزین نهی نام ای معویه از خدا اندیشه نما و قدم بمیدان مردی نهاده
بازو بکشا که این آیت فتوت و علامت مروت حیث که درب الغالب و بنازلیه طبازی و در زیر تیغ مبین نیغ مینمازی
بسان جهالت اگر است تیغ چرا از شاه تو بر تر یسع نترم ار جند او را طلسی کن و خود میدان بیا که مرد الفتی که حقیقت
و ادعای که سیزدی ازو صرف فطرت محو کرده ولاف چندی که در حکایت خود در قوم سیاحتی از تست هر اوکر

کرده عمارت آمده که این دل و کوبال از خنک کرزانه و این چنین میدان لشکری به در خود میکرد اما بینه از زبان بر ارادت
بر داشت کرد و عدی سروری نماید پایه قاتلش چون بر بود میدان رزم عجم کرد و اکثر خواهش معتری نماید نماید که از خنک گردان
نبود **شعر** و گر کس بلک کسی تنگ در بغل گیرد که بوسه بر دم شمشیر آبدار زند از این صداقت نشان مولای مومنان لیسی مستغرق بود
معویه مطلق از آن بی بهره بود **نظم** چنین بود سیاسیان جوابش بداد میر میکرده و تا این مراد درین دم کمی بهتر از یک
من چه پار از دلیران لشکر بکش معویه بر عرض نمود که باعث ترا با میدان تو میت دانم که کسی با تو مقاومت نمود الا آنکه
مغلوب کرده و احدی بر حضرت تو شمشیر نکشید مگر بردو را دکنار خود دیده بهار را هم سری با آفتاب و خفاش را با نشعشع خورشیده
چه تاب شجاعا در مقابل صحرا دو حسن را با آتش سوزنده ذوالفقار چه کار زاغ را با جبل وقار را با کل چه اوعات ناید دست
از من بدار و کهن من تشنه مباش که من بمیدان نمی آیم و در کتب سیر صحت ثبت که چون چنین گفت که عمرو عاص لعین بمعویه بهتان
گفت که ای معویه چرا اینهمه عجز و تامل میسنمائی جها اندا داری پیش مینت این همه رعب و هراس و خوف و هجاس چرا داری و قدم
بمیدان نمیگذاری **شعر** گر او دست در کوفه و تو بر شام بدست م سزاوار او بمیدان خرام چون معویه این سخنان از عمرو عاص
شنیده گفت که ای عمرو اندر طمع بدولت و اقبال من در فرزند و مال بر کرده که این سخنان باعث آن که حکومت شام منظور نظر
مطمع خاطر گشت از تست **رباعی** چه تکلیف کردی بمن این سخن را مرا دید بشام داری نظر که در زد و غارت شام بکام کارنی ملامت
حیدر از دم ذوالفقار **قطعه** پس معویه از دلیران شام عروه نام ابن الطیبه را که عزرة الوثقی او زده وعده امیر شام عروه را
شد دامن در رزم میانه شد سخت چون عروه قدم بمیدان نهاد و در مقابل آنحضرت ایستاد از آنجا که همواره طریقه این نوع مرتبه
تا آب آن بود که دشمن را فرصت جسارت میداد تا آنکه موجب تنبیه کرد و عروه لعین تیغ با مسلط بر جواب نمود حضرت
تیغ اورا رد ساخته بحضرت جانور بان آن مرد دو نیم کرده عروه از اسب بر بطن المصیر شتافت آنجناب مبارز طلب
مینمود و کسی جرات میدان نمینمود تا آنکه آفتاب بغروب منود و وقت نماز شد حضرت امیر معاودت فرمود **مبارزت**
امام الناس با عمرو بن عاص و کشف عورت نمودن آن بعد از شکست خوردن چون چهره بار سپهر گردون چهرای انجم را در زیر دامن پنهان نمود و بر کردون لمعه
حیله و فسون مهر منیر را از جیب افق عالم افروز ساخته ظلمت را زدود عمرو عاص معویه را ترغیب بر تحریص جنگ مینمود جواز غرض
او آن بود که معویه بسوزد آتش ذوالفقار گردد تا دولت مملکت بتنید و عاص را رتبه خود و چنین معویه بالکلیه غضبش

شعر از مولف

چنانچه سابقا نگارش به حرف منوش گردیده از اعنی اما میشود بنهایت عمرو عاص تشنه است گر شاهین به میدان و
شیر حضرت سید دان چون بهرام خشان است همه لاف و رفتار گزاف مضمون (رباعی) چه پنهان شود شیر فرود رجنگ ؛ شود روبه بیر
مثل پلنگ ؛ همان چون شود بر مر خسته چون ؛ شب پره جولان کند در سپهر ؛ سلیمان نباشد چه اهرمن ؛ کند مور پیش اسپ
کمان ؛ نامه نسیدان آمده و بعی در موافق امیرالمومنین یا قادة الکوفة یا اهل الفتن اضربکم ولا اری ابا الحسن و طیب

شعر از مولف

مبارزت سلطان اقلیم الغیب میشود و زبان بیم عمرو میگشود (رباعی) بگو نگفت بالا گر این صید مست ؛ مبادا الغضنفر گزند زند دست
همان به که گشته بسر این کمین ؛ ... به میدان کین ؛ عنان تافت قدری بلشکر نشین ؛ همان عمرو آمد ز پشت سرش هم
شد عمرو را ز اسب و پیاده ؛ شد این عمرو دنیا عنان گسیخته چون عمرو نگاه کرد حضرت شاه دین را شناخت و مانند روباه که شیر دریابد هم
خود شسته و بکند زهره باخت النجاه آن بهرام اسم فی الیقان چنین بنزد ان گردیده ابوالحسین یا علی والحسن جاولنا بالفیل

شعر از مولف

العنان والیومین عمرو عاص بخود از غلامی کجه بود و سر اسب را بر گردانید حضرت شاه ولایت متعاقب او شده و عطف
عنان دل کن سی دوران و بود وارث شتافت (مؤلف) چه رعد غرّو شان برق بهمن ؛ در آمد زپی سرور انس و جن ؛ پس شان جولانگاه را
بر زه آن پیه بر سینه بالکه اگر چه بری مترنم گردیده مانند برگ کاهی آن سبک پیه را از زمین در ربوده چون هوا است چو لاله زمه
هوا و آن خاک را با وج سمار سانیده که طرفین سلطان جن رسیده گرشاه اگر عمرو عاص برگ الرای العین بشت دو خاید دیده باطل
را گشاده و بطرفی که آمد بیزه را بعمرو عاص آهسته بر زمین نهاد عمرو عاص چون دید که سلطان اقلیم ولایت با و ترحم فرمود در تعجب

شعر از مولف

و دهشت فرو رفت بود (رباعی) بر حصه غدر را ر گشود ؛ سوا عمر بحکم کشف عورت بود ؛ ... جز اینه آید حیا ؛ شد در جهان جای باد در هوا ؛ بر دم
سعید بهزاران سپاه ؛ جنین کار و برد آن روسیاه ؛ ... و شاه برین ام بود ؛ هم مرد از کشتن زن چه سود ؛ حیا کرد آن شیر یزدان
چنین است آیین شیران که از اطراف جوانب عالی بر روی خندان و ... بر آن عمرو و طعنه زبان گردید عمرو عاص بر اسب خود
سوار و در رس بر کرده و راه سهاو دست نمود چون معویه ازین ... و لب بتمسخر و استهزا گشاده معویه بعمرو عاص که آن و
زبان بطعن او گشوده گفت ای معویه چرا این ... دیده و دان گفت و ... بحق که جناب شاه ولایت معدن مروت و
کان فتوت است مثل من روباهی کرده جگال ... ببعض حرکت نا ... که از من صدور یافت نظر مروت
من نگاه کرده ... از صید خود بر داشته و همت ... بخجر کاشته یکا دیده که شیر ... معویه از تعجب انتقام کشید

و بالاخره

و بالاخره او را گفت در هر روز نسب و حال در ده که در دقیقی میشد طعم و طمطرای منوچ گرد و وعرق را کات نگشته که تو والده جبری بامتزاز
بر آمده بیک در عرصی را جا باشد از کسی شنیده گرد برق سوزان از آسمان آمده و بخشم گشتی گردیده و او را جار احتراق زنام
شرش آن پر ... و صف تمام ... در دیده (شعر) ای پهبد روقبول میت گکنف ؛ روز روشن از نهیب تو گردد
کف کرگ ؛ تیغ تیز ... ... وحش او بود ؛ طوفان ... بود از جنبش ... ؛ ... و ولدت ... حلقه
بود ؛ ... کشته طاهر و کب ... ؛ ... بر تو مهر ... وصف دشمنان تو ؛ تیغ ... ... کسل جان
صف گکنگ ؛ ... خواری ... ثنای تو ؛ عقل و ... ... و فهم و حواس کند ؛ بعد از روا قوم عمرو عاص ... بجز
امیرالمومنین و یعسوب الدین مبارز مطلبیه و مبارز معویه را رعب سپه سالار ... و جرکیس ... افغان ... و معویه
فرق ... قلب سپاه گردیده و از ... امیرالمومنین بر ... و اهل ... ... نموده ... افغان را فراشت ... گردیده
بسر بن ارطات ... سپه ... سلطان دین در ... ... بشتافت و زمام ... ... بجاری را ... گفتار
شاه اولیا تافته روان گردید (شعر) ... این ... آن ... ؛ روان گشت چون ... ؛ ... ...
و ... شیخ المیمن ... ؛ ... این ... و در کتاب ... مذکور است اکرم ... ... الادوان
جا فا یکونوا اولیاء الرحمن لقی اتانی خبر بنجانی از علیا قال من عثمان ... حضرت
در ... فرصت تمام ... ... گفت ... ... از ... در ... ...
... ... ارطات ... چون عمرو عاص کشف عورت نموده ... ... این ... ...
... ... از ... نموده و از ... ... پناه چون ملاحظه مروت ... ... آن ... بر در

شعر از مولف

... ... آورده (رباعی) که این دو بود بسر ارطات نام ؛ ... چنین ... ... ؛ ... ...
... ... ؛ ... ... ؛ ... ... ؛ نظر ... ...
... این ابیات ... خوانان گردیده افی کل یوم فارس ذو کریهة له عورة وسط العجاجة بادیة یکف
بها عنه علی سنانه ویضحک منه فی الخلاء معویة فقولا لعمرو ابن ارطات ابصرا سبیلکما لا تلقیا
اللیث ثانیة فلا تحمدا الا الحیا وخصاکما هما کانتا والله للنفس واقیة فلولاهما لم تنجوا من سنانه وتلک

بما فیها من العود ثانیه چون لشکر از طرفات از دو جانب کشت یافت بر دو معویه آمد از حرکت نامه خود بحبل مسقل
کرده و مرحلت فرموده بمحل لشکر رب العالمین از [illegible] انجماعت محنت آزرده خاطر گشته راه معاودت
پیمود چون امیر مومنان بمعسکر ظفر از خود پیوست معویه فرصت غنیمت دانسته احرام علام خود را که در سپاه دنیاداری
و مرد دهر را [illegible] از علمای عثمان بن عفان بود طلیعه میدان فرستاد و حضرت امیر کیسان نام اسلام خود را که
بکیاست معروف بود طلیعه میدان فرستاد و حضرت امیر مقابل او فرستاده فیما بین آن دو امیر زد و خورد بسیاری
واقع شده آخر کیسان از تیغ گلگون احمر جدا این شربت شهادت چشیده بروضه رضوان خرامید چون خبر شهادت کیسان
ذیشان بمولای خود طلیعه رسید خود بمیدان آمده احمر را به سقر روانه گردانید شعر یک تیغ بر فرق احمر زد که صد [illegible] گرد او بر زد
ازین میان [illegible] حریث نامی نیز بمیدان آمده او نیز به پیش سقر چون [illegible] حضرت امام اجل مبارز بطلیعه ادای
ازین میان راحت بمیدان ننمود [illegible] خاطر انور آنحضرت [illegible] بود که ناگاه [illegible] مشعشعه خورشید انوار
آن نور انوار ضیابخش عرصه کارزار [illegible] اعدی از آن خفاش [illegible] کار مقابله نتوانستند نمود انجناب مستطاب
معاودت فرموده عباس بن ربیعه تا مبارز را روانه کارزار فرمود عباس بن ربیعه از جمله دلیران و از فرقه [illegible]
عرب مشهور شجاعان و معروف ابطال زمان بود در سلک بنی هاشم و اعیان منسلک بود چون بمیدان آمد و مبارز طلبید
معویه [illegible] را روانه میدان نمود [illegible] که مشهور آفاق بود فیما بین عباس بن ربیعه و [illegible] مجادله کارزار
متمادی گردید عباس بن ربیعه ملاحظه کرده که در اصل [illegible] شامی [illegible] تیغ [illegible] آن [illegible] را از نصف
ساخت [illegible] معویه ازین [illegible] عباس ازین [illegible] آمده [illegible] از طایفه [illegible] طلبید
با نوع التفات و اقسام اکرامات نواخته [illegible] ایشان [illegible] آن [illegible] مرد [illegible] میدان [illegible]
و آغاز [illegible] نمود عباس [illegible] گفت که من [illegible] هستم [illegible] وصال [illegible] بمیدان [illegible] که من [illegible] حضرت
[illegible] گردیده بمیدان آمد [illegible] عباس علیه السلام [illegible] جان [illegible] داده [illegible] امیر مومنان
مشرف گردیده حضرت او را [illegible] عباس [illegible] پوشیده [illegible] میدان گردیده [illegible] از آن [illegible] گفت
که یا عباس [illegible] حضرت امام علیه السلام [illegible] زبان [illegible] عبارت شده بودند

را ابی ابه

۱۷۲

این آیه شریفه را تلاوت فرمودند اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا از انفعال [illegible] نموده چنان
[illegible] آن مرد [illegible] ساحت آن [illegible] از زمین حرکت نموده طرفین در حیرت و اصحاب بارگاه امامت
در تعجب و شگفت ماندند که شمشیر حضرت [illegible] ناگاه آن لعین [illegible] و نصف [illegible] مرکب و نصف دیگرش
بجانب دیگر افتاد پس حضرت متوجه [illegible] گردیده او نیز روانه سقر [illegible] ساحت [illegible] دانستند که [illegible] عالم در میدان است
اعدی دیگر [illegible] که در روز اول از ایام غزوه صفین مولای
مومنین خود با سپاه نصرت قرین در مقابل معویه و سایر قاسطین ایستاده مجادله نمودند و در روز دوم هاشم المرقال
سپاه یقین و از آن طرف ابو الاعور لعین بمیدان آمده جنگ [illegible] و در روز سیم از جانب عسکر نصرت اثر زیاد بن
النضر مامور و از طرف شامیان عمرو عاص [illegible] و در روز چهارم شهزاده والاتبار محمد بن حنفیه نامدار از جانب لشکر ظفر شعار
و عبید الله بن عمر از آن طرف آمده چون [illegible] شهزاده [illegible] بود و در آن روز [illegible] اتفاق
[illegible] روز پنجم [illegible] عبد الله بن عباس [illegible] ولید [illegible] و در [illegible]
ایشان در میدان [illegible] از طرفین [illegible] روز ششم از طرفین خلق کثیر کشته گردیده و در روز هفتم
[illegible] واقع شد که مصداق [illegible] یوم تسیر الجبال و تری الارض بارزه
بوقوع انجامیده [illegible] از کشته [illegible] نمایان گردیده [illegible] زمین [illegible]
چون روز [illegible] طالع گردید [illegible] شهادت حضرت عمار یاسر بوقوع انجامید و قاضی عبد الجبار [illegible] رقم نموده
که شهادت عمار در روز [illegible] هشتم غزوه صفین واقع گردید احادیث از صحیح [illegible] در شان عمار یاسر و کشته شدن آن [illegible]
درگاه [illegible] بر [illegible] روایات [illegible] از انواع حکایات مقدمه شهادت [illegible] سعادت
[illegible] تحقیق [illegible] آینه صورت حقایق و مرآت چهره دقایق [illegible] عمده
اصحاب [illegible] عمار یاسر کرامت [illegible] ذات [illegible] صفات [illegible]
علامات [illegible] از جمله مهاجرین اولین و مقربین حضرت رسول رب العالمین [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] در میدان کارزار استوار نموده [illegible]

و به وجه تبعه حقیقی اهل ایمان نماز گذارده رسول آنکه در شان او نسبت ... عمار از ... حسین ... تشتاق
ملقای علی و ابوذر و مقداد و عمار و سلمان است و علمای کبیر و روات و فضلای شیعه اثنی عشریه خادمان احادیث ائمه اطهار
و ناقلان اخبار عترت اخیار روایت نموده اند ان امامی ... مسلم در صحیح خود و حمیدی در جمع بین الصحیحین روایت
کرده اند که در روز حفر خندق حضرت رسول ذی المناقب المفاخر عمار را با سر برهنه دید که غبار بر چهره آن بزرگوار نشسته
و چون تکلف سایه بر سر ... را از روی شفقت و نهایت لطف و مرحمت غبار از آن ... جای ... تواضع
میزدود و از روی شفقت و مهربانی چنین میفرمود و در صحیح مسلم ان رسول الله صلعم قال لعمار حین جعل یحفر الخندق
و جعل یمسح راسه و یقول ابشر ابن سمیة تقتلك فئة باغیة و در جمع بین الصحیحین از صحیح البخاری و مسلم
ان رسول الله قال ویح عمار تقتله الفئة الباغیة و یدعوهم الی الجنة و یدعونه الی النار و این
حدیث شریف را اکثر مورخین مثل صاحب نهایه و غیره در سواد ... رقم ... اند ... طریق
از اخبار ... سال ... عمار ... که ... زد ... شهادت آن زبده اصحاب سعادت ...
فرود آمده التماس نمود که ای مولای مومنین و ای شافع المذنبین مرا رخصت فرمای که جان خود را در رکاب ... نثار نمایم ...
چون گوی در میدان جان نثاری غلطان ... رسم ... از ... رخصت نایافتم جان نثار ... که جان به ...
جانا ... کنم ... فدای تو ... جان ... است
شعر صاحب ... ای صد هزار جان مقدس فدای تو ... مراد ... منقبت ... وصف
ت ولو انی ... وصف حقه فی الکلام و صاقت الاوزان ... نبی ... رسول ...
... یا عترة المختار یا من بهم یفوز عبد یتولاهم اعرف فی الحشر بحبی لکم
اذ یعرف الناس بسیماهم شعر ... از صدق ... هم ... آمد ... ناکسی
که ... آمد ... در ... آمد ... روزی چند ... نزد
تخت سلیمان آمد ... بود ... موسی عمران آمد ... سلطان ملکت ...
از ... عمار ... سعادت ... رخصت ... چون ... گذشت ...

اخلاص شعار ... آمده طالب درجه شهادت ... سعادت ... ازآن امام عالیمقام با حزن و اندوه
تمام ... از آن ... امام ... شد چون ... از این گذشت ... نور الله انوار ... تقبیل رکاب
الجناب ... کرده ... آغاز نمود که ای ولی خدای و وصی رسول ... حبیب ... صادق
یعنی حضرت رسول الله صلعم خبر داده که ... باغیان ... خوارج ... گشته ... در ...
... امام ... از جناب ... خواهد بود ای کاش ...
ای جان و دل ... تو چون امام ... حقا القلم بما هو کائن و بعد ما شاء
الله کان ... کتاب مبین ... عقل ... رجوع ... فراق ...
... شعر ... که ... از ... آن امام
... شعر ... گفت ... فراق ...
... گفت ... حدیث ... گفت ... گفت
چون ... فراق ...
... شعر ... زنجیر ...
آمد ...
میزد تذکرنی العهد القدیم لانها حدیثة عهد من اهیل مودتی فما الودق الا من تحلب
ادمعی و ما البرق الا من تلهب زفرتی وقالوا اجرت حمراء دموعك عن ... فی کثرة البکاء
قلت نظم ... عمار ...
... شعر ...
... کانه هلال الشك
لولا انه وهو خفیت فلم تهتد العیون لرؤیت ... ای سرور ...
ای امام ... شعر ...

صورت این مطلب ... است که در روز جنگ صفین حبیب خدا ... حسن و حسین ... فرموده که ... بعد از من در
میان ... [illegible] ... تابع وصی و برادر من علی شوی شعر ... علی با حق و حق بود
با علی ... [illegible] ... ناکثین قاسطین ... [illegible]
... [illegible] ... شعر ... [illegible] ... چون ... [illegible] ... حضرت مولا
... [illegible] ... عمار ... [illegible]
فاحیاء اهل الحب موت نفوسهم وفوت قلوب العارفین مصادع ... شعر ... [illegible]
... [illegible] ... شعر ... [illegible]
چون عمار ... [illegible]
... [illegible] ... حبیب خدا ... [illegible]
در خدمت ... [illegible] ... شعر ... [illegible]
ان الله یحب الذین یجاهدون فی سبیل الله ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... شقاوت ... [illegible] ... این علم
... [illegible] ... قرآن مجید ... [illegible]
... [illegible] ... نحن ضربناکم علی تنزیله فالیوم نضربکم علی تاویله
ضربا یزیل الهام عن مقیله ویذهل الخلیل عن خلیله او یرجع الحق الی سبیله یا رب انی مومن بقیله
... [illegible] ... عمار ... [illegible]
... [illegible] ... عمار ... [illegible]
... [illegible] ... حضرت عمار ... [illegible]
... [illegible] ... حضرت حبیب ... [illegible]

لمجزه ... [illegible] ... عمار ... [illegible]
... [illegible]
... نطق بالحق ... [illegible]
... [illegible] ... خسر الدنیا والاخرة ذلک هو الخسران
المبین ... [illegible] ... عمار تقتلک الفئة الباغیة ویدعوهم الی الجنة ویدعونه
الی النار ... [illegible] ... شهید ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... عمار ... [illegible]
... [illegible]
سلطان دین ... [illegible] ... شهید ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... الا ایها الموت الذی لیس
تارکی ارحنی فقد افنیت کل خلیل اراک مضرا بالذین احبهم کانک تنحو نحوهم بدلیل ... [illegible]
مروان بن الحکم ... [illegible] ... حضرت عمار ... [illegible]
... [illegible] ... مروان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

شعر ... [illegible]

شعر ... [illegible]

شعر ... [illegible]

اللهم ... [illegible]

کاشف الکار مجاز از احوال سهیل برج اویس قرنی و شهادت آن بزرگوار در جنگ صفین در خدمت امیر المؤمنین مستان بادهٔ
عرفان و رهروان مسالک ایقان مبارزان میدان مجاهدات بزم نشینان صومعه مشاهدات شمع محفل تجرید عندلیب گلشن
توحید روحانیان گلشن ریاضات ابر حقایق انواع تکثیر [illegible] درگه محبت آیات خود منقبت حضرت اویس قرنی را چنین
بیان نموده اند که آن همای عرش همای لطایف وآن سرمست بادهٔ حقیقت السلطان یمن وآن شهباز اوج یقین الخارج
شبستان عبادت وآن سرو بوستان سعادت [illegible] نامهٔ اتقیا مجاهد میدان الذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا [illegible] کتاب انی لاجد نفس الرحمن من جانب الیمن حضرت اویس قرنی که سالها در بادیهٔ محبت برشته و در روز
ازل مهر وجودش بعشق محمدی سرشته بود و از هر دو جهان دست شسته و دل در [illegible] بسته بود [illegible] صنع صانع باغ
دل را از شهود [illegible] کنج لطف [illegible] مستلذات لذت و شهوات
جسمانی کرده و بعقبی [illegible] معارج ایقان شرف گردیده همواره از آتش عشق سوزان و از دو دیده چون ابر بهاری
گریان بود عجبت لنیران الهوی ان جمرها توقع من ماء المدامع واضطراما چون اویس قرنی [illegible] گشته بود
از زمین آسمان گشته بود تمام عمر خود را مصروف سیاحت [illegible] شعر [illegible] عشق [illegible]
[illegible] بسته زبان [illegible] شعر [illegible] در علم معرفت جاوده
فلا عنک صبر و لا فیک حیلة و لا عنک لی بد و لا منک مهرب فلو کان لی قلبان عشت بواحد
وافردت قلبا فی هواک معذب ولی الف باب قد عرفت طریقه ولکن بلا قلب الی این اذهب
شعر ای زخیال [illegible] در تو [illegible] مردم ملک [illegible] شوند بر
در [illegible] اگر [illegible] رسد زان [illegible]
رسد [illegible] روز اوقات خود را
مصروف اطاعت و معطوف بعبادات ساخته بود و قطع جمیع تعلقات این دهر [illegible] نموده با آنکه بشرف زیارت حضرت
رسالت پناهی مستسعد نگردیده [illegible] انوار [illegible] الذین یؤمنون بالغیب
[illegible] مشغول و بهشت [illegible]

و دیگر از منقبت او که [illegible] عمل خود معمول داشته [illegible] شبستان [illegible] ضیا [illegible]
[illegible] سراج [illegible] آن مصباح عالم [illegible] یقین را در سراپردهٔ خاطر می افروخت
فلو خطرت فیما سوالک ارادة علی خاطری سهوا قضیت بردتی شعر [illegible]
بجواب [illegible] نقش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
یا اصحاب الحیاب [illegible] انی لاجد نفس الرحمن من جانب الیمن شعر [illegible]
[illegible] بوی [illegible] نعم بالصبا قلبی صبا
لاحبت فیا حبذا ذاک الشذا حین هبت پس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فقال الشوق [illegible] ذات یوم لاصحابه ابشروا فان رجلا من امتی
یقال له اویس القرنی فانه لیشفع بمثل ربیعة و مضر [illegible]
روضة [illegible] وروی عن رسول الله صلعم انه کان یقول فوائح الجنة من قبل قرن و اشوقاه الیک
یا اویس القرنی الا و من لقیه فلیقرأه منی السلام فقیل یا رسول الله و من اویس القرنی فقال انه
ان غاب عنکم لم تفتقدوه وان ظهر لکم لم تکترثوا به یدخل الجنة فی شفاعته مثل ربیعة و مضر
یؤمن بی ولا یرانی و یقتل بین یدی خلیفتی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب فی صفین [illegible]
[illegible]
[illegible] علی ذکر الحبیب مدامة سکرنا بها من قبل ان یخلق الکرم لها البدر

نقوح

كاس وهي شمس تديرها هلال وكم يبدو اذا مزجت نجم پس اویس از کسب آن کتاب سؤال
کردند حضرت رسالت پناه شان و تبارک تعلقت سبحان الله تحت قباب العز طائفة اخفاهم في
رداء الفقر اجلالا هم السلاطين في اطمار مسكنة استعبدوا من ملوك الارض اقيالا
شکر آن که ذره بصورت محقرات از آنکه او دربرابر او بهر او راست دارد هزار فخر بر سایه خورشید خال سیه
که بر رخ معشوق دلبر است از جانب است که سرور موجودات و اشرف کاینات بعنوان الفقر فخری را در ره التاج
اتمی رو بر اکلیل غبار دانسته ای همی باز از باب البلاب یعنی اصحاب سعادت مآب عرض کردند که یا رسول الله عجب
دوستی و طرفه عاشقی است که اینچنین فیض قرب معنوی یافته اما سعادت دریافت تقبیل آستان ملایک پاسبان نشناخته
جناب نبوی هم که فرمود که مادر اویس که علیه السلام و دیگر تعظیم حضرت ذو الجلال که در بری دارد عاجزه و نابینا و زمین‌شده
ناتوان بر بستر ... مسکینه و او جهت آن است بخدمت او در بیابان زد و به پرستاری آن ضعیفه مؤمنه می‌پردازد و در بعضی اخبار
وارد است که آن سوخته آتش فراق و گداخته بوته اشتیاق اللقا چگونه از دوری و لسعه حیه مهجوری گشته او بر دست یا جز دست
شعر ای دوست سپاس جدایی تا کی چون من توام این تو جدایی تا کی با غیرت تو کجاست غیری بجهان پس در نظر این
غیر نمایی تا کی تا چند بر تو سیلاب هجران گشتن دنیا که مرحمت در خاطر گشتن تا چه مدت نامه و زاری وجه قدر جوار
ذابت الروح اشتياقا فهي بعد لقاءك الدمع اجري عبرة هر چند بهبود معنوی دایم در نظری اما چگونه
که از این اثری روزی شود که به دیده ظاهر جمال خورشید اثر شوم شعر ای عکس رخ تو داده نور ابصرم تا در
رخ تو منور تو سیر کنم گفتی منکر نیز آخر کو غیر که کسی که آید اندر نظرم الغاه بر زدنها و بر آمده در این بر گردیده نشسته از ولوله
اشتیاق حضرت او در زدنها در مونسه که در ساعت و مجمع از مفصل این حکایت برداشت شعر عشق آمد و دل از دست
ما برد و تدبیر زعقل سبلا برد عیش و طرب و قرار و تکیه یک یک ز دلم جدا جدا برد تا یار آمد و در دیده بنشست
شاه آمد و رفت نه کدا برد سیلاب غم عشق در آمد از در با زاهر ز ارباب رساله برد است صورت او که خواب دیدم است که
هر دو دیده خواب را برد ای ماه در طاق قیم طاق گشته و ماهم محاق رفته در روزم بر از آه و در شب فرو نشینم از انتظار بسوزد
مردم سیاه کرد دیده وقائلة ما بال دمعك اسودا وقد كان محمرا اوان تحمل فقلت لها ان الدموع

همت

نصرت همت وهذا سواد العين فهو سبيل چون باو رسید نامه او که از قبله دیده دلش رفت و گفت ای نور دیده
وای قرة العين بر آزرده بیان نوا که تحیه من بر از آن نامه بخواند و فقط الهی و باطن فیض مواطن رسالت پناهی بسیار زود
برد و توقف کن و به حضرت اویس سر عشق چون برق آبدار روز و روی براه بنهاد و محبت تمام خود را بجناب اشرف حضرت علیه السلام
رسانید و سر خود را با آستان عرش نشان ملزم کرده است شعر چنانچه صفی که است که همه بیجر از بهشت برین
مزید نور رحمه است چون صبح خنده بر آه و غمزه که در برین افبالك مقصود وفضلك زائد وجودك
موجود وعفوك واسع بود از نتیجه در ملجا بر دستی مادر جانی احوال سید ابرار شد اصحاب گفتند که آن آفتاب
اوج رسالت و آن رکن ایوان جلالت در رفته تشریف ندارند اویس آهی از دل پر درد کشید و دستیاد در کاظم مراسم
رسیده اسم خود را گفته از ره سعادت نبود و زبان حال چنین گویا بود شعر از در دولت علیم که عمران رسیم
به شوق آمده بودم همه محرمان رسیم پس به بوار زدم که از این کوچه تنگ آمدم است در سیه و حیران رسیم بعد از مراجعت
رجعت نمود چون سرور عالم و فخر بنی آدم وارد دولت خانه گردیده نوری دیدم از دیده بود و بوی شنید که مراد شنیده
بود ای صبا ای صبا هبت لنا سحرا من بين ذيالك الشذى شعر بوی و شنیدم از این بست که نامی آمد
گلم از دست بگیرید که از کار شدم پرسید که کی که آمده بود گفتند شتر بانی اویس نام از یمن آمده بود و رفت و غرض حضرت
از این سوال متبین احوال آن مجذبه خصال بود پس حضرت فرموده که او بجهت اطاعت مادر زود از این در سعادت
کرده بود در رفته و نور خود را که نامه که سعید که گفته چون اویس بخانه رسید مادر از او پرسید که ای فرزند دیده چه بیار اخبار
کشودی و زنگ غم از لوح خاطر زدودی اویس حکایت محرومی را بیان فرمود شعر دنیا بیار رفته روان کردم آب چشم
آن رفته باز نامده و چشم روان بجا ای دیده ماجرای دل خون گشته کنون با دوستان تو گوی که ما را زبان نماند
او را و داع کرد و دل ز عقل برکه بود الا مرتبه که بر آستان بماند طاقت زناخن از جمله سینه کنم که رو در درون عقاری که در دردی
جانم نهان بماند القصه اصحاب عرض کردند که آیا نصیب ما هست که شرف صحبت و ملاقات آن صاحب اسرار است
مشرف شویم حضرت رسالت فرموده که بچشم ظاهر دو شما بزرگوار من او را بینید الکاه جمیع صفات و سمات اویس
را خواجه کاینات با میر المؤمنین عمر گشتن داد و فرمود که بر پهلوی چپ و بر کف دستش او مقدار یکدرم سفید است

اما نه از رس بگر رسیده باشد تکیه علامت اهل [illegible] ارست عرفان است با علی چون او [illegible] در باب سلام را او ی رسان و
دین مرتع را او ی عطا کردان و دیگر با عصاء امت و بر سر ساران اهل بیت را دعا کنند که در بارگاه بارگاه عزت دعای
او مضمون ان دعاء المخلصین مستجاب قرین مرضات است و امشب نیت نه استجابت میگردد رباعی تیر که
از سخت کمان نا جهد بیشتر از تیر که راسپر گذرد تیر دعا از قد بهچون کمان نگذرد از نه سپر آسمان چون حضرت
فخر موجودات و مهتر کاینات سریر آرای [illegible] عرفات جناب [illegible] مولای [illegible] را مولای مومنین و
مومنات عطا فرمود بعد از رحلت حضرت رسالت پناه روزی در مسجد کوفه در اثنای خطبه فرمود یا اهل نجد
قوموا جمعی از اهل [illegible] مجلس بهشت آیین و محفل جنت قرین بوده بر پای ایستادند حضرت فرمود کسی از قرن در
اینجا است گفتند بلی حضرت امیر [illegible] فرمود بعد از آنکه [illegible] امیر مومنان گردید حضرت
بتحقیق آن که [illegible] احوال اویس قرن را از ایشان استفسار [illegible] مقام [illegible] آمده اهل قرن عرض نمودند
که ای مولای مشتاقان و مقتدای مومنان شخصی اویس نام که [illegible] داشته باشد که نام او [illegible] بر زبان معجز بیان آورد
نیست و ما ندیده ایم [illegible] حضرت فرمود والله من از آفتاب اوج والضحی که لسان مبارکش همواره الصدق گویا
بود در وحی استماع نموده ام [illegible] شعر [illegible] سحر
از [illegible] منزل آن عاشق [illegible] رکابست شب درازست ره وادی ایمن [illegible] آتش طور کجا
موعد دیدار کجاست یکی از اهل قرن بعد از [illegible] بر خاست [illegible] دیوانه از خویش و
آشنا بیگانه در [illegible] قناعت [illegible] است که [illegible] مطلق [illegible] اهل دنیا بیزار و
مردی عزلت نشین [illegible] خلاف آن [illegible]
و پیوسته [illegible] کار خود حیرانی بجهت
معیشت [illegible] و زمانی [illegible] خود
حسنه [illegible] مولای مومنان فرمود [illegible] یاب
سرگردانم [illegible] است [illegible] آتش غم [illegible]

شعر مرا غیرت [illegible] دارد که چشم از خبر [illegible] ز عشق آتشی سازم [illegible] و نه [illegible] علم و [illegible]
و آن [illegible] است [illegible] اصل [illegible] است آن [illegible] که کام [illegible] وصف [illegible]
[illegible] صدق [illegible] آن [illegible] راه
دل [illegible] غیرت محبت [illegible] دعا باسم لیلی غیرها فکانما
اطار بلیلی طائرا کان فی صدری وکیف ادعا لیلی بعین اری بها سواها وما طهرتها بالمدامع
[illegible] محنت [illegible] هجران [illegible]
این است [illegible] عاشقان [illegible] است هر کس [illegible] است
عشق [illegible] دیوانه گشتن [illegible] است [illegible] عاشق را [illegible]
عالم [illegible] عشق [illegible] عاشق آنست که [illegible]
فلک [illegible] باده آنست که [illegible] دل عاشق [illegible]
دارد [illegible] من عرف الله کل لسانه
هر [illegible] محبت [illegible] بر زبان [illegible]
[illegible] حضرت رب العزت است ان الله تعالی شرابا للاولیائه
اذا شربوا سکروا و اذا سکروا طربوا و اذا طربوا طلبوا و اذا طلبوا وجدوا [illegible] اهل [illegible]
[illegible] جبهه [illegible] چنین گفت [illegible]
[illegible] از [illegible] اهل توحید است [illegible] ارباب [illegible]
[illegible] چون امام [illegible] مبارک [illegible]
اویس [illegible] اویس [illegible]
امام [illegible] حضرت [illegible] اویس [illegible]
[illegible] حضرت فرمود [illegible] اویس حضرت فرمود [illegible]

وصعی چو جیب [illegible] آن [illegible] صبح سعادت را بانمای اویس [illegible] دست خود را گشوده و بودی [illegible]

بود [illegible] صادق [illegible] زاده [illegible] حفظ کرده **شعر** هم [illegible] آن امام قرن تا این [illegible]

سهیل بن نعیل الدجی [illegible] وبیدی الضحی لیلا [illegible] پس امام علیه السلام [illegible]

[illegible] رسانید و [illegible] که آن صدر [illegible] موجودات فرموده که [illegible] عاصی [illegible]

[illegible] بروی [illegible] فاذا سئلك عبادی عنی فانی قریب

مجیب [illegible] بوده [illegible] دعا [illegible] اجابت دعوات

[illegible] **شعر** بوی [illegible]

هلت هل من سائل مستغفر انا عبد سائل مستغفر کم منك ینادی سحرا فدعوناك وهذا

سحر [illegible] سعادت [illegible] از درس [illegible] اویس نامدار [illegible] نام سید ابرار شنیده

[illegible] **شعر** نام تو شنیدم دل [illegible] رسید چون [illegible] صدای [illegible] شنیده

ابرق بدا من جانب الطور لامع ام ارتفعت عن وجه لیلی البراقع یا امیرالمؤمنین [illegible] که آن سرور

[illegible] انوار [illegible] آفتاب عزت [illegible] و [illegible]

[illegible] **شعر** من کو [illegible] از کجا [illegible] این رتبه حاصل [illegible] عبادت [illegible]

[illegible] محبت [illegible] خاندان [illegible] نام [illegible]

شربت بکاس الحب فی المهد شربة حلاوتها حتی یوم القیمة فی حلقی **شعر** آن [illegible]

[illegible] عشق [illegible] **شعر** [illegible] پروانه [illegible]

[illegible] والله ما طلعت شمس ولا غربت الا وذکرك مقرون بانفاس

[illegible] **شعر** [illegible]

[illegible] حدیث [illegible] عشق [illegible]

[illegible] احب الصبیان الحب منکم ما بین ملتجم منه ومصطلم **شعر**

هم جان [illegible] دل گرفتار تو است هم [illegible] او است [illegible] هر کس [illegible] دیدار

تو است [illegible] با وجود این [illegible] ضعیفان [illegible]

[illegible] نشان داده [illegible]

[illegible] رسیده [illegible]

اویس [illegible] **شعر** ای

[illegible] محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

[illegible] **شعر** ای [illegible]

[illegible] فبادرت بالخلیل الحبیب محمد نبیك وهو سید المتواضع [illegible]

[illegible] **شعر** [illegible] آمدیم [illegible] آمدیم

ای [illegible] ای [illegible] موجودات ای موجد کاینات ای نسیم صبح [illegible]

[illegible] ای [illegible]

[illegible] ای [illegible]

[illegible] ای [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible]

[illegible] حیات [illegible]

[illegible]

[illegible] صعقا [illegible]

[illegible] ورفعنا لك ذکرك [illegible] محمد [illegible]

[illegible] انا اعطیناك الکوثر [illegible]

کردند و صبح سینه اش بانشق الم نشرح لک صدرک نور افزودی تا ظلمتیان شام مهابت از روشنی بهره ور شوند کار بسیار بود
و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی بفعل خود نسبت دادی و قفل دل عشاق خود را کلید محبت قل ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی یحببکم الله گشادی آری [illegible] محمد حساب [illegible] الهی صبرت علی
حزنالک فکیف اصبر علی فراقک شعر یا صبحی الظهور و الاشراق کیست جز تو در انفس و آفاق لیس [illegible] غیرک شرار
است شمس الضحی و غیرک فیء در جهان سایه است نور تو شید سایه را مایه ظهور تو شید حرف [illegible] از دم بر آتش محو کن غیر او
جلوه بنمای [illegible] کلام [illegible] انا باد انا مع الاحباب و دلیل الحق الیها
قلوب الاولیاء قناع خطاب از حضرت [illegible] ای اویس چندین هزار [illegible] بخشیدیم اویس باز
[illegible] ان الله یحب الملحین فی الدعاء الحاح و زاری [illegible] حضرت باری میسر [illegible] ندا
داد که ای اویس چندین هزار دیگر بتو بخشیدیم پس اویس سر [illegible] کفت [illegible]
محمد [illegible] روایت [illegible] است سید ابرار را برکت اویس
[illegible] از تذکرة الاولیاء نقل بوده [illegible]
[illegible] عالم [illegible] کفت کیست [illegible]
اویس کفت ای عمر آن کیست [illegible] عمر با اویس کفت [illegible]
کفت [illegible] دعا کردم [illegible] اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات اگر تو [illegible]
[illegible] ای اویس [illegible] کفت [illegible]
کفت [illegible] العقبة روزی
[illegible] اویس قرنی [illegible] آواز [illegible] آن
[illegible] اویس [illegible] کفت
[illegible] علی المرتضی [illegible] امام [illegible]
[illegible] اطراف [illegible]

بحر معنی

بحر معنی [illegible] حضرت [illegible] هزار [illegible] مستغنی بود جناب
[illegible] عرفان [illegible] تحقیق [illegible] صحرا [illegible]
کردند [illegible] از میان این [illegible]
[illegible] عطر [illegible]
[illegible] مجلس [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible]
[illegible] حبیب خدا [illegible] سلطان
[illegible] اویس قرنی [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] سر فرو [illegible]
[illegible] شعر [illegible] اویس [illegible]
[illegible]
[illegible] شعر
[illegible] اویس [illegible]
[illegible]
[illegible] الاحبیب عنایا
[illegible] اویس ذو الشفاعة کان فینا فیوم البعث نحن الشافعونا [illegible]
[illegible] اللهم العن اعداء محمد و آل محمد من الاولین و الاخرین
باسمک القهار و المنتقم یا رب العالمین [illegible]

شعر از مولف

چه ساقی ای فرصت جان و دل ‌ بود نام هست جانان دل ‌ برد هر کسی فیض از نام تو ‌ خورد دست و لب را ز جام تو ‌ به نام است
نام خدا نام تو ‌ گر ز دم است مدام تو ‌ بود بنده ام و گر بود روز و شب ‌ کم از شراب شاید طرب ‌ نوای نو گل بنغ و خزان بیا
نوای تماشای بستان بیا ‌ مرا کلبه دل ز تو گلشن است ‌ درونم ز شمع رخت روشن است ‌ ز صهبای کوثر ایاغی بخش
شبستان دل را چراغی بخش ‌ ز دم سردی دشمن و لطف یار ‌ فزون در الم تو به نوبهار ‌ بمن ده می ارغوانی سلسبیل ‌ که گشته مزاج
و آتشم علیل ‌ چه بنشسته خرمی که من گرفتم ‌ ده جگری ارزوی که من درگرفتم ‌ چه ماهی کم زنده که خود آب ‌ ز نم غم طبعها را محیط
شراب ‌ ساقیان کوس اخبار و ناقلان رموز آثار از آنجا که اظهار رقایع عبارات صحت آیات را در مجالس جهان چنین جلوه
انداخته اند که چون ساقی کوثر و فتح باب خیبر وقتل عمرو عنتر حیدرالله الغالب بر ذوالفقار
ید الله الضارب حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب ملاحظه نمود که حضرت مولی المتقین در کار حرب عمار یاسر و اویس قرن و دیگر
اصحاب حضرت پیغمبر را در دست آن گروه مقهور که ملاعین قاسطین در انهنگ حرب گرم ساخته اند و دقیقه فروگذاشت
ننمایند آتش غضب قیامت لهب اسدالله الغالب کوشش دیگر و حمیت لیث ربانی بحرکت آمده از غایت الشدة و آن دم چون در
قلزم غضب ذکر ایزد است ذوق و جود و یاسات عرق قیام گرفته و هر گاه او تا وجا به چشم جهد بر زمین چون ژرده غبار بر چرخ
دوار رسید در آن وقت مالک نخعی و سپهسالار لشکر سلطان دنیا و دین سرور سپهر امیری محمد ابن ابی هاشم جهان دلیری سرور و الا گهر
حضرت ملک اشتر الطیبة فرمود که از پیش فوج جعفر برجاعت کیس اخلاص المخلصین روانه میدان گردید آنحضرت خود با تمته
سپاه از عقب عبار روش مالک روانه کرد و مالک از نوید این سعادت شکر قادر ذوالمنن را بتقدیم رسانید رفتن مالک
اشتر رضی الله عنه بمیدان مالک که برجاعت سرشت بسته و دمی از دو آنکه در بستر کشته و مانند نهنگ قرون اشام خونریزی را اشتیاه
داشت مانند شیر ارغوان گرد آمده و مثل شیر ژیان بخروش آمده و مانند عقاب گرسنه بکنگ و پرواز یعنی امواج دریای
جوشیده از گشته لشته میساخت شعر گرد از شیر غضبناک گسستا ‌ کمی تیغ مصری گرفته بدست ‌ نزار آسمان آتش جهان مشتعل گرد
شعله تارودی جحل ‌ ز نیک به تن صدهزار جمی ‌ ملک تیره دمکس ایم ارجمی ‌ بهر برگه میگوشه را بوده حجم شد و دنیای سوزد
چون میگوی به نمود که مالک ادعا نمود که تخم شیبان را از روی زمین برانداز و خود با گروه هزار سوار حرکت نموده وارد میدان
و میغ ملک شکر دو چشمار سبزه مشغول شعر صحیل اسب گفته در آسمان غلغل ‌ شعاع تیغ نهاده فرا گاهم آفتاب انوار بر جوان این هزار آمر جمی

وی تم

و می حضرت پیغمبر رسید آنجناب نیز با سپاه نصرت آیات وارد میدان گردید جنگی با قوم کافر پیشه که خود و خود ده بین از حیات آن
عاجز و از تصور آن متعوم مصر فست شعر چاشت زرد و سپه آفتاب ‌ که آتش به آب هم زد دریای آب ‌ فکان الغرب بحرا
من میاه ‌ وکان الشرق بحرا من جیاد ‌ از دم شمشیر و لالها ارغوان گرده صدای اوقوصلون گرفت و از دخش پرلعان تیغ
وسنان آتش غیرت در کانون عقب حضیض افروختن نیز گرفت و از گرد میدان مصدق صنم سیاق واذا النجوم انکدرت
نمایان و از زمین آن هنگامه واذا السماء کشطت بهر بر از الهوه جوه قاسطین نجوای واذا الجحیم سعرت پیدا
و از موز ای می آن بزما نموده واذا الجنة ازلفت هو بدو از رعد الله اکبر حیدری مصدقه واذا السماء
انشقت آشکار و از زره وغا گردیده لترکبن طبقا عن طبق نمودار گردید نثر از مولف بر دو موده چون کمند سرب حجه هر شه حکمرا
شیران درید ‌ در آن دو روحون تیغ آن ارجمند ‌ و خورشید چون آفتاب بلند ‌ چه جنبش در آمد لشکر زبا البسط زمین شد
غبار ره به بنا ‌ ترموش بر ابان انجم سوار ‌ و عنان گردکستان اعتبار ‌ سنان بر سناز خنجر هم شد ‌ کزین آن زدست
جهان رکه بسته ‌ زلب بود بگفته زره بر زره ‌ زره شد گشاده گره از گره ‌ سپر بر سپر چون ورق بر ورق ‌ چه گل در گلستان
طبق بر طبق ‌ ز صحبی الی روز دیگر ز خشب ‌ گروه نمیدیم از آتش و ز کف ‌ در آمدن لیله الهریر گشتن امیر پیغمبر بر هزار دشمنان دین
تشبیه ز شیب و عوض و از قیر ‌ چون آفتاب نورانی بحکم مغرب در آمد شب ظلمانی در فوق الارض عیان گردید مصداق
ظلمات بعضها فوق بعض آشکار و ترکیم عاب سحاب غنی هویدا شد نثر از مولف شبی بود چون زنگی دیو چهره
ثنا نمودی زناه و زمهر ‌ نه تابیده بر وی ز نور وجود ‌ شب چو دل ناکسان تیره بود ‌ ولی او بر سلطان عالم عیان
تمیران هم خورشید در آسمان ‌ تتق منگشیده ز رخش نور حق ‌ درون و برون اش پر از نور حق ‌ شاه عالم افروز روشن
گردیده باز بیع روز سابق طرفین صفوف قتال را آراسته و کتایب بر آراسته جلیه یانه و در دریای خون جوان آن دو لشکر
جرار در مقابل یکدیگر خروش میزدند چون کار از حساب درک نبود آن دو قلزم مواج بر یکدیگر رکحشید
دوار حملیع سیکران و فرود ریای نه بپایان بهم آمیخته شد و سحاب طل چون تیغ طل و افضل هم گردید از قطرات دماء عرضه
وغاگل خود از نصول سهام و رویس برماح تیر سحاب بیکدیگر منقل و از شعل سیوف برق گرد اور در آن کارزار مصداق
یکاد سنا برقه یذهب بالابصار بهم رسید از غبار میدان و خروش دلیران و هو زنگ شیر گیران و غلغله

نثر از مولف

شعر از مولف

شعر از مولف

شامیان وولوله یلان وصهیل اسبان وشعشعه سنان یصعون فیه ظلمات ورعد وبرق یجعلون اصابعهم
فی آذانهم من الصواعق حذر الموت پدید گردید واز عکس چهره روسیاهان شام عرصه هوا تیره وتار گردیده واز رفع تیغ
گلگون موج خون چون جیحون جریان پذیرفت گویا مصداق والسماء ذات البروج والیوم الموعود وشاهد و
مشهود در آن روز بعرصه ظهور خرامید ومنطوقه قتل اصحاب الاخدود در آن هنگامه عیان گردید وحقیقت واذا
ضاقت الابصار وبلغت القلوب الحناجر پدید آمد ان بطش ربک لشدید پیدا شد زمین از خوف
متزلزل گردید و آسمان بر خود بطپید تیغ خونریز ابطال و در حمله پرداختند جولان ذوالفقار رد دشمن شکار حیدر کرار چون نهنگ بود
در عرصه وغا و رزمگاه جانستانش چون اژدهای مردم ربا هر حمله اش چون برق آتش افروز جان دشمنان و هر نیزه اش مانند
رعد زهره شکاف دلیران هر که پرتوی از سطوت و صولت افکندی رشته حیاتش پاکندی و هر صف که هیبت
حیدریش افتادی بنیان طاقت آنها را بر باد دادی گاو و ماهی از ضرب شمشیرش در تحت الارض بر خود ترسان و
حاملان عرش [illegible] اعلی از بیمش هراسان از نهیب تیغ آبدارش آتش آب و از آتش ازل آهن و سنگ چکیدی
و از [illegible] صاعقه کردارش [illegible] پاره پاره [illegible] مانند [illegible] صد اژدها [illegible] میکشید
و گاو فلک [illegible] بر خود [illegible] هر کس [illegible] شکوفه زند کامش را از شاخ [illegible] چید
و با هر که مقاتله با ذوالفقار نمودی [illegible] حیاتش را [illegible] همیشه از فرقه قاسطین [illegible]
توقف میکرد [illegible] سپهر [illegible] شاه [illegible] سوار [illegible] زده [illegible] بکارزار [illegible] شنیدم در آن شب [illegible]
کار [illegible] الله اکبر [illegible] تکبیر گردی صدا [illegible] هر آن [illegible] شامیان [illegible] هزار
سر بچه صاحب ذوالفقار [illegible] آتش [illegible] شمار [illegible] هزار [illegible] دست [illegible] هزار
آفرین باید ز مخلوق کاری چنین [illegible] بود از آن [illegible] صنوف
اهل شام مصداق این کلام گردید و کم رجال بلا ارض لکثرتهم ترکت جمعهم ارضا بلا رجل ما زال
[illegible] یجری فی دمائهم حتی مشی [illegible] شاد [illegible] دلیران اسلام [illegible] علیهم
صدای [illegible] شامیان [illegible]

درزمین گرد دار

درزمین گرد دار [illegible] الانهار [illegible] چون برق [illegible]
دست [illegible] چون [illegible] ذوالفقار [illegible]
[illegible] شهاب [illegible] درخشان [illegible]
[illegible] والقینا فیها رواسی [illegible] وفاکهة مما یتخیرون
[illegible] التوس [illegible] السیف [illegible]
شعر [illegible] زمین [illegible] رسید [illegible] قیامت [illegible]
[illegible] زره [illegible] جوشن [illegible] چو [illegible]
[illegible] گشت [illegible] سیوف [illegible]
[illegible] سنان [illegible] زمین [illegible]
[illegible] سواران [illegible] بجنید [illegible] سیف [illegible]
و [illegible] امیرالمومنین و امام المتقین [illegible] مقتول گردید
[illegible] شعر [illegible] سران [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] مقتولین [illegible]
[illegible] بقیة السیف اهل شام [illegible]
[illegible] التقوا [illegible]
[illegible] برق تیغ [illegible]
ذوالفقار حیدر کرار [illegible] طوفان [illegible] الی جبل یعصمنی [illegible]
[illegible] مصحف [illegible]
[illegible] مصحف [illegible] قرآن مجید [illegible] اسلام [illegible]
میان [illegible]

شامیان معروف طعن فی ابن رنهشت و در آن اوان ساوی مصحف قرآن بر رایت خود نصب نموده زینت لفظ لسان
قرائت سعید این بساط شد و زبانه شمشیر زرنشان خود را بر نیزه افراشتند کان ابلیس اغوی الناس کلهم فانت یا عمرو قد
اغویت ابلیسا و وجه تسمیه لیلة الهریر که در آن شب جنگ بر پا شد آن است که چون مابین قبیله کرین ابل و [illegible] قتال عظیم
واقع گردیده که حارث علم بر دری یتیم مقتول گشته و دو [illegible] روز حرب مابین الفریقین بوقوع پیوسته مسمی بیوم الهریر گشتند
و اصل لفظ هریر [illegible] که این اثر در نهایه بیان نموده صدای شجاعان در شمار رود و فریاد دلیران در کارزار است و بنا بر آنکه در تمام
هر کارزاری میان الفریقین [illegible] بود آنچه در این شب واقع گردیده آنچه موسوم بلیلة الهریر گردیده باشد طلوع صبح زر فام [illegible]
شاه دولت [illegible] همچون لیلة الهریر [illegible] در مرارت [illegible] مانند او شبی بر وجود ندیده و هنگام [illegible] روز که بنیاد اساس ایمان و
مؤسس بنیان دوران بنای این کعبه [illegible] باستقامت بنی آدم او در میدان [illegible]
جنین [illegible] طاهر و ساطع گردیده بنه مؤلفه

شعر از مؤلف

شد از مصحف مسیح ارقام [illegible] جهان گشت روشن [illegible] عیان گشت قرآن بر سر نیزه ها
بیکسوی قرآن مکرم [illegible] کلام الله ناطق ایزدی [illegible] یکی مصحف ابلیس امام الم [illegible] امام از یکی رشته فوق العلم [illegible] منادی لشکر
شام [illegible] کوفه و اهل عراق [illegible] مؤمنین [illegible] حریق [illegible]
چه [illegible] شما را از این [illegible] دیگر [illegible] شام و عراق چون [illegible] از اهل اسلام [illegible] قرآن مجید که کلام ملک علام
است [illegible] دست از نزاع بر داشته کلام الله را حکم می سازیم چون [illegible] بگوش امام زمین رسید [illegible] اهل عراقین خصوصا
کوفیان احمق [illegible] سمعنا و اطعنا [illegible] ولایت پناه دانست که این حیله ایست که [illegible]
ظاهر ساخته [illegible] غداری [illegible] کوفیان [illegible] پس حضرت [illegible]
را [illegible] کوفیان [illegible] که اهل کوفه [illegible] عمرو بن عاص [illegible] شامیان [illegible] و
کاروان [illegible] مضمون الغریق یتشبث بکل حشیش [illegible] باطل و [illegible]
لاطایل [illegible] قرآن مجید [illegible] کلام الله ناطق منم امام صادق منم حجة الله فی الارضین
منم نور الله فی العالمین [illegible]

رفع ذلک

دفع قربت [illegible] منصور من یشاء [illegible]
[illegible] آموخته است
[illegible] حضرت امیر [illegible] تقریب کرده
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اما [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] اهل عراقین [illegible]
شامیان [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شامیان [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مؤلفه [illegible] امام [illegible]

مرزدار

بروز دوم [illegible] بدین منوال [illegible] فرستاد و بار سیم شاه دین [illegible] بر روی بستر [illegible] که اگر چه [illegible] اهل [illegible] نوبه بسیار
شده و راست و دشمن چه خواهی دگر [illegible] مالک چون از مقدمه سپاه [illegible] قوم مالک طمع کرده با انواع [illegible]
معاودت اختیار و بحکومت [illegible] امام اخیار [illegible] از حرکت کوفیان حیران و متعجب گشته [illegible]
و فتنه آغاز نموده با سرکردگان ایشان [illegible] با امام زمان [illegible] و [illegible]
با قول این فاسقان [illegible] مکر و عذر و حیل [illegible] این سخنان [illegible]
ما کوفه [illegible] مالک [illegible] برقرار داشته [illegible] آغاز [illegible] طرفین [illegible]
[illegible] کم [illegible] سخنان [illegible]
بیان در [illegible] اشعث بن قیس [illegible] معویه فرستاد و سوال نمود که [illegible] آواز
[illegible] قرآن [illegible] حضرت امیر [illegible] که [illegible] امام [illegible] اشعث [illegible] معویه [illegible]
معویه گفت [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] فابعثوا حکما من اهله وحکما
من اهلها [illegible] حکمی معین شود [illegible] معویه [illegible] برضای [illegible] ابو موسی اشعری و
عمرو عاص [illegible] کان [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] طرفین چون بحکم ابو موسی اشعری و عمرو عاص تعیین
راضی گردیدند [illegible] در جواب فرمود که لا حکم الا لله [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] بسلطان دین [illegible]
با معویه [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] چنین [illegible] که این صلح [illegible] امیر المؤمنین [illegible] عمرو عاص [illegible]
[illegible] کوفیان [illegible]
[illegible] عمرو عاص [illegible]
[illegible] لازم بود [illegible]

[illegible]

اطاعت نمود

اطاعت نمود [illegible] عمرو عاص [illegible] حکم [illegible]
[illegible] که [illegible] پیش [illegible]
روزی چنین [illegible] امیر المؤمنین [illegible] عرب [illegible]
[illegible] آن [illegible] کوفیان [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] ابو موسی [illegible]
[illegible] عمرو عاص [illegible] ابو موسی [illegible] رسول [illegible]
[illegible] ابو موسی [illegible] عمرو [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] طعام [illegible]
[illegible]
[illegible] احادیث [illegible]
آن احمق [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] آن احمق کوفیان [illegible]
این [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] عمرو عاص [illegible]
ابو موسی [illegible] عمرو عاص [illegible] ابن عباس
[illegible] ابو موسی [illegible] ابو موسی در جواب ابن عباس گفت
[illegible] عمرو عاص

عجبی صحبت داشته‌ایم امیر مرا از خلافت معزول نموده تا نشیند در شوری باشیم فهذا من خلع کردم علی را چنانکه این انگشتر را از دست
خود بیرون کردم عمرو عاص بر خواسته گفت ایها المسلمون من معویه را بخلافت نصب کردم چنانکه این انگشتر را بدست خود کردم
ابو موسی گفت ای لعین تو با من عهد کرده بودی که علی و معویه را معزول سازیم و دیگری بر داریم کذبت و فجرت و
غدرت مثل تو چنانست که حق تعالی در قرآن مجید فرموده کمثل الحمار یحمل اسفارا این جمله و دیگر اصحاب معویه او را
بکشت سلوم و اهل عراق این بکذبت امام علیه السلام قیام و در بعضی نیز آنکه خلع کردم بالفعل کردم مثل خاتم و در دیگر دیده
چون این خبر باکثر از دور یکدیگر رسید امیر فرمود که هر روز بعد از ادای نماز صبح بجماعت لعن کنند اللهم العن معوية
وعمرو بن عاص وابو الاعور السلمي وحبيب بن المسلمة وعبد الرحمن بن خالد وضحاك بن قيس
ووليد بن عتبة وابو موسى الاشعري و ز بود که حق تعالی در قرآن مجید یاد نموده الا لعنة الله على
الظالمين والحمد لله رب العالمين

علی الظالمین والحمد لله رب العالمین

نسخه عاشره

نسخهٔ عاشره در کشف اسرار سعادت و شقاوت خواص ارباب علیهم اللعنة و النیران موسوم بکشف کفر و ان

بسم الله الرحمن الرحيم

چون واحد قدیم و دانای حکیم طبیعت اصلیه هر موجودی را که در ازل الآزال بید قدرت خود سرشت و در او آنچه بقدر قابلیت
و اندازه لیاقت بایست گذاشت چنانکه فرمود ایشان از عینین بوده که یا السعيد سعيد في بطن امه و روی بد بنیه
و برخی را که در رتبت انها از بحتین بودند الشقي شقي في بطن امه و روی هم بر او امید شعر در ازل هر کو بفیض دولت
ارزانی اند تا ابد جام مراد ش بعدم هی خلود اگرچه اصل حسب در عالم اعیان ثابته تقاضای بود و عیان سره حاجات
بمضمون الذات لا يعلل مجعول نیست بما قوله که مجعول منبات از اثر اقبین بانجه بامضمر است که قبل ابداع
وجود از مبدا بود و در ازل هیات سعادت نتوان کرد و شعر صورت اگر ز اول انوار بود چون
بنشر دور اعلا بود خوره اگر رهست انداکنیک اگر خوره کجنه شد تند یا ریکب خوره کشکل لب دنام ماند در ازل حق
کافر صلیب خلاف تاریک فمنهم شقي وسعيد ولقد ذرانا لجهنم كثيرا من الجن والانس شعر هر چند
سالها در برآفتاب بین شود ناماید از ظلمت کفر کرایند و هر قدر که باکل بشیند فایت شاد دهند شعر در رود و در ریزید صد
کیاه مانند بدر رود حیات کشته آید کاد آن داد که حق فرا گشته است آخر آن رود به اول کاشته است و صورت همین معنی در
آیه شریفه ان الذين كفروا سواء عليهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون است در قم بد شیم کلام حکیم ختم الله على قلوبهم وعلى
سمعهم وعلى ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظيم بدین باب مجربات شده آنجا که ابد ضرب کرده بود
سعی و صلی با ارادات طب هر چند احبا این دارد موجب نقص آنکس است بنایت امکان با عتبار ذات است که او
بتکلیف منفق و او است سبب برآمات که او اخبار رسید از مخبر صادق انما قول هر که ما ضد مرات همت بالتصفیه و التعقل ذات
و تنویر آینه نفس و خوکرت کار نه فایت صورت بدیی از آن او لا هم تدوند سان ملکه دارد نکس چون زنک اتش سبب ذلیل
جسمانیه و غیر رذایل شیطانیه و ارتکاب شهوات طبیعیه و ترک اخلاق جلوتیه و مبادرت با اکتساب جنسیه و در اداعات اعمال
بهیمیه و شیوع قلت علم و ضرورت غالب ظلم و غیرت بلا همت لذت عصبیت و افتخار بجاه منهیات و اشتغال مخبر
مشتهیات و سلوک طریق فسق و فجور و مملکت نفس دین و حرص تقدم حب دنیا و خوف نظام معرفت این ابیات سر

ملاقی دولت ابدی گردیدند و از ذکر شده از امت اسلام اهل الزیغ بوده فطرة الله التی فطر الناس علیها بکلی باطل گردیده اند
مصداق این سیاق صدق بنیان مقدمه خوارج نهروان است که باغوای شیطان لعین و باستعداد طینت خبیثه قرین گردید از
جناب امامت حضرت سید الوصیین منحرف گردیده پشت بقبلهٔ دنیا و دین نمودند و ابواب لعنت ابدی و شقاوت سرمدی
بروی خود گشودند **نظم** دلم را که مهر خداست آن که ؛ نصیحت بود نقش بر آب از آن ؛ کسی را که در نطفه او خطاست ؛ بمهر علی کی
دل او براست ؛ بهر کس گفت فرزند کی ای ؛ که گر زد کسی [illegible] بی جای ؛ نباشد جز از پیچ و بر روی نقش ؛ که بر زرد [illegible]
بنقش منقش ؛ اگر چشم داری بهر کس برای ؛ [illegible] ؛ هر آنکس که در دلش بغض علیست ؛ [illegible] گشت

شعر از مؤلف

مخلف الحکایت [illegible] شنیده است **رانه تعریف القلم** قلم آن [illegible] ؛ سر در خاطر
از او سر مشق ؛ قلم پرورده آب حیات است ؛ لب [illegible] ثابت است ؛ قلم مضراب قانون و مهمات ؛ قلم آیینه
حسن مخدرات ؛ قلم از آتش بزم جان است ؛ قلم [illegible] سخن جان است ؛ جها او در لیلة القدر مداد است ؛ از آن رو در
رخش خال سواد است ؛ [illegible] نشان در صبح تحکیم [illegible] کوفیان [illegible] اهل بصره [illegible]
و خود تحکیم [illegible] ایشان را از وخامت عاقبت و سوء خاتمت [illegible] معاویه [illegible] و سایر
شامیان [illegible] اهل عناد [illegible] کرده
[illegible] لا حکم الا لله
یقضی بالحق و هو خیر الفاصلین و این سخن [illegible] سلطان [illegible] ولایت [illegible] عزت [illegible]
[illegible] اشعث بن قیس و جمعی دیگر [illegible]
[illegible]
احمق [illegible]
کوفیان [illegible] لا حکم الا لله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در تعریف قلم از مؤلف

ولیکن

[illegible] که کلمات [illegible] نموده [illegible] حضرت [illegible] همان سخن را گفتند که لا حکم الا
لله [illegible] ولایت [illegible] کلمة حق یراد بها الباطل و همین عبارت در کتاب مستطاب نهج البلاغه و سایر
اخبار روایت شده حضرت فرمود این سخن حق است [illegible] باطل [illegible]
[illegible] عبارت لا حکم الا لله [illegible] باطل [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] قرآن مجید
فرموده ان الحکم الا لله یعنی [illegible]
[illegible] موافق [illegible]
ایشان بوده و بعضی دیگر گفته اند که غرض حضرت از لا حکم الا لله [illegible] در نهج البلاغه فرموده [illegible]
[illegible] کلمه حقی بوده [illegible]
[illegible] یا علی تب من خطیئتک [illegible]
[illegible] و اوفوا
بعهد الله اذا عاهدتم [illegible]
[illegible] حضرت فرمود
[illegible]
ان الکواء [illegible] الآن صح عندنا انک لست بامام و لو کنت اماما لما رجعت [illegible]
[illegible] امام [illegible]
المتقین و یعسوب الدین در جواب او فرمود [illegible] رسول الله [illegible] الحدیبیه عن قتال اهل مکه [illegible]
[illegible] خوارج
[illegible]
[illegible] امام [illegible]

عبدالله این گواه باشد و امر شوری را بعد از شیخ موقوف علی بوده و امر معروف و نهی منکر را جاری سازند و مر بار امامت و اطلاق
بر دارند و در بعضی تواریخ صحیحه مذکور است که ریاست خوارج بعبدالله بن وهب متوقف بوده بجهة استیطال و استقرار عبدالله
بن وهب مقدار مصلحت بوده عبدالله گفت بخبرم اکنون این دیار بحسب آب و هوا مخالف و مرعی نهروان است
انگاشت پر غرور از غرور و عرور که چیده چون تمامی در نهروان فرود آمدند عبدالله بن خباب بن الارث را که از اصحاب جناب
امامت مآب در آن فرما و حاکم نهروان بود بدرجه شهادت رسانیده ساحت آن مملکت آلوده لوث وجود آن ملاعین
بامعیت گردید و دامن آتش فتنه و مهوس مجلس تمام شدند و نامها باطراف و اکناف حضر صا الی بعزم وحده مرقوم نموده
و تحریص بخروج و ترغیب بجفروی ... وحشت و عبادت ... زاهد و امام عباد نمودند چون این اخبار رفته رفته بمجلس قدسی مآثر
امام ابرار رسید حضرت عبدالله بن عباس علیه الرحمه را بمجلس نزد عبدالله بن وهب و سایر خوارج بجهة اصلاح و تعیین فرستاد عبدالله
بن عباس چون نزد عبدالله بن وهب و مرقوس آمد و تبلیغ کلام حضرت امام نمود جماعت خوارج اذعان نموده
گفتند ابن عباس تو نیز مثل مصاحب خود از ایمان خارج گردیدی عبدالله بن عباس آغاز محاوره نمود ایشان گفتند
که تو معدن علم و کان و منبع دانش و فضائل در فقه و بحر حکمت معروفی ما را نیز دانشمندی که با تو گفتگو تواند نمود
و طریق احتجاج پیموده است و او عتاب بن اعور ثعلبی است که خطیب و ادیب و صاحب ادب با سخن بود
پس عتاب را طلبیده تا می احتجاج و گفتگوی ایشان را استماع نمودند ابن عباس علی جنب بعتاب عتاب خطاب
کرده گفت بنای اسلام و موسس دین بر امام نیست عتاب گفت بعد از و حفظ او ... بار آن صدق بیان فرمود که
آیا جناب نبوی حکم در میان مجلس اقتدار سیاست یا دیگران عتاب گفت پیغمبر ابن عباس گفت بگو پیغمبر
در دار دنیا بامعیت یا اسرای جاه و اقرار ... مقدس را نیز با خود بدنیا باقی گذاشت عتاب گفت
باقی گذاشت باز آن اسرار آرای علوم فرمود که کسی بعد از جناب نبوی بعمارت بنیان شرع مصطفوی
بر داشت یا امامت کرده ... این و شرع را ... عتاب گفت فرزندان آن سرور و اصحاب
آن مهتر با مور شرع بپرداختند ابن عباس گفت که خراب کردند یا آباد نمودند عتاب گفت آباد کردند ابن عباس گفت
که حالا معمور است یا ویران عتاب گفت حالا ویران است ابن عباس گفت فرمود که بنیان شرع اقدس را

است از جمله

۳۰

است از جمله بادی عاری حیث شد یا ذریه پیغمبر عتاب گفت امت ابن عباس فرمود تو از جمله امت استی یا از جمله
ذریه پیغمبر عتاب گفت از امت ابن عباس فرمود تو از امتی و مخرب دین و مر بنیان آیین با وجود این اراده دخول
جنان و توقع روضه رضوان داری عتاب از مضمون فبهت الذی کفر سکوت ورزید خوارج بعض با وجود
انجام و انکارات اصرار بالاطیل و مزخرفات خود مینمود شعر هر که انیست ... در سخن جانب درازی میت
نیست و در روش آشتی ... دامن با ورش نازی نیست عبدالله بن عباس مراجعت نمود مراتب را بعرض
اقدس رسانید و در سبب ... از خدمت امام ... و شایعت ... او مر آرای مهر
آرای ارباب الباب ... تقاب ... اخبار ... و ... صادق
و کاذب اخبار صحیحه و سقیمه مضمون حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود گشوده ... است
از جناب ولایت مآب که مطابق ... و شریعت قویم و طریق مستقیم ... علیها الاف التحیة والتکریم بود
و در باب ... فرموده ... و ... او ... عظیمه و سبب
آن حضرات ... ابو ... علیه ... الغفران ... فرموده که چون
دستور ... و حقیقت ... و در اهواء ... مطابق ... صحبت دنیا ... و ... گشته شده و اگر کسی
یافت میشود که از آن ... و تفصیل دنیا ... متابعت آن ... مقدس آنحضرت و سایر عترت
سلام الله علیهم از هجوم علوم و اسرار و دل مظهر ایشان از تجلی انوار ... روشن بود که در دنیا ... محبت
... فرموده اند ... اصبحوا الدنیا بابدان ارواحها معلقة بالملأ الاعلی
... محبت دنیا ... کسان ... توانند داشت ... توانند نمود الاد...
... ما تعارف منها ائتلف وما تناکر منها اختلف ابنای دنیا و ابنای آخرت ...
... الجنس مع الجنس الی الجنس تمیل شعر ... جنس ...
... الناس الی ... ولم ... الی ... الناس ...
... الناس الی ... صلوات الله علیه ... وهذا الکلام ...

صاحب الجلال که ثانی الجلال و هستند عند الائمه الجلالیه ربط ظهوره و اسباب نور با شعر مشکل بعد گذشت در آن عقدهای زلف
ای بر تو واجب تو حلال مشکلات ❊ به ضدیت تقاضای عدم الفت سیما و حب که بر اقسام المکلفات و داخل [illegible]
بنیاد امیر المؤمنین بر رشته نگر کشیده ❊ لؤلؤ [illegible] حکمت جو کشتی ❊ با محبت جان حقایق بین ❊ ز امواج بر آمدست
این گوهر ❊ از اصداف کرانستان و بهر ❊ القلب و الظلمت گوهر شبه بود ❊ هم و او [illegible] شام و بود ❊ نموده آدم از خاک و
ابلیس را ❊ همان مایه مکر و تلبیس را ❊ زنار را گرفته [illegible] او ❊ ز روی عقب بند [illegible] نهاده ❊ مهی را [illegible] دوشش
ساخت او ❊ [illegible] ❊ دگر باره بر دو سلاسل نمود ❊ زهی لطف بحد که از زور درد ❊ نه تکبر آورد و در مرد و
کرد ❊ که در کاخ ایمان بسی بود کرد ❊ کی ساخت [illegible] و دیگر کلیم ❊ هم دانه کسی تر رب رحیم ❊ کی را او جبل طرود ساخت
که از جهل و جادوی راه باخت ❊ کی را محمد حبیبش کو اند ❊ که در مسند معراج او را نشاند ❊ چنین است آیین دهر دنی
ستیزه ای با [illegible] ❊ اماماع عهد پیشینه بنیاد کرد ❊ بآدم ز ابلیس بیداد کرد ❊ ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه
رقم قلم نموده که [illegible] امیر المؤمنین علی علیه السلام در بود [illegible] قطع کند ام حبیب را و مباح نماید [illegible] او را
و [illegible] که بجهت عداوت او و معویه با امیر ع و اما اصحاب یعنی اهل سنت و جماعت میگویند فذکان معه من اصحاب
قوم اشتر بن سمعان [illegible] يلعن معوية لعدا اسلامه و يقول انه منافق كافر وانه من اهل
النار و مقوی این کلام صحت انتظام است که فاضل الازم التکریم علی بن ابراهیم در تفسیر [illegible] و اما تخافن من
قوم خيانة فانبذ اليهم على سواء فرموده نزلت في معوية لما خان امير المؤمنين ع و ان شانئك هو الابتر
مبغضك عمرو بن العاص هو الابتر يعني لا دين له ولا نسب و نفرین حضرت رسول صلعم و [illegible]
[illegible] و من جمع بين الصحيحين الحميدي من افراد مسلم باسناده من ابن عباس قال كنت العب مع الصبيان
فجاء رسول الله صلعم فتوارت خلف باب فجاء فحطاني حطوة وقال اذهب فادع لي معوية قال فجئت فقلت
هو يأكل ثم قال اذهب فادع لي معوية قال فجئت فقلت هو يأكل فقال لا اشبع الله بطنه و نفرین [illegible] در کتاب
صفین احادیث متواتره در این باب مرقوم نموده علامه شیرازی در نزهة القلوب و زمخشری در ربیع الابرار
[illegible] ابن ابی الحدید مسطور نموده که لاریب در ظهور [illegible] و بغیه [illegible]

صلی الله علیه و آله

وارث

وارث عثمان [illegible] روایات [illegible] حضرت رسالت پناهی صلعم بوده و [illegible] مشهود و در حق
[illegible] را تقدیم صلات [illegible] بوده با وجود ارتکاب [illegible] قریش [illegible]
حضرت شاه ولایت پناه فرموده یکی محمد ابن ابی بکر که ربیب آنحضرت بوده دوم جعده بن هبیرة المخزومی که خواهر زاده او بوده سیم
ابو العاص بن [illegible] که [illegible] بود که [illegible] حضرت [illegible] چهارم محمد بن ابی حذیفه بن عتبه که خواهرزاده معویه بود پنجم
هاشم بن عتبة بن ابی وقاص که برادرزاده سعد وقاص بوده [illegible] از قریش [illegible] معویه بوده [illegible]
و قلیل من عبادی الشکور مخفی نماند که حضرت شاه دین و امیر المؤمنین [illegible] مشفقانه و مواعظ حکیمانه
نصیحت فرموده فایده نه بخشید شعر محبت [illegible] ❊ [illegible] ❊ لاجرم [illegible]
[illegible] رب العزه [illegible] اللهم رب
البيت المعمور والسقف المرفوع والبحر المسجور والكتاب المسطور اسئلك الظفر على هؤلاء الذين نبذوا
كتابك وراء ظهورهم وفارقوا امة محمد صلعم عتوا عليك ای فرازنده سپهر کبود ❊ [illegible] ❊ [illegible]
نوشته و نشان ❊ [illegible] مسطور گشته است قرآن ❊ [illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible]
[illegible] ❊ [illegible] ❊ سلطان عرصه عرصات [illegible]
حضرت [illegible] اجابت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

چون سبق ذکر یافت این باب برای بیان کشتی امام علیه السلام و مقتل اهل نهروان را مقدم داشته

امر به شمار هشت و هفت هزار نفر سپاه لوکه و توابع فرموده در چند روی تمامی پوشش کرد و پس مکمل و سلاح مدد بار زنگوت

مرا داشته شده **آغاز جنگ سلطان ولایت نشان با خوارج نهروان** حالکا ساقی ای صبح اقبال بین

کر فرصت او را تو حال بین ؛ لب بحر خورده چشم سفینه ؛ ز مشرق بر آی ای جمال مبین ؛ از این مهر پر مهر جامی بخش ؛ بر باد

یا کام کامی بخش ؛ منم بحر پر شور او حیران تو ؛ منم اهل پیکر بیان بر زبان تو ؛ تو چون زودا است نام هم ؛ نمایان کن از نور خود

کم کرده مطلعش این مرا ؛ من چه نظاره او آسمان ؛ دو وصال او رسش اندر رکاب ؛ به دوشش کند غاشیه آفتاب ؛ چه

چو کوه آن پر و کمیت و رزم آن ؛ پر ساران شود بهر کوه آسمان ؛ بیایند چه سبق از آب حیات ؛ خضر بر در آن بخشد کامیابات ؛ ببارد

مرکه او بر سبیل ؛ هم از آسب کوثر هم از سلسبیل ؛ چو جو او تو نشانه کند بر فلک ؛ می ماید از در نور دو ملک ؛ شود خرم از روی ایمان

کمن ؛ مرادات مجتبی صفت کمین ؛ دو الفقار چو ماه است در او ؛ کند راست ظلم سیه او را ؛ کند زنده اعدای دین را تمام ؛ کند سرکشی را بجا

انتقام ؛ باز کمان وقت ابدای هند ؛ به صبح دین روشنایی دهد ؛ فرا سند بر دوش اصحابا ؛ نشیند در [illegible] اهل پیا ؛ چه دولت

انگه او را ؛ سند بر کف او لیس موسی عصا ؛ چه عیسی بسی جاکران در پیش ؛ جنود ملک جمله لشکر کش ؛ دهد سرفرازی با حساب

خوانیس ؛ کند لطف چه با محب خوانش ؛ من آن زر که در کوه شاهی ؛ سر فرقدان کج زبین ؛ جنبیم قسم چون تو دام جهاد

تبا بید انشاه و افزاد ؛ کشتم از آن تیغ تیرا رسیدن ؛ تنم پوشش ایمن صف دشمنان ؛ منفی صدا را که دو دست مم تیر از آن

نعمهای جوشش و البندید ؛ از اعدای ساقی تیر آکوان ؛ که دیگر نباشد نقیه و در آن ؛ کنجینه کتب این نقود اخبار و خزینه داران جواهر

آثار ووقائع اولیه سخن و نوستان المسان اخبار و کمین معماران کاخ عبارت حالات مستقیم بین و طراحان بوستان

استعارات تواریخ سلاطین مقتدر عرفه نهروان را چنین در معرض بیان بیان و تسلیم فصاحت نشان داده اند که چون سلطان

سریر ارتضا عزم قتال فرا اوقیه از آن معرکه ساحت کردار نهروان کرد او در روز موعود پیش خانه مبارک را حرکت داده و پیش پیش بسیار

سعوده لشکر ظفر اثر رسید که بدو حال جهیز دولت اقبال روانه کرده کارکنان عالم غیب بیدمان سهیل الحاضر در مقام

ترتیب مستعد نموده انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او

نموده سان طالعی و فرو سیلان ظلام بلاد بنیاد نه من اعتدى علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدى علیکم

دو عرض راه نیجی در مقام و موقف بی و اقوا عار آمد به عرض مقدس جناب ولایت مآب علیه رسید که یا امیر المؤمنین تفتیش به گمان طاقت

و تعویق پس ناکس امر ساینه بی و مردم در پیش روزی باشد در حکم اتفاق امیر المؤمنین فرمود که هیچ فرق به پرسش

منع کرده مطابق که تواند و دست نمود و کی ای دهقان پس معنی سؤالات از منجم بود منجم امیر به بیرون از خود

اصطرلاب بیرون آورده نظر کرد امیر المؤمنین علیه السلام تبسم کرده فرمود که آیا میدانی که شب گذشته چه حادث شده و بعد از آن

نقیه او و وقایع آن شب فرموده از حال ستاره بود از شب گذشته به از عالم اسعادت باشد اند و در هر حالی به مقام هزار کس مستولی شده و در این

شب که شرح آن این از آنچه است و هست حق برت بعضی حارثه این را فرموده و اده کسی را در امیر المؤمنین حال کس

خوارج بود و در آن وقت آنچه دین کمان کرد که آنحضرت مبنیز باید که او را بهر یک و دو از کس فرمود که الا مثل بیت منجم ارشاد این

حال بجه اند و صدیث مزبور در کتاب احتجاج و فروع الهموم والغموم است و انما آنچه در کتاب نهج البلاغه مذکور است که بجوم حرم و مرسوم را

محول برآنست که اداء رسا طوامع حوادث سفلیه را با اجرام علویه مؤثر مستقل و متکی بر احداث حوادث کونیه دانستی و اهل المنجم

کالکاهن والکاهن کالساحر والساحر کالکافر والکافر فی النار مراد بوده **شعر** ز بالا سیاره تمیز حکم بود ؛ وانش برابر حکم قضا و قدر ؛

از فصل مولای متقیان به حکمت ان حلال و ارد و نهروان کرده به معیار اقضایا مشاهده و کار مواعظ حدیده که شب پیش جهان جا آن را گرانبار نمود

بعضی از آن طبقه را از کرده آن ملعون صحبت داری ابو ایوب انصاری طلبیده فرمود که عالم ظفر و امان آنکه بر فرموده

هر کس بر این لوای این رحمت اقبال آید و در امان است و هر کس از خوف جهان اندیشه باید که آنچه کرده مساوی هشت هزار نفر

از فضل خود و پشیمان و در زیر علم خیر و عزت بیرون آمدند و چنانکه چهار هزار نفر بودند طریق خلاف پیمودند و در کتاب خرایج

الجرایح از جندب بن زهیر ازدی مرویست که چون بار و شیعیان وامام عالمیان وارد نهروان گردیدیم مسلوم نبود که

به خوارج در هر مقام و شرایع خوانند بود چون معسکر ایشان رسیدیم شکی را مشغول دعا و تلاوت کتاب خدا دیدیم از ذکر

قرآن زمزمه و ترتیل او طنین نحل بساز و عبادت و ریاضات هم آواز عجایبات سجدات و رواصی و جباه ایشان صیاد

امارات نفقات و سایر عبادات در ساحت جبهه ایشان پدید بود و در آن وقت شاه ولایت جای در بر ولی

حسب نهروان از روی استدلال فرموده تفسیر آیه است مرا که بعد ای حی علی الصلوة مسلمین علی الاعلام فرماید من بیرون آمد به

ز فرقه آدم ودو صد سال تمام باخود میکنم که عجب حقی آمده بهتایی جهنم اما و عذاب الیم باشش بد که در این لشکر و وفا

بجهة این دردی بیشم و بهبود از راه حیرت میشتافتم آخر کار بطرف سیدگی که دوای این درد و علاج این درد و مرهم این زخم مخفی بی

بارگاه احدیت ای دل غافل دوای هست [illegible] تعالی بر عبودیت در بارگاه الوهیت بوده [illegible] از خطیر

از رب کریم کارها جز خدای کس نکشاید پس نماز کردم و روی نیاز بدرگاه بی‌نیاز نهادم و از سجود [illegible] و این عبارت

مسلسل بزدم اللهم ان کان قتال هؤلاء القوم رضا لك فأرني من ذلك ما اعرف به

الله الحق یعنی خداوندا اگر رضای تو در این جنگ هست علامات حقیقت از این واضح ساز و سر از سجده برداشتم

و دیده بصیرت بتحقیق حقیقت یا بطلان او گماشتم در خلال این احوال سواری از پیش تازان معارک جهاد

اسب دوانیده بخدمت حضرت عرض نمود که یا امیر المؤمنین خوارج از جسر گذشتند مولای مؤمنان فرمود نمیگذرند

از این جسر احدی از ایشان کشته نشود در شمار زیاده بر ده نفر و باقی نمانند از ایشان زیاده بر ده نفر و من گفته بود

یا جندب ترى التل قلت نعم پس آنگاه [illegible] گفت [illegible] رسول خدا اخبار کرد که این خوارج در زیر این تل

کشته خواهند شد و در همان مکان مولای متقیان بقتل ایشان [illegible] و زیاده بر ده نفر از آنها اسب سلامت از آن

میدان بیرون نتواند برد بیان جدال و قتال با خوارج نهروان [illegible] که [illegible] کار [illegible] خوارج [illegible] بود که

دوازده هزار نفر خوارج نفاق [illegible] امام ابرار جمعیت داشته [illegible] هشت هزار نفر از آنها از کرده خود پشیمان شده

تا بیا داخل مؤمنان و متقیان [illegible] صف [illegible] ساختند [illegible] چهار هزار نفر

باقی [illegible] امام [illegible] ایشان [illegible]

آخر الامر طرفین صفوف و کتائب آراسته و میمنه و میسره بر آراسته کردید [illegible] عبدالله بن عباس [illegible] میمنه [illegible]

و معقل بن قیس [illegible] میسره [illegible] عبدالله بن وهب ملعون میمنه [illegible]

مبارزت [illegible]

[illegible] میمنه و میسره [illegible]

ایشان مبارزت [illegible] جدال [illegible]

در برابر [illegible] شعر [illegible] تیر انداز [illegible]

دو [illegible] این نهر [illegible] خوارج [illegible] میدان [illegible]

[illegible]

که این [illegible] کرد [illegible] مبارزت [illegible] ثمانون من حي [illegible] قتلوا على

النهر كانوا يخضبون العواليا ينادون لا حكم الا لربنا حنانيك فاغفر حوبنا والمساويا

وهم فارقوا من جاد في الله حكمه فكل على الرحمن اصبح ثاويا [illegible]

[illegible] مرحبا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شعر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

انا ابن وهب الراسبي الشاري اضرب في القوم لاخذ الثار [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible] امام المتقین [illegible]

[illegible] اذا دعوا الى الحرب لم يرح مسالمة اسيافهم والجماجم [illegible]

[illegible] موج من فوقه موج من فوقه سحاب [illegible] ظلمات بعضها

فوق بعض [illegible] یوم عاصف [illegible]

[illegible] شعر [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

دنه بعرص تیغ سیاست حضرت شاه ولایت برآمده منهزم چند نفر گشتند چون سیف مصون گشت ا نفر خارج حال تیغ

در هم گشت ا چند لشکر شکن صفدر شمشیرزن ا آنکه شمشیرزن لشکر از هم گشت ا سیف تیغ او رکن تیز رفت شاه مصاف

منهزم شد و فیروز گشت ا و کار بود که سپرشان کار گر زور آن ا منعقد فتنه آن ربود بر فتنه قیر بگشت ا حربه تیغش رزم کرده چابک ران عمل را بازی

کرد و کفش کردن فیروز گشت ا خون تیغش بر زمین فرو ریخت تیر دین و سنان و قوا جنیه پیر گشت حضرت بازوی او سطوت

رستم بود به تیر انگشتش فرقه منصور گشت ا الحاصل معدن ولایت گوهر معجزه که مظهر ولایت حضرت حیدر نموده که اول استماع

ضرب بر دو لشکر از آن روز الهام نمود که و از رتبه من یطع الرسول فقد اطاع الله صاحب تیغ ولایک مراتب بیان

انکه گفت آن بزرگ کرده این خوارج که هر تیغ که اما الفضل سرخ که سیاست عالم امن چه لوا الاحوال الفضل که این و مغلوبین کرده

که طلب بر بی التعدی باشد و در بعضی اخبار منقول معجزه منکور است حاصل احوال و شواهد معجزات او این بحث

که و در اول استماع باشد چون آنحضرت در زمان او که در بر راست پس مومن چند رو و در بر کوه در طلب او شتاب که

قریب است و بر سر اصحاب عرض کرده که در نجف بگذر که همین کس بیدیده و گفتند امام مرآن صدر سیدالعالمین زبان مبارک

ظاهر فرمود و الله ما کذبت و لا کذبت پس امروز سواد کرده اند چو مقابل همین نهروان فرستادن خود سوار کرده و اول بار در میان

لشکر ما خوارج نهروان بودن حیدر داده در میان خاک و گل آن مرده حاصل او را دیدند پس بمحبت فرمود که او را در ممه

موجود است بعد از دو روز و میت بر این حضرت و بعضی اصحاب معجزه نشان داد همین بر دو سلوک گشت امتی

ایمان کرده حضرت ولایت پناه بعد از طی امور خوارج معروف فرمود که شیخی بر کار را است کوه روانه ساخته خود را از ره راه

جاه و جلال نصرت دولت و اقبال روانه گردیدند طلب مسجد براثا و نهر راهب بعز و شان اولیا شیخ جلیل القدر وارد

جلیله ابن بابویه رحمه الله القطب التقی رفیع الرفیع الاخ السید الاجل السعید محمد بن محمد بن النعمان المرحوم شیخ المفید اعلی الله مقامهم

الشریف و آن عبارت شیخ فی مرقد تقول ما را ابن ظاهر ابن ابوالفضل تا آن جمیعهم اجمعین روایت نموده همین نهر که حیدر با او

منسوب است از روز واقعه نهروان متنبه خوارج با ایمان با جبیش که بخروج از اهل عالم کو که معجزه حضور این جناب ملک

و لوای نصرت عقد نموده جمع کرد که او و سوم روز رحلت آنجا را فرموده که تا بنزول اینجا موکب و در وقت فرمودند

که بزمین انبیا گذشته مسیح علی نبینا و علیه السلام نماز گذارده اند از این جهت آن حضرت استماع فرمودند

بنابر

تا این کرده که چون صومعه کهف هزاران سال معبد رهبانیت بوده و عباد اسلامی روز قیامت کو در آنکه راهبی در او

ماوا گزیده و چون مخدرات چشم از ما سوی پوشیده و دست از علایق دنیا کشیده او اساس جهان در نظر حق

بینش از نقاب حجاب بی بقا تر و ثروت دنیا و عمارت از نسج عنکبوت بی وفا و بی بقا تر حضرت

راهب را طلبید راهب از صومعه بزیر آمده عتاب آغاز نمود که اینجا پادشاهان با سپاه نیامدند و غیر از این

سرزمین نتواند مگر پیغمبری و لا مکان یا وصی نبی و لا شک ان و اهو جبرئیل و دیگران دارد این طلسم بر سرشت

نشان کرده حضرت فرمود منم آن وصی پیغمبر منم جانشین آن سرور که نبوت بجناب او ختم گردیده و بعد از عیسی

بر رتبه خاتمیت در رسالت رسیده راهب از استماع این سخن محظوظ گردید و در کتاب نشان داده و بر سر عرض کرده که ای سرور

و ای وصی پیغمبر تو یا اصلح قریش و بزرگ عرب و وصی و ولی است حضرت فرمود بلی الحاصل راهب الجنة الجنة

کلمه ایمان از آن معدن ایقان کرده حضرت کلمتین طیبتین شهادتین را جاری ساخته راهب را مسلمان و از زنگ

نامرضی و زنگ او اخلاص کشیده راهب عرض کرده که ای مولای من در کتاب انجیل نعت و منقبت ترا

خوانده ام که در این از منه بموضع برا نازل که معبد و محل اشرف حضرت مریم مادر عیسی علی نبینا و آله و علیهما السلام است

نزول اجلال خواهی فرمود حضرت امیر مومنان علیه السلام فرمود بس است ترا با بیست که من اظهار کنیم الان فراری

راه طی فرموده منزل برا ثا نزول فرمودند رادی گوید که آنجناب پای مبارک را بر زمین کوبیده ناگاه چشمه چون

آب حیات در وی پدید گردید و سنگ سفیدی در او نصب کرده حضرت فرمودند که این چشمه است که حضرت

مریم بیرون آورده و این سنگ است که در دستش مبارک خود کشیده در این مکان فیض نشان جا داده و جمیع اسباب در این مقام

معبود است قیام و اقدام نموده اند پس حضرت با برکت و دولت چهار روز در آن ارض با برکت نزول اجلال

افکنده و در آن معجزه جا بجا بعبادت و الله غیبا قیام و نماز خود را اتمام فرمودند والحمد لله علی ذلک

بر ناظران این اوراق و شنوندگان این کلام که تحقیق

انصاف دیده بصیرت ملاحظه این کلمات گشوده اند و خفی اعتقاد در ربط مطالعه این عبارات از

ردکی خود جوهره اظهار و عیان انکار روا این است که ان الحکم فکل جا و کاد او خوش رفتار رقم در طی اخبار

و اما این شعشعه ذو الفقار در ثبت صحیفه اظهار نمود تا می از کتب معتبره و اخبار صحیحه و احادیث و تواریخ صریحه است و در
بعضی تعریفات که اغراقات واقع گردیده قطع نظر از آنکه معمول ادبا و اساتید بلغا و فصحای الاعصین و مطبوع عارفین است
اکثر آنها در خصوص ائمه هدی علیهم التحیة والثنا یافته می شود چنانچه اخباری که در باب ذو الفقار آنحضرت در ورود یافته
در نظر ظاهر بینان مستبعد می نماید و عجب تر تسمیه آنحضرت با سماء الله در زبر و قشیرین که بعضی ... نبرده اند حیرت
بر حیرت می افزاید و عجب تر آنکه بعضی از متعصبین دانشمند زمان و ما بعضی و از ... ایران را شبهه در باب
تسمیه آنحضرت با سماء الله و ضیغم و ضرغام و غضنفر و لیث و حیدر و غیر آنها که سید ... الکار رود و کمال امر از بود
که این اسامی در کتب معمول به شیعه یافته نمی شود و گفتگو می شود و طریق ابرام در تحقیق مقام پیموده بنا بر علیه این فقیر
حقیر محمد شفیع حسینی که خادم ... دین و کلب آستانه رفیعه حضرت یعسوب الموحدین است بعد از اتمام این شعشعه
ذو الفقار مجملی از مفصل آنها را در لوحه بیان اظهار نمود

مطلب

مؤلف

فروع در باب کلام شیخ ابو عمرو کشی در کتاب رجال و شیخ جلیل القدر رفیع المنازل

شیخ مفید در کتاب اختصاص چنین روایت نموده اند ابراهیم بن الحسین الحسینی العقیقی رفعه
قال سئل قنبر مولی من انت فقال انا مولی من ضرب بسیفین وطعن برمحین وصلی القبلتین
وبایع البیعتین وهاجر الهجرتین ولم یکفر بالله طرفة عین انا مولی صالح المؤمنین و
وارث خیر النبیین وخیر الوصیین واکبر المسلمین ونور المجاهدین وزین العابدین وسراج
الماضین وضوء القائمین وافضل القانتین ولسان رسول رب العالمین واول المؤمنین
من آل یس المؤید بجبرئیل الامین والمنصور بمیکائیل المتین والمحمود عند اهل السماء اجمعین
سید المسلمین والسابقین وقاتل الناکثین والمارقین والقاسطین والمحامی عن حرم المسلمین
ومجاهد اعدائه الناصبین ومطفی نار الموقدین وافخر من مشی من قریش اجمعین واول من
اجاب واستجاب لله امیر المؤمنین ووصی نبیه فی العالمین وامینه علی المخلوقین وخلیفه
من بعث الیهم اجمعین وسید المسلمین والسابقین ومبید المشرکین وسهم من مرامی الله

علی المنافقین

علی المنافقین ولسان کلمة العابدین ناصر دین الله وولی الله ولسان کلمة الله وناصره فی
ارضه وعیبة علمه وکهف دینه امام اهل الابرار من رضی عنه العلی الجبار سمح
سخی حیی بهلول سنحنحی زکی مطهر ابطحی اذ لجری همام صابر صوام مهدی مقدام
قاطع الاصلاب مفرق الاحزاب عالی الرقاب اربطهم عنانا واثبتهم جنانا واشدهم
شکیمة بازل باسل صندید هزبر ضرغام حازم عزام حصیف خطیب محجاج کریم الاصل
شریف الفضل فاضل القبیلة نقی العشیرة زکی الرکانة مؤدی الامانة من بنی هاشم
وابن عم النبی صلی الله علیهما الامام المهدی الرشاد مجانب الفساد الاشعث الحاتم
البطل الجماجم واللیث المزاحم بدری مکی حنفی روحانی شعشعانی من الجبال شواهقها
ومن ذی الهضبات رؤسها ومن العرب سیدها ومن الوغاء لیثها البطل الهمام واللیث
المقدام والبدر التمام محک المؤمنین ووارث المشعرین وابو السبطین الحسن والحسین والله
امیر المؤمنین حقا حقا علی بن ابیطالب علیه من الصلوات الزکیة والبرکات السنیة واو کث
نشین سریر فضیلت گستری قاضی نور الله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین در احوال قنبر سعادت قرین رضی الله عنه بعد از
این اقوال نقل فرموده که چون قنبر را نزد حجاج بن یوسف علیه اللعنه آوردند او را پرسید که کدام خدمت از خدمتهای علی بن
ابیطالب علیه السلام بیشتر می بود قنبر گفت آب وضوی او را من حاضر می ساختم حجاج گفت در وقتی که از وضو فارغ می شد چه می گفت
قنبر گفت این آیت می خواند فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شیء حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا
هم مبلسون فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین حجاج گفت گمان من آنست که این آیه را در شان ما تاویل
می کرد قنبر فرمود بلی چنین بود پس حجاج او را شهید نمود و همین خبر را نیز فاضل مجلسی رحمه الله در کتاب بحار الانوار ذکر فرموده
و تسمیه آن حضرت بعبد الله و حیدر و غیر آنها در اخبار معتبره شایع و ذایع است و در کتاب معانی الاخبار که از ...
بعد از این حدیث مزبوره مذکور گردید خود فرموده انا اسمی عند امی حیدره و در کتاب بحار الانوار در صفت ... ابو ...
خیبری ... مذکور است که آنحضرت فرموده انا الذی سمتنی امی حیدره ضرغام آجام ولیث قسوره

و فصل در باب التعظیم تقدیم [illegible] در تفسیر [illegible] در غزوه ذات السلاسل چنان فرموده که آن حضرت در مقابل [illegible] بن عوف
خثعمی [illegible] رجز کرده لاقیت قرنا احدنا و ضیغما لیثا شدیدا باقی الوغا غشمشما و در همین کتاب
مذکور شده و در کتاب کشف الغمه در غزوه جمل که آن حضرت در مقابل عبد الله بن خلف خزاعی بود فرمود فاذن تجدنی
اسدا هزبرا اسعطل الیوم [illegible] عاقا صبرا و در بحار الانوار مذکور است که بعد از کشتن شیر خدا عمرو بن عبدود
[illegible] حسان بن ثابت نظمی که متضمن افتخار قریش بسبب قتل عمرو بن عبدود در مرتبه [illegible] این منظوم [illegible]
بنی عامر کرده این نظم را در جواب گفته نزد حسان فرستاده کذبتم و بیت الله لم تقتلوننا ولکن بسیف
الهاشمیین فافخروا بسیف ابن عبد الله احمد فی الوغی بکف علی نلتم ذاک فاقصروا فلم
تقتلوا عمرو بن عبدود ولا ابنه ولکنه الکفو الهزبر الغضنفر علی الذی فی الفخر طال بناؤه
فلا تکثروا الدعوی علینا فتحقروا [illegible] مفهوم شود که آن حضرت [illegible] امام [illegible] بن [illegible]
و نامیده اند و در کتاب تحفه [illegible] سطور است که [illegible] بسلسله کوید که [illegible] طریق [illegible] از [illegible]
[illegible] رسیدم که این جوان [illegible] وصلیت الهزبر بن الهزبر
القسم بن القسم الفلاق للبهم الضارب علی هامة من طغی وظلم ذا السیفین و دانی قتلت
هذا علی بن ابی طالب و در زیارت ششم از کتاب تحفه الزائر که قبل از زیارت [illegible] میخوانند این عبارات
از حضرت صادق علیه السلام روایت شده السلام علی فارس المؤمنین ولیث الموحدین و ابن ابی الحدید
در شرح نهج البلاغه کوید که [illegible] الحسن البصری و کان اسمه الاول [illegible] باسم ابیها [illegible] و در دیوان ابی [illegible]
[illegible] امام [illegible] علیه الرحمة و الغفران از این اسامی نامی مذکور است [illegible] علیه الرحمة و الغفران
در طراز اللغة در باب [illegible] که [illegible] حضرت حمزه [illegible] و بعد از حمزه [illegible] جناب
علی بن ابی طالب علیه السلام شده [illegible] و در شأن ایشان [illegible] امامت حتی [illegible]
ایشان همین [illegible] و میرزا محمد [illegible] تخلص [illegible] صاحب [illegible] بالقاب آن حضرت
[illegible] و سایر [illegible] الکتاب [illegible] کتب [illegible] این امامت [illegible]

اثار مخشت

اثار مخشت در [illegible] و [illegible] والقاب آن جناب [illegible] مذکور است مثل مرتضی و ابو تراب و [illegible]
و ابو الحسن و [illegible] صاحب کتاب [illegible] ذکر نموده که آن حضرت را [illegible] اسم بوده [illegible] رسیده اند و در [illegible]
[illegible] در [illegible] و در [illegible] و در [illegible] و در [illegible] و در [illegible] و در [illegible] و در صحف
[illegible] و در [illegible] و در [illegible] و در [illegible] می نامی [illegible] و در حدیث [illegible]
[illegible] که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده [illegible] و در [illegible] و در [illegible]
[illegible] و در [illegible] و [illegible] و مردم [illegible] و [illegible] بزرگ [illegible] اند [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] عرب [illegible] و [illegible] اند و اما نسب آن حضرت [illegible]
و [illegible] و [illegible] علیهم صلوات الله الملک الجبار [illegible]
البیان و خطبه [illegible] خطبه [illegible] روایت [illegible]
محمد بن [illegible] علیه السلام که آن حضرت فرموده که جناب امیر المؤمنین [illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible] در [illegible] انی مخصوص فی القرآن باسماء احذروا ان تغلبوا
علیها فتضلوا فی دینکم و در [illegible] انا رجی جهنم الدائرة و اضراسها الطاحنة
انا موتم البنین والبنات انا قابض الارواح و باس الله لا یرده عن القوم المجرمین [illegible]
و در کتاب بحار الانوار حدیثی از مناقب روایت و بعد از آن [illegible] که [illegible] بن [illegible]
از اسما جناب امیر المؤمنین که بترتیب حروف تهجی وارد کرده [illegible] آن حضرت بترتیب حروف
تهجی چنین است و هر یک [illegible] **الامام** ای [illegible] بالعدل والاحسان **الباقر** الباقر لعلوم الاولین **الشار**
لسور القرآن **المناقب** [illegible] الشیطان **محاج** [illegible] القرآن **محکم** بین الانس والجان **منقی** من [illegible] **الباء**
[illegible] البیان **الذاکر** ربه فی السر والاعلان **الراهب** ربه فی اللیالی والایام [illegible] **الزاهد** الراجح [illegible]
الشاهد [illegible] المنان **الشاکر** [illegible] **الصابر** یوم الضرب والطعان **الصادق** [illegible] القرآن
الطالب بحق الله [illegible] **الطاهر** علی [illegible] الطغیان **العالم** [illegible] الزمان **الغالب** [illegible]

انا قلب الله ... والايمان الفوی الشدید الارکان الاکمل الراجح بالافضال العازم لاوامر الرحمن الزوج بحر القرآن
النامی ذکره فی القرآن الولی لمن والاه بالایمان الهادی الداعی لمن طلب البیان الیسیر السهل لمن طلبه بالاحسان
انتهی و شکی نیست که این اسماء الهی است و چون متوکل عباسی معلول نسبت این اسما را بان حضرت امتناع
نموده اخفا میرود و لهذا زراره تعجب از زمین چاره سئوال نموده و او بعضی معنی موافق عقل آنکس بیان کرده باشد
و موید این است آنچه در احادیث ائمه اطهار وارد شده که حضرت صادق ع فرموده نحن والله الاسماء الحسنی
التی لا یقبل الله من العباد عملا الا بمعرفتنا و بعضی رحمه الله در تفسیر علی بن ابراهیم فرموده که ائمه علیهم السلام وسائل فرموده
ذات و وسائط ظهور صفات در ارباب انواع مخلوقات و حدیث انا قسیم الله بین الجنة والنار در کتب شیعه و
سنی مذکور و مولوی در مثنوی نیز ذکر نموده و حدیث انا الفاروق الاکبر و انا صاحب العصا و
المیسم و انا صاحب اللواء نیز شایع و مستفیض است و آن کمالی که در باب معیت آنحضرت با انبیاء علیهم السلام
وارد شده اشاره است باینکه جمیع انبیا چون انجم در تحت نور آفتاب وجود آن جناب بوده اند و کلها استفاضه
از انوار آن عالیجناب میکرده اند و آن حضرت با نور نبوی در اصلاب طاهره بوده اند چنانچه در کتاب
علل الشرایع وارد شده که قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول خلقت انا و علی بن ابی طالب من نور واحد نسبح الله
یمنة العرش قبل ان یخلق الله آدم بالفی عام فلما ان خلق الله آدم و جعل ذلک النور فی صلبه ولقد سکن الجنة و نحن فی
صلبه ولقد هم بالخطیئة و نحن فی صلبه ولقد رکب نوح فی السفینة و نحن فی صلبه ولقد قذف ابراهیم فی النار و نحن فی صلبه فلم
یزل ینقلنا الله عز و جل من اصلاب طاهرة الی ارحام طاهرة و مناسب این کلمه از ایمه در ... زیارت حضرت امیر ع که از انها
منقول وارد شده که امام ع فرموده السلام علیک یا شجرة الطوبی السلام علیک یا سدرة المنتهی
السلام علیک یا عین الله الناظرة السلام علیک یا یده الباسطة السلام علی الاصل
القدیم و الفرع الکریم و در حدیث وارد شده علی ممسوس فی ذات الله و اعظم المجتهدین و المتقدمین
و اعلم الحکما و الرفقا المدققین شیخ محمد بن علی بن ابراهیم بن ابی جمهور الاحسائی رحمه الله در کتاب مجلی
مجلی ذکر نموده و اعلم ان القائل انا النقطة تحت الباء هو علی ع ... من الحمل ... الکبار الصحابة کسلمان و ابی ذر

وکمیل بن زیاد

وکمیل بن زیاد و غیرهم و لذلک الاولاد علیهم السلام رووا عنه ذلک فی خطبة الطتنجیة الاتی ذکرها قال فیها اعظم
من هو اعلی قال فیها انا وجه الله انا جنب الله انا عین الله انا القرآن الناطق انا البرهان الصادق انا اللوح المحفوظ
انا القلم الاعلی انا الم ذلک الکتاب انا کهیعص انا طه انا حا و میم انا طواسین انا المدوح ... انا
انا النقطة تحت الباء و العقل الصحیح الحکیم بصحة هذا و قال فی سرها المراد بالنقطة النقطة الالهیة الاضافیة لتمیز بین المطلق
و المقید والکلی و الاسم و العبد و الرب الی آخر ما قال و اشار الی هذه النقطة و الباء الشیخ ابن الفارض فی
تائیته وجدت بها ابقی عمر مسقط لکایف مدارک ضابط صوت فکل بدا من نقطة الباء خفضه تحت
الامام نقطة و قال روح الله روحه ان الحجة المحجوبة ای رفعه ای لامناسبة لافعاله الا مجاز ... فالانفس
القدسیة الواصلة الی الحضرة الالهیة فی مرتبة الولایة الموجبة للقرب المستلزم للتحقق بصفات الحق و ظهور آثار الالهیة
بر تبة الولایة لا بعد منه وقوع هذه الافعال انتهی و خواجه حافظ شیرازی این مضمون شریف را منظوم ساخته

شعر
ساقی بیا که عشق ندا میکند بلند ٭ کان کس که گفت قصه ما هم ز ما شنید ٭ و از اخبار کثیره مستفاد میشود و روایات
ثقات بمنصفه رسیده که در بسی از شبها ستیه جلیل القدر و الانبیا رو فاضل مقدس عالی مقدار سید ... در روضه
مقدسه در قبه منوره حاضر و طاهر حسینیه بعد از نماز الحفیه مشغول نماز و زیارت و دعا میبوده اند که وقت ... قضی
زوار از مزار انور و امام حاضر شده خدام علاقگی ان اسمان عرش بنیان زودار و حفظ انصراف داده
آن ابواب مشتعل در آن روضه جنت مثال آن زبده ذوالجلال را بان ستیه ... آن آن ... قفاء
دران الماس و صولحان آن ستیه صاحب اراست عرض انصراف نموده تا آنکه در قبه منوره حاضر سیرتیا اخلاق خالی و
ستیه نیز از اوراد و دعا فارغ و وقت رفتن را حاصل کرده ارز و فه متقرب آمده چون ... رسیده حافظه
مشغول نماید که ... شخص نورانی ... نیکو روی ... در باب السلام ایستاده ... ستیه ... نموده خطاب ... که ایا وزین شهر
صدا ... ستیه ... جا بی ... آن ... زاده ... جاء ... شغل ... ستیه میفرماید
که این ... در آن ... است ... ابعد ... آن ... که ... رحمت ...
رخم ... فرار ... میشود ... ایشان ... الطلة ... باب

دستار ز عینیه الکاه با آنکه [illegible] که ما از محبوب [illegible] بغایت [illegible] او در مرتبه طیبه و اشرف او [illegible] این سخن را گفته بروح
دسته را [illegible] و اقتباس انوار ایشان نامیده و [illegible] و حاصل معنی آنکه چون انخلاع لباس بشریت و فنای
اخلاق ذمیمه که عارف کامل را میسر شده [illegible] الله از مطلع [illegible] دمیده و چون آنجا از معاودت آتش عشق الهی و
اخگر تجلیات نامتناهی [illegible] گردیده [illegible] از صور بشریه و صفات [illegible] نمود [illegible]
و در این [illegible] که دل محبوب است [illegible] و از غیب [illegible] محجوب [illegible] که نفس [illegible] اعظم
با آنکه نفس بادشاه است و از اینجاست حدیث شریف ان العبد یتقرب الی بالنوافل حتی [illegible]
و در شرح اشارات چنان فرموده العارف اذا انقطع عن نفسه واتصل بالحق رای کل قدرة مستغرقة فی قدرته المتعلقة بجمیع المقدورات
وکل علم مستغرقا فی علمه الذی لا یعزب عنه شیء من الموجودات وکل ارادة مستغرقة فی ارادته التی لا یتأبی علیها شیء من الممکنات بل کل وجود
وکل کمال وجود فهو صادر عنه فائض من لدنه فصار الحق حینئذ بصره الذی به یبصر وسمعه الذی به یسمع وقدرته التی بها یفعل وعلمه الذی به یعلم
ووجوده الذی به یوجد فصار العارف حینئذ متخلقا باخلاق الله بالحقیقة [illegible]
حکایات [illegible] صدر المحققین مولانا [illegible] شیرازی رحمه الله چنین فرموده اذا بلغت النفس غایة الکمال [illegible]
الا [illegible] النظریة والعملیة قوة واحدة [illegible] کان العلم والقدرة فی المجردات [illegible]
[illegible] کالسمع والبصر والقوی [illegible] یکون بین البین لغایة قوتها ونورانیتها والبدن بین النفس لغایة [illegible]
والطف [illegible] رق الزجاج ورقت الخمر فتشابها وتشاکل الامر فکانما خمر ولا قدح وکانما
قدح ولا خمر و [illegible] الجمعیة الکاملة التی حصلت [illegible] ذلک التی [illegible] الوحدة [illegible] الالهیة [illegible] النفس
حینئذ [illegible] و در این [illegible] آن سرور اولیا [illegible] که [illegible] نفس [illegible] عالم ملک و ملکوت
و جهان ناسوت و لاهوت و سلطنت عظمی و [illegible] کبری [illegible] نفس کلیه الهیه است [illegible] مظهر
قدرت و اراده [illegible] آنست [illegible] اطلاق اسماء الله بر آن حضرت از [illegible] مظهریت باشد و
اطلاق عرش و کرسی و لوح و قلم [illegible] در حدیث جابر انصاری رضی الله عنه
وارد [illegible] سلطان [illegible] امیر المؤمنین [illegible] بودم [illegible]

مجرد

مجرد و حسن از [illegible] علی وجهه علی [illegible] در مرتبه [illegible] آن حضرت [illegible] حضرت
بودم که آن [illegible] الی حضرة القدس ان [illegible] الاشجار [illegible]
[illegible] نظر الیه [illegible] فی الارض [illegible] من جبل [illegible]
در [illegible] در حدیث [illegible]
کل فرقة فی اعقابها علیا [illegible] لم یبلغ احلامهم [illegible] کان من
کریم اخلاقه لا [illegible] شیخ
و [illegible] حکیم [illegible] فی شرح [illegible] الافلاک [illegible]
[illegible] الاولیاء [illegible] ارباب العرفان [illegible] ان امیر المؤمنین هو اصل الاولیاء
و [illegible] العین [illegible] النفس اللاهوتیة [illegible] العقل [illegible]
والانسان الکامل [illegible] بالعقل [illegible] العالم [illegible] الذی [illegible]
[illegible] فالعقل [illegible] ذات الله العلیا والاسم
من الاسماء الحسنی کما ورد [illegible] الله [illegible] ذلک [illegible]
[illegible] طریق [illegible] ورد من امیر المؤمنین علیه السلام
[illegible] ذات الله [illegible]
[illegible] السلام [illegible]
[illegible] من وصف الله بوجه کالوجوه فقد کفر ولکن وجه الله انبیاؤه ورسله وحججه
علیهم السلام [illegible] اطلاق [illegible] شیخ محی الدین [illegible] فصوص الحکم [illegible] که انسان کامل [illegible]
العین است [illegible] ان العین لا [illegible] الا بالقوة الباصرة [illegible] انسان العین [illegible] لا ینظر الله
الی العالم الا بالانسان و اما اطلاق ید عبارت از صفت قدرت و قوت است کما قال الله تعالی ید الله فوق
ایدیهم و اما اطلاق جنب [illegible] است [illegible] ان تقول نفس یا حسرتا علی ما فرطت

فی جنب الله پس معنی قول آنحضرت این خواهد بود یعنی منم آنچنان کسی که [illegible] طاعت خدا است و از انا قول آنحضرت
انا قلب الله چه انسان کامل بمنزله قلب ذات و مرتبت وجود [illegible] است و حق تعالی جان جهان است با جمیع [illegible] در
اسرار حیات و هیچ حجاب نه [illegible] التشبیه والتمثیل و چنانکه از قلب ارکان بدن قایمند و از همه فیض از قلب میرسد
همچنین موجودات ناشی از انسان کامل و مستفیض از مبدا اعلاست بجهان و جهانیان میرسد و سایر [illegible]
[illegible] بسیار بود **اما ذوالفقار** ای از آنکه آن حضرت از عبدالله بن عباس رضی الله عنه در تفسیر آیه وانزلنا
الحدید فیه باس شدید ومنافع للناس مرویست و راوی سدیست و ملکه کافه علمای امامیه و عامه [illegible]
آنحضرت بوده و [illegible] این آیه بمنزله تحریر فرموده اند که آن تیغ همین تیغ مظفر رکاب و آن شمشیر حیدر کرار و وصی رسول بوده که
از آسمان رسیده [illegible] از حبیب الله حضرت رسول الله صلعم نازل گردیده و چون هلال از نیام آسمان بعالم رسیده
و بعضی از احادیث معتبره مذکور است که [illegible] از امام همام و سرور والامقام سرو چمن ولایت [illegible]
[illegible] حضرت علی بن موسی الرضا روایت شده که آنحضرت فرمود [illegible] جبرئیل از آسمان
[illegible] ذوالفقار از [illegible] است و در اصل او خلاف است بعضی از مفسرین مثل سدی از عبدالله بن
عباس روایت کرده که اصل او از ورق آس جنت بوده [illegible] حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام با ذوالفقار [illegible]
با لشکر [illegible] جنگ میفرمود [illegible] ذوالفقار [illegible] جهان [illegible]
[illegible] جهان [illegible] ذوالفقار [illegible] لا فتی الا علی [illegible]
نبی و صدق [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] عن النبی الامی [illegible]
بلقیس که حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام [illegible] ذکر نموده اند [illegible] رسول حق [illegible]
و بعضی [illegible] نموده اند که جبرئیل امین [illegible] حضرت رب العالمین [illegible]
آورده و آن سرور [illegible] ذوالفقار را از وی ساخته [illegible]
آن امام ابوالعباس [illegible] ذوالفقار را از [illegible]
آن [illegible] از آسمان [illegible] ورق آتش [illegible]

ورق آتش است

و سوابه ورق آتش است و [illegible] بلقیس [illegible] حضرت آدم [illegible] آدم
که حضرت سلیمان [illegible] است و چون [illegible] است [illegible]
باشد که آن حضرت [illegible] مختلف کرده [illegible] والعلم
و اصمعی که از علمای عرب است گوید [illegible] ذوالفقار [illegible] این اسم موسوم گردیده و در حدیث
از حضرت صادق علیه السلام [illegible] فاطمه
علیها السلام مرویست که [illegible] ذوالفقار [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] این اسم موسوم ساخته اند و در تاریخ [illegible] ذوالفقار
[illegible] از امام [illegible] حضرت صادق علیه السلام مرویست [illegible] حضرت
رسول رب العالمین [illegible] جبرئیل امین [illegible] آسمان و زمین [illegible] لا سیف الا
ذوالفقار و لا فتی الا علی **اما دلدل** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] این اسم موسوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مشاهدت الوجوه [illegible]
[illegible]
[illegible] **انجام کلام بمدح امام عالیمقام علیه التحیة والسلام**
[illegible] ذوالفقار [illegible]

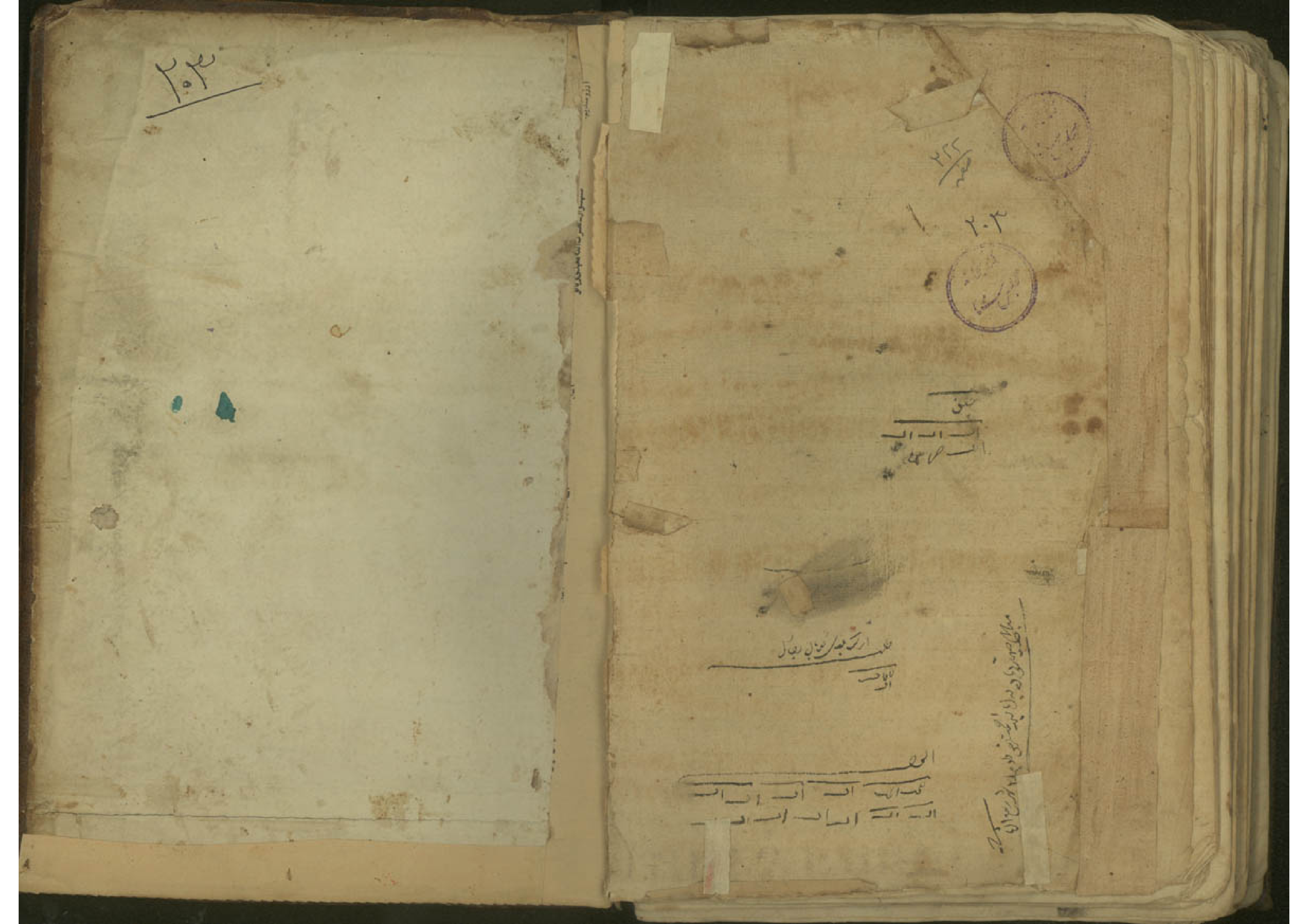
تاریخ [illegible]

سنه که هزار و یکصد و [illegible] [illegible] این نسخه از دست احقر [illegible]
مولای من [illegible] [illegible] روایت [illegible] امور و حکایت [illegible]
[illegible] این [illegible]
[illegible] اللهم صل علی محمد و آل محمد [illegible]
[illegible] آدم و حوا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی یعلم بالتاویل ما کان مشکلا [illegible] بالوصیة هو الاول هو الآخر هو
الظاهر هو الباطن [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
حضرت [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] علی بن ابی طالب
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible] تاج الفتوة [illegible]
[illegible] الامام [illegible] فی التوراة والانجیل [illegible]
[illegible]
[illegible] وکان ولی الامر بعد محمد علی و فی کل المواطن صاحبه [illegible]
والشمس وضحیها [illegible] والقمر اذا تلیها [illegible] مکانا علیا [illegible] وجعلناه للمتقین اماما
صاحب [illegible] وانه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم [illegible]
[illegible]
[illegible] وخیر الناس کلهم فکل من دامه
بالفخر [illegible] صلی الصلوة مع [illegible] قبل العباد [illegible] الناس [illegible]

لسید الموحدین یعسوب الدین [illegible] علی [illegible] الائمة [illegible]
[illegible] الذی مظهر الالطاف [illegible] آیینه حقیقت نمای [illegible]
انجبه ولکن الله [illegible] من کنت مولاه فعلی مولاه قام النبی بها یوم الغدیر [illegible] والله
لیشهد [illegible] الاسلام [illegible]
صاحب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
معطی ویوم الدوح دوح غدیر خم ابان له الولایة لو اطیعا ولکن الرجال تبایعوها فلم ار مثلها
خطبا منیعا ولا رای مثل ذاک الیوم یوما ولا ار مثله حقا اضیعا [illegible]
[illegible] آیة الله فی السموات والارضین
[illegible]
[illegible]
[illegible]
المتقین امیر المومنین [illegible] الدین المتین [illegible]
امیر المومنین فان المرتضی هادی علیا وقد همت الیه الداهیات علیه فضل رب العرش [illegible]
جلیا اعد ما نزلت براءت حوی علم الشریعة فهو یقضی [illegible] العالمین [illegible]
[illegible]

سجده در برابر او دم عیسی از این آتشش مسیح شفا و نور شنیده از او مسیح رب کمالش بر صفا روح جسم را التیام مرکبش
امتزاج تعلق داده و معز از واسطه مرحمتش در الفاظ نهاده صهبای صفات قدسیه آتش لب کفش و از اهل عالم و تمام
ناسش باعث مغفرت حوا و آدم خلیفة الله کو هرگاه مرحمتش خلق عالم فراهم آمدی آتشش مخلوق گردیدی و جهنم را
کسی ندیدی این آتشی که هرگاه جهان جهان گناه با بحر مرحمتش فراهم آید گناه مغفور شده و کسی را از عذاب ابدی
رهانیده و از عالم عذاب تو ثواب بالجمله مغفرتش جمع نموداری از ثواب نماند **بحره** آن شیر خدا که بود دانای جهان
اسرار نبوت از و کنت عینی التنبیه هی فی نفع مدارد حسنه باعث هی فرزندان و فضیلت لو ان علیا الی بالصالحات
علانا وود کل نبی مرسل وولی وعاش فی الناس الا فا مؤلفة عادمن الذنب معصوما من الزلل
فلیس فی الحشر یوم البعث ینفعه الا اجابه المؤمنین علی ارحسنم داری بدر کبرای بزرگی و
وصی کبرجایی نابت ... کفر ایشان سوزد آتشش فاروق اعظم امام امم ای حضرت آله المتولد
فی بیت الله مبین التنزیل یوم الاحد فاتل المرحب والعمرو والعبدود ... دو آتش ... لقمان نگاه
روز شجاعت ... گفته ... بر کس کرده رد سؤال ... رب العباد
نمود ... الکونین الذی ... یوم الخندق افضل من عبادة
الثقلین ... امام عدول ... رسل و رایت
از حقیقت مالک ممالک طریقت ... اوصاف ... واجب ... عین الله ... الله ... قلب الله
عیسی ... در جان و روان ...
مرزا ... یا سیف رب العرش سیفک قاطع فی کل معرکة و سهمک صائب
زوجت فاطمة لانک کفوها والنور للنور المصفی مناسب ... اجسام ... آتش
آتش و ... قیم ... ردت علیه الشمس لما فاته وقت الصلوة وعلیه ردت للمغرب
حتی تبلج نورها فی وقتها للعصر ثم هوت هوی الکواکب وعلیه قد ردت ببابل مرة اخری وما
ردت للخلق معرب الا لیوشع او له من بعده ولردها تاویل امر معجب ... امیری ... کف علی ... گذار

... آتش ... مطلوب است ... احادیث ... مطلوبات ...
... جبرئیل ... است ... ولی ... العجائب و مظهر
الغرائب امام المشارق والمغارب منبع المطالب الاکبر ... علی بن
ابیطالب **شعر** ... مصطفی مولای ... قسم ... زبان
در ... اوصاف امام ...
لولا الا شرف لا یه و ترکت مدحی للوصی تعمدا اذ کان نورا مستقلا کاملا واذا
استقل الشیء تام بنفسه وارى صفات الشمس تذهب باطلا ... تمت
علی ...
والسلام علی محمد وآله المعصومین الطیبین الطاهرین
والحمد لله ... کثیرا
کثیرا کثیرا


٢٠٣
٢٠٣